

کتاب خف عدوی و مطلب سلسله

I

ایم
۲۹۶

مس
كتاب خف علائي في الطب

كتاب خف علائي في الطب



الحسين بن جاني

في الطب

٤٦٩٦

مدد من السلطان الأعظم والملك
ملك العرب والفرس عاد من العرب
من السلطان السلطان العارفي محمود
سر على من طالع وأهمل العاقبة
صاعف له أحواله وأهمل
العقاصح رده
الحسين بن جاني



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلواته على خير خلقه محمد
اله اجمعين چون خادم دعاگوی اسمعیل بن یحیی
البحر جانی از جمع کتاب ذخیره خداوندی خوارزم
فارغ شد بر لفظ عالی خداوندی الامیر الاسف سالار
الاجل السید العالم بهاء الدین عماد الاسلام علا الدین
ضیاء الملک نجم الملوک والسلاطین تاج الامة
نظام المعالی قرا ارسلان التشریف خوارزمشاه
حسام امیر المومنین حیرت برسانه دولت رفت که
کتاب ذخیره کتابی بزرگست کتابی دیگر باستی
مختصر که هر وقت بر دست توانیستی گرفت و هر
مقصودی درو مطالعه توانیستی کردن و در پیرو

با خود توانیستی داشت بحکم فرمان و مبارکی وقت
این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه با بهای او با
مختصری شملت بر نکتها و فوایدی که بیشترن کتابها
بزرگ ازان خالیت و اهل فضل و صفت را
مقصود ازین نکتها باشد و از هر آنکه علم طلب و
بخش است علی و عیسی و بخش علی را فروع بسیار
اما آنچه از یاد کردن آن اندرین مختصر چار نیست
دو نوعت یکی تدبیر حفظ صحت یعنی نگاه داشتن
تن در پستی و دیگر تقدمه المعرفة یعنی شناختن احوال
که بر بیمار بدید آید و بدان احوال در رازی و کوتاهی
بیماری بدید آید بدین سبب این کتاب را دو
کرده آمد علی و علی و بخش علی ازین کتاب دو مقاله
کرده شد یکی اندر تدبیر حفظ الصحة و دوام اندر
تدبیر تقدمه المعرفة و بخش علی صفت مقاله نهاد آمد

اول اندر وصیتها که طیب را در معالجت کوش
بدان باید داشت **دوام** اندر علاج اندامها از
تا پای **سیوم** اندر علاج تب و حصیه و ابله و مانند
آن **چهارم** اندر شکستگی اندامها و از جای پریدن
آمدن بند **پنجم** اندر علاج آما سها و ریشها
ششم اندر پاک داشتن بشره و طاهر تن و
این را طبیبان زینت گویند **هفتم** اندر علاج زخمها
و این مختصر اندر دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطلق پوست
اندر موزنه توان داشتن بدین سبب این مختصر را
خف علایی نام کرده آمد و از این و تعالی توفیق
تمام کردن این مختصر خواسته آمد **مقالت اول**
اندر تدبیر حفظ صحت آن ولی ذلک و این مقالة
شانزده بابست **باب اول** اندر تدبیر هوا
باب دوم اندر تدبیر فصلها **باب سیوم** اندر

تدبیر شهر و مسکن **باب چهارم** اندر جامه پوشیدن
باب پنجم اندر تدبیر غذا **باب ششم** اندر تدبیر
آبها **باب هفتم** اندر تدبیر شراب **باب**
ششم اندر تدبیر خواب و بیداری **باب نهم** اندر
تدبیر حرکت و سکون **باب دهم** اندر تدبیر استفراغ
بمسهل **باب یازدهم** اندر تدبیر استفراغ قوی **باب دوازدهم**
اندر قصد و حجامت **باب سیزدهم** اندر استفراغ غائی
دیگر **باب چهاردهم** اندر اعراض نفسانی **باب**
پانزدهم اندر تدبیر پیران **باب شانزدهم**
اندر تدبیر مسافران **باب نهمین** اندر تدبیر هوا
بیاید دانست که اسباب تن درستی و بیماری شش
نوع است و طبیبان آنرا اسباب الستة گویند و
ضروری نیز گویند و آن هواست و حرکت و سکون
و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتیاج

و اعراض نسانی و اندر حفظ صحت تدبیر این
بسیار واجبست از هر آنکه چون این پاسبان
باشد که باید و آن وقت باشد که باید سبب تن
درستی بود و سرگناه که برخلاف این باشد تن درستی
نمود و ازین پاسبان هیچ بسی نبود بمردم نزدیک
و ملازم تر و تن او بدان محتاج تر از موال از هر
آنکه توأم تن به قوت طبیعی و حیوانی و نفسانی
و این قوتها کار خویش نتوانند کردن الا بمیان
روح و مادت روح موات که مردم آن را
نفس میگیرند و اگر چه موات گرم و ترست این موات
که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح
و حرارت غریزی سردست و این موات که بدم
ما حرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد
گرم شود و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا شود

مزاج روح از اعتدال بگردد و سرگناه که بدم زدن
دیگر جدا شود موات تازه اندر آید و موات روح
گردد و راحتی تازه از آن موات تازه بروح
رسد بدین سبب روح را از موات تازه منفعتی
عظیم است و دلیل بر آنکه این موات سردست است
که سرگناه که اندر گرمای کرم الجنبانیم خنکی موات بیانیم
از هر آنکه این موات که تماس پوست ماست
و ساکنست اندر مدت سکون از پوست موات
یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست ما
گشته است و چسب لمس را از چیزی که مانند او
باشد خبر نباشد و سرگناه که موات را بجنبانی آن موات
که تماس پوست ماست دور شود و موات تازه
ماتر گردد و پوست ما از کیفیت آن خبر یابد و
اگر چه موات گرم و ترست این موات که نزدیک ماست

هوای محض نیست که با بخارها و دودها و غیره
آن آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرفته است
و محبت در هر فصلی از فصلهای سال که از طبع خویش
بگردد و طبع آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر فصل
بطبع خویش باشد و هرگاه که مصول سال از طبع خاص
خویش بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین
هوای آن باشد که از بخارها دور باشد چون بخار
دریا و مرغزار و بیشه و درختهای بد چون
بیدانجیر و انجیر و جوز و پالیزی که درونی کرب
و با قلی و پیر و غیره باشد و از بوی آهک
و کلکن و عفونتها دور باشد و در میان درختان
ابنوه و دیوارهای بلند نباشد و اندر تابستان
غبارناک و در زمستان نمناک نباشد و در هرگاه
معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی را

و روی را زرد کرد و اندک تشنگی آورد و دل را
گرم کند و قوتها را ضعیف کرد و اندک رطوبتها
فزونی عفونت بدید آورد و مردم پسر و مزاج را
و خداوند بیماریهای پسر را سود دارد و در طبع
تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر پیشتر
حالا مردم تن درست را سود دارد و مادیهای
غلیظ آرامیده دارد و بدین سبب آماستها و جراثیم
کمتر بود لیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام
بسته شود و پینه درشت گردد و هوای ترم مردم
لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای
خشک صند این باشد و هوای نمناک زیان دارد
و هوای خانه کران تراز هوای صحرا باشد و هرگاه
که هوا بد باشد و بخار بد با وی بیامیزد آن وقت
هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا

بخار عود و عنبر و کند روی بید و مصطکی و صندل
 و سعد و لادن و قسط و جوب سرو و جوب کند و
 بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه
 و دود سر و ی کا و کوی اندر حوالی خانه و خانه
 سود دارد که پراکنده کنند خاصه که اگر اندکی انگثر
 در وی حل کرده باشند و دود پسر و ی کا و کوی
باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال اما اندر
 فصل بهار ما دتها که اندر زیستان کرده آمده
 باشد و فسرده پیش از آنکه بجزارت تابستان
 گذاخته شود کم باید کرد تا در تن منبسط نگردد
 بدو وجه **وجه اول** آنکه طعام کم باید خورد و لطیف
 و معده را از طعام لطیف و تیز پرنمزد و سرد باید داد
 پیش از طعام اندکی ریاضت کند و از طعامها
 کرم و ترچون رشته و تنج و گوشت بسیار

و از شراب و طعامهای تلخ و شور پرمیز باید کرد
وجه دوم آنکه استغراغ کنند تا ماده کثر شود
 و ادیترا استغراغها در فصل بهار استغراغ خون
 باشد و اندر تابستان ریاضت و طعام و حجامت
 و جماع کمتر باید کرد و آسودگی باید کرد و شربت
 و غذا باید که میل بخشکی دارد و کسانی که قی تواند
 کرد و چند بار قی کنند و مهمل قوی شاید خور و آب
 میوه با و آب لباب و خیار جنبه و شراب کل و
 بنفشه و سغوف بنفشه کفایت بود **صفت سفوف**
بنفشه بگیرند بنفشه خشک منت در سم کوفته و پنجه
 و میخندان شکر سوخته با وی پامیزند و آب سرد
 بخورند و فصل تابستان پیران و خذا و ندان مزاج
 سرد را سود دارد و اندر فصل خزان از گوشت
 صید و گوشت قدید و جماع و سرجه خشکی فزاید

دور باید بود و شبها بر امتلاء معده نشاید خفت
و از گرمای نیم روز و از خشکی باید ادخود را
نگاه دارد و اندر آب سرد نشاید نشست و اندر
آخر فصل است فراغ کردن بهار و روی سهل خاصه
بمطبوخ افیتون صواب باشد و قی نشاید کردن
و شراب کهن را بمزوج باید خوردن و اندر فصل
زمستان ریاضت بسیار تر و طعام تمام تر باید
خوردن چون اسپید با جها و قلیه خشک و کباب
و مانند آن با دارچینی و کر و یا و شراب صرف
باید خوردن و سرکه اندر زمستان پمار شود
و تدبیر است فراغ باید کردن از هر آنکه تاب
قوی نباشد اندر زمستان عارضه بدید نیاید و
است فراغ اندر زمستان با سهال صواب تر که
بقی **باب سیوم اندر تدبیر شهر و پکن** هر سکنی

که از

که افزاشته است هوا و نسیم وی خشک تر و
خوشر و دم زدن در هوای آن آسان تر و
هر سکنی که نشیب تر هوای آن گرم تر و گرفته تر
و بخارهای آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشر
و هر سکنی که از یک جانب او کوه باشد و از
جانب دیگر دریا هوای آن تر باشد و باران
بسیار آید و اگر زمین آن خشک و صلب بود
و کوه آن سنگ بود و مضرت آن کمتر باشد و اگر
کوه کل بود و زمین رخو بود و عیسی نرم بود و تری
آن زیان کار بود و اگر مزاج و لایت گرم بود
عمونتها و بیماری عسقونی بسیار افتد خاصه اگر
سکنی نشیب باشد و اگر با این حالها جانب
شمال پسته بود و دریا از جانب جنوب باشد
و با و بیماری اندر آن شهر بسیار باشد و سکنی

که اندر میان ستوره و کوکر دبود از اعتدال در
بود و پکنهای بیا بانی درشت و خشک باشد
و پکن دریا تر باشد و پکن کوسی خاصه اگر
کوه مقابل مشرق باشد هوای آن درشت باشد
و مردم وی قوی و دراز عمر باشند و درشت
سخن و پکنی که زمین او کل پاکیزه باشد و کوه
و دریا از وی دور باشد هوای آن خوش
و معتدل باشد و پکنی که اندر میان درختان
و در میان بیشه باشد خاصه اگر حشرات آبی
و غیر آن بسیار تولد کند بد باشد و پکنی که در
ساخل دریا باشد هوای آن درست نباشد از
هر آنکه از دریا عفونت پذیرد و اگر نهاده شهری
بد افتاده باشد و کسی خوابد که مکن خود را نیک
بند و آن چنان باشد که خانه را بلند کند و همه

خانه که در وی باشد روی سوی مشرق کند و
کندر شمال در وی یکشاید و چنان سازد که شعاع
اقتاب در بیشتر خانه افتد و سقف خانه بلند و در
بلند و فراخ کند **باب چهارم اندر جامه پوشیدن**
مر جامه که پوشند نخت جامه از تن مردم گرم
شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم آن جامه را
کویند که مردم را گرمی از آن بشود و بد که از تن
مردم پستانند چون جامه پشمین و پوستین و
جامه های خشک جامه را کویند که گرمی از تن مردم
بسیار ترکیب د که مردم را گرم کند چون جامه گران
و مانند آن و جامه پنبه میان این و آن باشد
و جامه نرم تن را فربه کند و جامه درشت تن را
لاغر کند و خشک دارد و بر خلاف جامه نرم خاصه
آنچه خل دارد و جامه رپستان باشد و جامه ابریشم

از گتان کرم ترست و از پنبه خشک تر و سمور
و رو باه پشت را کرم کند و پوست بزه نیز کرم
باشد و حرارت بنجابت کمتر از حرارت رو باه
باشد و قاقم بنجابت نزدیک است و حاصل کمتر
از سرد و با شد و سر به جامه بهار و خزان است
باب پنجم اندر تدبیر غذا اما غذای نیک چیزی
کویند که اندر وی هیچ معنی دوائی در و بنود چون
تره و میوه آنرا غذای دوائی گویند و ازین
نوع چیزها جز بر پسیل علاج نشاید خوردن زیرا
که هر چه لطیف کننده است خون را بسوزاند و
صفا زیادت کند و هر چه غلیظ است بلغم افزاید
غذای نیک نان پاکیزه باشد از کندی آفت نا
رسیده و گوشت کوسند بخت یکساله تن درست
و آسوده و شیر نیما که در خور مزاج هر شخص باشد

و بهترین میوه نایب غذا انگور است و انجیر تمام رسیده
باشد اما انگور تمام نارسیده باید که چند روز
آونک کرده باشند و انگور بنیشت خوردن
چون پوست و تخم بنفیکند تن فربه کند و خون صاف
کند و کونند را روشن کند و انگور باید که آسوده
باشد و آنجا که خرما عادتت خرما و رطب نیک
باشد و سرگاه که اندر تن از غذاهای نیک فضا
بدید آید روزه است فراغ گشت بطریق که سهل تر باشد
و سر که که از غذای دوائی چیزی خورد و شود
نمود بر عقب آن چیز ضد آن باید خورد و تا مضر
آن پیدا نیاید و اگر چیزی غلیظ خورده باشد چون
مریسه و مانند آن چیزی سده کشا بینه بر عقب
آن بخورد چون آبکامه و کبر سیر که و پیاز سرکه
و ترب سیر که و جعفری پخته و بخورد دل خوش کرده

و دیگر روز پنجمین خوردند و طعام آنک و اگر
چیزی مایه‌سوز و شور خورده شود بر عقب آن
چیزی تنه‌خورد مانند خیار و کوک و غیره و
تنه‌چیزی را گویند که طعم قوی ندارد و اندر ^{مستان}
گوشت یخنی و بوار و نباید خوردن و اندر تابستان
بوار و اولیتر و طعام همیشه بر شهوت صادق
باید خوردن و هرگاه که شهوت صادق بدید
طعام خوردن تا خیر نیاید کردن و چنان باید که
دست از طعام باز گیرد و سوز آشتی باقی باشد
و طعام بر سر طعام سخت بد بود و مضر باشد
و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار
باید خفت و ریاضت بسیار باید کردن تا پستی
و بر اثر طعام اندکی شراب صرف باید خوردن
یا اندکی کوارش موافق مزاج و اندر طعام خوردن

ترتیب

ترتیب نگاه باید داشتن سرجه لطیف تر بود خفت
خوردن مثل نخست شور با باید آشامیدن پس تربید
باید خوردن پس گوشت و از پس ریاضت
چیزی مایه نازک نباید خورد چون شیر و مایه
تازه و مانند آن از بهر آنکه معده گرم شده باشد
و چیزی نازک اندر معده گرم زود تباه شود
و اخلاط را تباه کند و کسی را که غذا را بد میگوید
بدان اعتقاد نباید کرد از بهر آنکه بر روزگار
خلط بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذا
باشد که اندر آن نوع مضرت باشد و کروی
بآن فکر کرده باشند آن گروه را آن غذا بهتر
از غذای دیگر باشد که اندر آن مضرت نباشد
و بدان فکر کرده بوند و بسیار کسان باشند
که اگر چه غذا نیک باشد ایشان را زیان دارد

از آن غذاها پر میز باید کردن و چند گونه طعام
مخالفت اندر یک نوبت خوردن سخت بد باشد
مثل شیر با ترشها با ماسی تازه و بیضه ماکیان
با پنیر تر و ماست با گوشت مرغ و سرکه با برنج
و انگور با کله و انار با سرکه و آب سرد از
میوه ها و آتش کرم و شیرینی و مدت دراز
اندر یک نوبت طعام بودن بد باشد از هر گاه
لقمه نخستین معضم پذیرد و لقمه باز پسین از آن
دور افتد و معضم ناموار شود و بهترین نوبتها
اندر طعام خوردن آنست که اندر دو روز سه
نوبت خورده شود یک روز با مدا و شبانگاه
و دیگر روز نماز پیشین و سرکه اندر یک روز
دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر یک بار
باز آورد ضعیف شود و اگر یک بار عادت را

پس دو بار خوردن عادت کند هم ضعیف شود
و امتلا و کسلانی تولید کند و کسی را که معده گرم
باشد با مدا و لقمه چند نان با شراب غوره یا با
شراب انار یا با شراب لیمو یا با شراب آلو
باید خورد پس بریاضت و حرکت مشغول شود
و طعام باید که پراکنده خورد اندک اندک
و چنین مردم را چون کرپنه شود و صفر اندر
معده بسیار کرد و چون طعام خورد اندر معده
او تباه شود پس طبع را زود نرم باید کرد و معده را
از آن پاک باید کرد با آب کرم یا با شراب آلو
یا با تند آن چیزی و سرکه از پس طعام بخوراند
خفت اول لختی باید رفت تا پستی تا طعام
از فم معده فرود رود پس بخسبد و سرکه اندر
تن در پستی چون طعام خورد کرم شود وی را

چندان طعام باید خورد که گنایت وی بود و بیک
نشايد تغاریق باید خورد و همچنین سرکه ریاضت
کمتر کند و مردم پسر را که قوت ضعیف باشد
طعام لطیف تر و کمتر باید خورد و از چرم گوشت
دست کشیده دارد و برقی قانع باید بود و خدا
صغیر از غذای پسر و در تر باید خورد و چون
کشک جو و قلیه که و ماشش منشر باکد و آب پاه
ترش چون عذره یا و آلو با و دوغبا و زیر با
و غذای غذا دهند سودا بایک میل تبری دارد
و اندک مایه کرم باشد چون رشته و اسبید
و گوشت بره فربه و خایه مرغ نیمه شست مرغ
فربه و مرطوب را غذای لطیف و کرم باید
خورد و نخود آب و سبید با آنها خاصه بگوشت
کنجشک و کبک و تذرو گوشت آمو و بط فربه

بتوایل

بتوایل دارچینی و زیره و گز و یا و صغیر و قلیه
ابکامه و قلیه خشک از سرخی گوشت برغن
جو ز بریان کرده یا برغن زیت و غذای
لطیف تن در پستی بهتر نکا دارد و فضول کمتر
فزاید و غذای غلیظ قوت بیشتر دهد و سرکه از
قوت خورد و بر کرپسکی صادق باید خوردن
تا نیک معضم شود و غذای خشک چون جاور
و عدس و گوشت نمک سود شوت را ببرد
از این طعام و لون بشره را تباه کند و طبع خشک
دارد و غذای چرب کسلانی آرد و شوت
طعام ببرد و طعامهای پسر و کسلانی و پستی
آرد و ترشیهها اعراض پیری بدید آرد و غذا
شور و ترش چشم را زیان دارد و مضرت
ناکواریدن نان بیشتر از مضرت ناکواریدن

گوشت باشد و بسیار غذاست که در یک روز
دیک نوبت و بهم نشاید خورد چون دوغ با
دوغ و با و از بس این سرد و امارت ترش و آلو
و شفتالو نشاید خوردن و ترنج یا چیزی که از
سرکه سازند سم نشاید خورد و گوشت نمکسود با
سکباج و غور با با ماسی شور نشاید پخت و خورد
و گوشت مرغ با ماست نشاید پخت و از پس سبج
میوه ترنج آب نشاید و انگبین و خربزه از بس که دیگر
نشاید خورد و پسیر پا ز بیک جای نشاید خورد
و گوشت بریان که از تنور بر آید نشاید پوشید
و اگر پوشید و باشد نشاید خورد و از بسیار
خوردن پیاز کلف و سرگشتن تولد کند و شیر
و شراب اندر یک روز خوردن نقرس آورد و
از پس فصد و حجامت شوری خوردن گریه و

آورد و سرکه اندر چیزی که از پس و روی بود
نشاید داشت و اندر مس و روی ماسی تازه و
شیر و پنیر تر و خایه مرغ نشاید خورد و با قلا و
جغرات بیک جای نشاید **باب ششم اندر تندی**
آب آب خالص سرد و ترست و باشد که سب
نزدیکی آتش یا گرمی هوا گرمی عرضی بدید
آید بی انگب چیزی با وی بیا میزد و همچنین سبب
سردی هوا سردی عرضی بدید آید و سرگز
آب خشکی نپذیرد مگر که بفسرد و سرگز آب تری
فزون نپذیرد و از هر آنکه ممکن نیست که آب
با آب تر شود و فعل خاصه آب تری کردنست
اگر گرمی و خشکی کند بسبب عارضی کند که پذیرفته
باشد و آب باران تری بیشتر کند از دیگر آبها
و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد

از بهر آنکه حرارت آفتاب در زمستان کمتر باشد
و باران بهاری میان این و آن باشد و آب باران
زود تر عفن شود زیرا که لطیف تر است و فرونی نیست
میان آنکه آب را در یخ نهند تا سرد شود و میان
آنکه یخ را در آب نهند و آب سرد خداوند در
عصب و بند ما را زیان دارد و آب دریا و آب
شور مردم را لاغر کند و خداوند بیماریهای کسری
و تر و تقر پس و ریشه و استسقا و فالج را سود دارد
و خداوند ریشها و دملها را سود دارد و خداوند
بیماریهای کسری و تر را سود دارد و اگر آب
خوش بنمک بپزند همچون آب دریا شود و آب شور
خوردن خون را تباه کند و خارشش آرد و اسهال
کند پس طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال آرد
آب تیره سده و سنگ در کرده و مثانه تولید کند

و آب سرد با اعتدال سمی شدن در پستان را سود دارد
و معده کرم را همچون کواکشی بود و دل کرم را
بجای سوای خشک باشد و بخار ما را از دماغ باز
دارد و عفونتها را دفع کند و مگذار که خون تباه
لیکن آنرا که باید که ماده پخته شود زیان دارد
و آب کرم منش کشتن آرد و طعام را بر سر معده
و تشنه را خورسندی دهد و اگر سخت کرم باشد
با دما را بشکند و قوی را سود دارد و تشنگی کاوی را
باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزل را و
مالینخویا را و در چشم را سود دارد و ادرار کند
و حیض منسود آورد و مادت پخته کند و آب
جاء و کاریز بقیا پس آب جوی بد باشد و آب
جوی و آب جاء بهم نشاید خوردن و آب ایتا حاصه
بمیان پستان و درختان بود سخت بد باشد پس

سپرز را بنزدک کند و همه اش را ز میان دارد و
باشد که با پستقا او کند و خصلتهای بد بسیار
دارد و آب بد را بصلاح توان آورد و تند بیره
بسیار آسان تر و بهتر آن بود که آب را با خاک
پاکیزه بیا میزند و بخواباند و بنشانند و بهترین
آن باشد که بپزند و صاف کنند و آب غلیظ
با شراب باید خورد یا با شیر و آب شور با سرکه
و سکنجبین و اگر چیزی قابض چون فروب و
حب الاس در افکند یک روز مضرت آن باز
دارد و آب زاج را با شراب خورند یا با جیره
که طبع را نرم کند و آب تلخ را با جیره چرب و شیرین
باید خورد و آب تیره با سرکه باید خورد و تریاق
همه آبهای مخالف پانزست خاصه سرکه پرورده
و آنجا که آب اندک بود و کرم باشد آب را با سرکه

بیا میزند تا با آب کمتر حاجت آید و اگر تخم پهن
خورد کنند و با سرکه بیا میزند تشنگی بنشانند و بر سر
طعام آب بسیار نشاید خورد و اگر کسی را صبر نباشد
اندک آب سرد بخورد و هر چند سرد تر است تشنگی
رود و تر نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و تبر
سود دارد و محسوس را ز میان دارد و آب خور
باشتا و بعد از کرم به سخت ز میان دارد و اگر
کسی را صبر نباشد از آب ناشتا با شراب آمیزد
کمتر ز میان کند و آب که بشب خورند بعد از آنکه
بیدار شوند ز میان دارد و محسوس و محرور را ز میان
کمتر دارد و از پس طعام کرم آب سرد ز میان دارد
و اگر چاره ندارد یک ساعت آب در دهان بدارد
پس سرد برد و بر تشنگی دروغ صبر باید کرد و
و بخفتن تا طبیعت در خواب آن مادت را که تشنگی

دروغی آرد پزند و اگر نه تشنگی زیادت کرد
زیرا که مادت زیادت کرد و تخم بادیان
و آبش تشنگی زایل کند **باب هفتم اندر تدبیر**
شراب اگر چه در دین اسلام شراب را حرام
کرده است اما در ملتهای دیگر مباحست و طبیبان
سود و زیان آن اندر کتب آورده اند ضرورت
دیدم مضرت و منفعت آن نمودن بطریق طب
اما منافع شراب آنست که حرارت غریزی را بنفش
و طعام مضمم کند و خلطهای خام را بپزند و بعضی
با سعال و بعضی با درار و بقی و عسق دفع کند
و بدین سبب هر که شراب خوردن عادت دارد
هر گاه که دست از و باز دارد مضمم او تنباهشود
و حرارت غریزی ضعیف گردد و همه قوت اندامها
او ضعیف شود و خلطها که با سعال وادرار و بقی

و عرق دفع شدی اندر تن او باند و بیماریهای
کونا کون تولید کند و منافع دیگر آنست که رنگ
روی برافروزد و قوت اندامها را مدت کند
و رکهارا از اخلاط بد بشوید و شهوت کلبی ببرد
و قوی و سده بکشد و رکهارا فسخ کند و
غذا را به تن برساند و خواب خوش آرد
و بدین سبب نایقه را فربه کند و پا ز هر همه زهرها
سردست چون اینون و شوکران و مانند آن
و کثر دم زده را شراب قوی گرم کرده سودا
این منافع آن وقت بود که باندازه و بوقت
بکار برد و الا همه مضرت کرد و از بهر آنکه منفعت
بزرگ شراب آنست که حرارت غریزی را قوت
دهد و مدد کند و هر گاه که بسیار خوردند حرارت
غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حراره

غریزی را غذا است و سر غذا پذیرنده را آنگاه قوت
توی باشد که غذا باندازه قوت او باشد
و چون غذا فزون باشد قوت غاذیه و تانیه
از تصرف کردن در آن عاجز گردند و چون این
دو قوت عاجز آیند تا چار غذا پذیرنده ضعیف
گردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار پنهان
باشد که میزیم بسیار بر آتش اندک نهند و همچنانکه
آتش اندک از فروز آید ن میزیم بسیار عاجز
آید و ضعیف گردد و فرو میرد و حرارت غریزی
پنهان از مضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف
گردد و بدین سبب است که چون افراط کتد بیم آن
بود که بمقا جا بمیرند اندر میان شراب از بهر آنکه
شراب زود با خون بیامیزد و سرگناه که بسیار
خورند همه رکهای اندام چون جگر و دل و غیره

پر شود و سوار که مدد روح است کذر نماید در حال
مقا جا بمیرد و این معنی بشرح در کتاب ذخیره
خوارزمشاهی یاد کرده آمده است و مضرت های
دیگر از شراب و سواست و مایلنویا و غفلت
و کثرت فی و رای ناصواب و خیر کی چشم و تباه
شدن هوا پس تر سپیدن در خواب و بیدار
بی پسبی و سکت و خناق و عرش و نقرس و فالج
و پسه سام و بدیان و دیوانگی و تبهای محرقة
و چگونگی تولد این علتها در کتاب ذخیره یاد کرده ام
و بعضی مردمان باشند که چون قسدهای بزرگ
خورند دیر مست شوند از بهر آنکه معده و جگر
ایشان گرم نباشد و قدح بزرگ زود گرم نشود
و بخار نتواند اکیخت و چون بخار شراب بدماغ
نرسد دیر مست شود و از قدح خورند زود بخار

بدماغ رسد سبب آنکه زود گرم شود و بنجا نگیرد
و دماغ متلی گردد و زود دست شود و بایست
که محو در شراب پسید رقیق موافق تر باشد از قوی
و اگر شراب قوی بکف کوفته بکانتد رقیق شود
و بجای آن بود خاصه اگر مزوج باشد و شراب زود
قوی باشد و سرچند رنگین تر قوی تر باشد و سرپر از
و مرطوبان را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد
لیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب زرد
بود خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی
که رنگ و بوی و طعم او ضعیف باشد محو در را شاید
لیکن از معده دیر تر فرسود شود و شراب شوی
را ریحانی گویند خداوند خفیان و عشی را موافق
باشد و شراب نافع و شوی بوی دماغ را زیان دارد
و اخلاط بد منزه آید و شراب شیرین منزه کند

و لون صافی گرداند لیکن سده آرد و دیر کوارد
و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود
کوارد و سده بکشد و خلط بلغمی را لطیف کند و
شراب لطیف رقیق زود تر بگذرد و در رکها و بدماغ
بر آید و زود دست کند و ادرار بیش کند و شراب
غلظت ضد این باشد و شراب خام نابوشیده را
پستی و شکاری زود تر باشد و نشاط زیادت
کند و فون صاف گرداند لیکن بوی دمان آرد
و دماغ را تری نهد آید و شراب جوشیده آنچه
تلخ تر باشد کوارنده تر باشد و شکاری از وی
دیر تر بود و خارش قوی باشد و شراب جوشیده
شیرین شک و ریک اندر کرده و مثانه بدید آورد
و باشد که با پستق ادا کند و شراب مویری را
حرارت کمتر و یبوست بیشتر از شراب الکوری باشد

و غذا کمتر دید و نفخ آورد و کپانی را که مزاج سرد
و خشک باشد شاید و انواع شرابها که از جاور
و برنج و غیر آن کنند آن را از جلد شراب نشمرند
و فصل و منفعت شراب از آن نیاید جز آنکه دماغ را
ممتلی کند و شراب کمن را حکم چون حکم دارو باشد
و شراب تمام نارسیده و جگر را زیان دارد و
باشد که اسهال کبدی آورد و سرکه از گرمی شراب
بترسند غذا از غوره و ریواج و مانند آن کنند
و نقل از انار ترش و شیرین و ترشی ترنج و مانند
اینها کنند و سرکه را معده گرم و ضعیف باشد
نقل از حب الاس و آبی ترش کنند و ترشی ترنج
و اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اند
خم شراب پیش از آنکه بخورند آید این دارو را
درش آنگند **صفت دارو** بکیرند زرباد و سعد

و جوز بو او خربق و سبیل و مصطکی و قونقل و دار
اندر صره بندند کوفته و در خم آویزند جنابک
اندر میان شراب آویخته باشد و آن چنان بود
که پسکی با دارو مادر صره بندند تا دارو را اگر آن
دارد سرکاه که سرخم باز کنند و لب خم از کف پاک
کنند و صره را بدست ببالند در میان شراب و چون
سرخم سخت کنند صره را هم در آنجا بکند تا آن روز
که بکشایند و اگر کسی را اتفاق نیفتاده باشد و بدین
حاجت مند شود همین اخلاط کوفته و نیخته در صره بند
و در شراب اندازد و سر وقت که خواهد قدری ازین
دارو را اندر صره کرده اندر شراب بخوشاند
و صره را اندر وی مالده قوت آن بگیرد و اگر کسی را
سودا غالب باشد لسان الثور و تخم باد زنبویه
و انیسون با این دارو بیا میزد و اگر کسی را در

میان شراب قی و منش گشتن رنج دارد و مثل از
زیره و نمک و پوست پر دهن پسته کند و در دهن
نگاه دارد و شراب ناشتا و داغ را و عصبها را
زیان دارد و تشنج آورد و خرد را زایل کند و
پستی متواتر مزاج جگر و دماغ را تباه کند و بیمار
عصبها آرد و بیم بود که پخته و مغا جاببرد و کبودی
ناپسیده را شراب سخت زیان دارد و حرارت
و قوت غریزی را تحلیل کند و کسی که از پستی نود
مشیار نشود سر که آب بیامیزد و مقدار
سه پال یا شام و دوغ ترش و برف که اخته
خورد و کافور و صندل سیاه بویید و روغن کل
سر که بر پسر اومی نمند و کسی را که خواهد که نیک است
شود تا عضو را علاج کند بزرابنج و قشور برف
اند را آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزد

و بخورد و سر که خواهد که شراب خور و دیرست
شود اگر محسوس و ر باشد آب تاک رز که اکمور او
سفید باشد و آب انار ترشش از یکی ده درم
و سر که نخ درم شک با سم بیامیزند و یک ادویه
باز خورد و اگر مبرود باشد سداب خشک نمک
و زیره از هر یک برابر بگویند و آب بر چکانند
و بپوشند و اقراص کنند و خشک کنند و سرکه
دهان بدان خوش میگرداند **باب هشتم اندر**
تدبیر خواب و بیداری بدانکه بهترین قستی
خواب را آن وقت باشد که طعام از فم معده
فرود گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
ماضی در آن تصرف نیک کرده باشد و بر معده
خالی هم خفتن زیان دارد حرارت غریزی را
کند و تن لاعنه شود و خواب روز بیا ریها

رطوبی و نزله آرد خاصه اندر زیستان و رنگ
روی را تپاه کند و تن را سست گرداند و کسلا
و سقوط شهوت آرد و زیان کارترین چیزی
خداوند مزاج سپرد را خفتن است و کسانی که بر
خفتن عادت کرده باشند بتدریج از آن عادت
باز باید گشت و خواب روز بجای خواب شب
نه ایستد و وقت خفتن بر پهلوی راست باید
یک زمان آنکه بر پهلوی چپ باید گشت و شکم
کرم باید داشت و چیزی کرم مانند سمور بر شکم باید
بست و بر شکم خفتن صواب باشد تا حرارت جمع
شود و طعام نیک مضمم شود و بر پشت خفتن زیان
دارد زیرا که فضلهای دماغ که منفذها از سوی
پیش دارد چون پنی و کام بجانب پس باز گردد و
سوی سینه و اعصاب فرود آید و نزله و سيل و درد

عصبا و فالج و درد پشت تولد کند و بی خوابی و شب
ناخفتن کومه دماغ کم کند و کابوس و صرع و پیکه
آرد و طعام و شراب ناکواریل بماند و قوت
ساقط شود و خواب بامداد زیان دارد بکلی آنکه
غذا اندر شب مضمم یافته باشد و معده خالی مانده
پنجهان بود که بر کمر پسنکی خسبد و آوازهای پوسته
و سوار که معتدل باشد چون آواز آسیا و آب گشت
نزدیک باشد خواب آرد و ماندگی و مالیدن
بسیار و شراب مزوج خواب آرد و کسانی را که
از بخوابی رنج باشد تکیه نکند و چشم فراز دارد و
آنکه مایه از غنودن باز ایستد تا مانده شود
و پیش او جاعی نباشند و سمرها گویند و کتاب
خوانند تا ملول شود پس ناگاه از پیش او برخیزند
و چراغ را بر دارند در حال در خواب شود چون

کسی را خواب کم آید گفت پای و ناف او بر غن
 بنفشه چرب می کنند و اندر غذای وی یک درهم شک
 تخم کوک در آنکند بخشد **باب نهم در تدبیر حرکت**
و سکون بپایه دانست که حرارت غریزی از سیبها
 بیرونی و درونی اثر پذیرد و اندک اندک تحلیل
 خرج میشود حاجت است بر آنکه عوض آن باز آورند
 و آن را مدد دهند هم از کومه آن و هم حرارتی
 از بیرون بتن مارد همه غریب است و از کومه
 آن نیست و حرارتی که از کومه آنست و مدد از
 شاید جز حرارتی که از حرکت اندامها خیزد نیست
 زیرا که چون مردم حرکت کنند اندامها گرم شود
 و حرارت غریزی بنفزاید و این حرکت را ریاضت
 گویند و اصلی بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت ریاضت
 زیرا که ریاضت حرارت غریزی را برافروزد

و فضلهای تن را دفع کند و بهترین وقتی ریاضت
 را آن وقت باشد که طعام نیک معضم شده باشد
 و روده از فضل طعام خالی گشته و طبع اجابت کرده
 و سخت که ریاضت خواهد کرد بفرماید تا وی رازم
 بماند و بتدریج سختی مالد پس بر ریاضت مشغول
 شود و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره و تریا
 بماند و مدت ریاضت چندان باید که رنگ روی
 برافروخته شود و حرکت بنشاطی تواند کرد چون
 ماندگی بدید خواهد آمدن و عسرق آمدن گیرد
 از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر کرپسنگی
 زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت
 و غیره بدید آید سه گونه است **قروچی و قندی**
و ورمی و کروی که می کشند اندک نوعی دیگر هست که
 آنرا **اقشقی** گویند اما **قروچی** ماندگی باشد که چون

دست بروی نهند یا حرکتی کنند المی یا بند چون الم
 قروح و سبب آن فضل باشد رقیق و بسیار و
 حرارتی قوی که اندامها را گرم کند و گوشت و
 پیه را بکند از و اندرونوا حی پوست پر اکند کند
 و اگر این فضل بسیار تر باشد سرمای اندیش
 می یابد و اگر سخت بسیار باشد لرزه و تب تولد
 کند **علاج** اندر آب زن نشستن باشد و مالیدن
 نرم بر و غنهای کشاینده چون روغن بابونه و
 روغن خ قطنی و بکر مایه رفتن و طعام جیزی لطیف
 باید خورد چون فزج که باب غوره و برک خرفه
 و کشک جو پخته باشند و چون قلیه کدو و اسفناج
 و ماش منشر و مانند آن **اما تمدی** چنان باشد
 که مردم پندارند که اندامهای او کشیده می شود و
 امتلا و حرارتی می یابد اندر همه رکها و بندها

و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضل باشد
 که اندر عضلهها مانده بود یا بادی **علاج** کر مایه باشد
 و آبرزن و روغنهای که در قسرو حی یا کرده شد
 و اگر این ماندگی از سبب ریاضت تولد کند از
 استغراغی چاره نباشد و **ماندگی و رمی** و آن نوع
 که تن گرم باشد و رکها و عضلهها متلی گردد و اگر دست
 بروی نهند متلی نماید و المی یا بد چنانکه عضوی آسیده
 باشد و سبب آن همچون سبب تمدی باشد **علاج**
 آن به چنین تمام شود امتلا را با پتفرغ و کم خوردن
 و حرارتی را بشربت های خنک تسکین دهند اما امتلا
 عضلهها را و آن الم را بکر مایه و آبرزن و روغنهای
علاج کنند و آسایش گزینند و **ماندگی افسق** چنان
 باشد که مردم پندارند که اندامهای او خشکی
 است و سبب آن رنجی باشد که عسرق بسیار کند

یا در سوای سخت کرم اندر سپهر و ریخ روزه و کم
خوردن اتفاق افتاده باشد **علاج** آبن و کرمان
کرم و روغن آنها مالیدن و کشکاب بار و غن بادام
و شکر و لعاب اسفند و طعام پاریچه اندر کشکاب
پخته و سروج و مانند آن **باب دهم اندر تندرستی**
داروی مهمل باید دانست که مردم تن درست را
و کودک و پیر را و مردم خشک اندام و لاغر
و کسی را که گوشت عضله اندک باشد و کسی را
قوت ضعیف باشد و کسی را که عضله شکم او اندک
بود و کسی را که دل یا معده ضعیف باشد و کسی را
عضله های زبان او ضعیف باشد و این کسی باشد
که اندر سخن گفتن بجای حرف سین شا کوید و کسی را
که در تن او خون بیشتر از اخلاط دیگر باشد این
چندین کرده که یاد کرده آمد داروی مهمل شاید

خوردن و نیز اندر کرمای کرم و کپسرمای سخت
نشاید خوردن و کسی را که شادی عظیم یا غمی بزرگ
باشد سه م شاید خورد و اندر فضل کرمای کرم است
که روز پیش از برآمدن شعری یا نی و بیت روز
پس از آنکه او بر آید بچکس رانه داروی مهمل شاید
و نه حجامت الا که ضرورت سخت باشد فصد کنند
و شمرطها یا احتیاط بجای آورند و مباشرت نیز
نباید کرد و خلاصه اندر ایام با جور و اول با جور
نوز دهم روز باشد از ماه متوز و آنرا که مهمل و
اندیشه قوی هست نشاید و بسیار خوردن دارد
نیک نیست تن را ضعیف کند و کسی را که دارو
خوردن عادت ندارد صواب آن باشد که غذا
لطیف تدبیر کند و اگر چاره نباشد داروی ^{لطیف}
دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم لغزنده بیشتر

لذا کار کند که داروی تیسز و داروی تستی
باید داد که تن را پستند و دارو خوردن کند ^{مقصود}
او حاصل شود و این چنان بود که چند روز چیزی
خورد که احتیاج را ضعیف کند و معده را مراعات
کند و کز رگای دارو کشاده کرد و اندک و طبع را
نرم کرد و اندک و غلط را پسزاند پس سهل خورد
و آن سلیقت که دارو خورد و طعام باید که منضم
شده باشد و مسرور شهوت طعام بدید نماید
باشند و دارو سخت شیرین نباشد تا معده او را
بعوض غذا قبول نکند و پیش از آنکه دارو
در کار آید اگر دارو بقوت بود پیش از آنکه
در کار آید چون نخسبد دارو بهتر در عمل آید
و چون در کار آمد اگر بخسبد فعل داروی باطل
شود و اگر داروی ضعیف و لطیف بود پیش از آنکه

دارو در کار آید چون نخسبد دارو کار نکند یا کمتر
کند و اگر دارو مطبوع بود آب کرم خوردن پس
از و قوت دارد و ضعیف شود و از پس جهتا
قوی آب کرم و شور باید داد تا دارو را قوت
دید و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید
خوردن و اگر یک درم سنگ مصطکی سوده با اندکی
شکر خورد و دارو را یاری تمام دید و اگر کسی صفراوی
بود و صبر کردن احتمال نبود بیش از دارو
خوردن بزمانی اندک لقمه چند نان بخورد و با شراب
انار یا شربت کشکاب خورد و اگر کسی را بقصد و
هم اسهال حاجت آید نخت نگاه کند اگر غلط گرفت
نخت فصد کند و اگر بلغمی است اول مهمل دید و
اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و بی آرامی و تدد
آرد شیاف یا قنده بکار باید داشت یا دو مثقال

مصطکی سوده باشکرا بنذر آب کرم بیاید و ادویه
دارو را دفع کند و اگر رکها متلی گردد و چشم پرور
خیزد رک باید زدن تا آرام یابد و دارو را در
کار آید و اگر این اسراض نیز نیستند چون دارو
کار نکند فصد باید کرد تا دارو در کار آید و تن
پاک کند و چند روز کرما به بکار دارد تا مادتی
که جانب روده تا میل نکرده است و سوی پست
میل داشته است بوق دفع شود و بیاید آزمود
که اگر از کرما به لذتی یابد نشان آن باشد که
ماده از کرما به دفع میشود و اگر لذت نیابد و تا
بدید آید در حال بیرون باید آمد و شربت
و غذا موافق تدبیر باید کرد و چون از
دارو فارغ شود از همه چیزها که احوال مردم را
بگرداند چون شادی عظیم و خشم بزرگ و جماع

و مانند آن دور باید بود و طعام اندک و طبیعت
خورد و پیش از طعام ببرد و در مطوب واجب
الرشا و باید داد اندر جلاب و محسور و صفرا و
را افسغول و معتدل مزاج را تخم شاسفم و اگر
کسی سخت محروم باشد افسغول را بر و غن کل چرب
کند و در جلاب خورد و اگر کسی سخت برود باشد
حب الرشاد را بر و غن زیت چرب کند و اگر شراب
خورد پس از دو روز بیم تب باشد و اگر اضطراب
بدید آید و اسهال فزون از اندازد کند شیر تازه
و منند تا تیزی دارو از امعاء باز دارد و اگر خشم
لسان اکل اندر شیر بخورند و بدینند در حال باز
دارد و اگر تب آمده باشد افسغول و کل آرند
و صمغ عربی بر و غن کل چرب کنند با شراب
ابی یا شراب مور و دمنند و تریاق فاروق و

فلو نیا اسهال باز آید و سرگاه که از اسهال فواق
 و ناتوانی بدید آید اسهال بر و غن کل چرب
 کرده با آب سرخ بدهند و اطراف به بندند و عطسه
 آرند و فلو نیا دهند و اصل تقسم و ملوک را و کسا
 که دازد و شوار خورند چیزهای لطیف باید مساخت
 اما غذا و نذا آن معده کرم و ضعیف یا اگر استفراغ
 حاجت افتد بکیرند سقونیا مقدار یک شربت اندر
 جلاب خام حل کنند و سیب شیرین و ترش یا آبی
 پوست باز کنند و بر کار دیازند و اندران
 جلاب نهند یک شب تا از آن جلاب لختی اندر
 خورد و آبی از و بچیند پس جلاب بدستند تا
 بخورد و اگر مقدار سقونیا از یک شربت بیش کنند
 تا آنچ سیب و آبی پستاند پس از آن یک شربت
 باند صواب باشد و اگر با استفراغ صفرا و رطوبت

حاجت افتد تر بد تراشیده و نیم کوفته یکدم
 در نیم آب پزند تا نیمه باز آید و بیالایند و مقدار
 حاجت از سقونیا و مقدار سیب شکر سوده دروی
 افکنند پس آبی یا سیب پاره کرده در افکنند و
 یک شب بنهند با مداو آبی یا سیب بدستند مقصود
 حاصل کرد و **صفت مطبوخی که غذا و نذر را سود**
دهد بکیرند نبشته خشک نخ درم سنک اصل سوس
 مقشر نیم کوفته ده درم سنک اندر نیم آب پزند
 تا نیمه باز آید و بیست درم شیر خشک یا تر بچین
 دروی حل کنند و بیالایند این یک شربت باشد
صفت جوی لطیف درین رنج بکیرند نبشته خشک
 دو درم سنک رب سوس یک درم عسل خیار جنبه
 چند آنکه سرد و بدان برشند و حب کنند و استعمال نمایند
باب یازدهم اندر تبیهی کردن کسانی را

که پینه از گوشت خالی بود و بر منه و کردن دراز
و سبزه ظاهر بیرون آمده باشد و کسانی که اندر
بیماری دارند قی نشاید کردن و کسانی را که سخت
فربه باشد داروی سهل اولیه از قی باشد اما
قی آنست که سینه در دماغ و بیماریها که از سوی ناف باشد
سود دارد و معده را پاک کند و آرزوی بد چون
آرزوی کل خوردن و مانند آن زایل کند و آرزوی
طعام بدید آورد و غذا و تیرقان و رعشه و فالج
و تقریس و مایلخو لیا و عسرق النساء و قوبا و جدام
را سود دارد و کسانی را که بد رنگ و زرد روی
باشند سود دارد و کسانی را که داروی سهل خوردن
قی و غشیان آورد و اگر پیش از دارو سه روز قی
کند چون دارو خوردن قی و غشیان نیفتند و مضرتی
قی آنست که معده را از بون کند تا اخلاط روی

روی بدو دارد و دندانها و بیماریهای چشم و سینه را
زیان دارد و اگر قی باندازه و وقت کنند کراتی شود
کوشش را زایل کند و چشم را روشن دارد و از بهر
قی کردن چند گونه طعامهای مخالف باید خوردن و
چند گونه شراب مختلف تا مقصود حاصل آید و بعد از
طعام یک زمان صبر کنند تا اخلاط با طعام بپایند
و کسی را که قی دشوار افتد پیش از قی سه روز هر روز
یک و قیه شیر بخت با یک و قیه شراب صرف بخورد و
کرما به بکار دارد و شور با مای چرب خورد و اگر
سوا پسرد باشد خانه گرم کند یا اندر کرما به قی کند
و در وقت قی کردن رفاده بر پشت چشم بندد و به
و راست بنشیند و روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه
بر دندانها مالند یا بشکر باله و چون فارغ شود روی
بآب سرد بشوید و دمن آب کرم و چند بار غرغره کند

بسکینین یا آبکامه و بهترین وقتی سیاه کردن را
تابستان است و مرطوبی از پس ریاضت باید کرد
و پیش از طعام و مسه و پس از طعام اگر کسی خواهد که
معه او زبون نشود پس از قی یک شغال مصطکی
باندگی شکر و آب سیب بخورد تا باقی فصلها
کند و کل شکر و اطمینان کوچک هم سود دارد و اگر
از قی شورش در معده بیدار آید شور بای چرب
آنرا زایل کرد انداخته با مرغ فربه و اگر فواق
بیدار آید جرعه سرکه آب کرم میخورد و عطسه
آرد و اگر در پینه دردی و تند دی بیدار آید روغن
بنفشه بآلودارد و **های قی** آنچه بی خطر است
اینست بیکه نه تخم ترب دو درم تخم شبت یک درم
بوره نان چهار درم سنگ بهم میگویند و با بکین سر
و بخورند این یک شربت باشد و ترب پاره

پاره کنند همچون درم درم و اندر عضاده نهند
تو بر تو و بر سر قوی اندکی نمک می پراکنند پس مقدار
سکینین عسل بر سر آن کنند و یک شب بنهند و دیگر
روز پیش از طعام بخورند و تدبیر قی کنند و اگر یاز
نر پس یکی یا دو عدد یا ماسی بخورد قی آرد و فواق
کرم بآب شبت یا بآب الصل بخورد هم قی آرد نیک
فصل در از دسم اندر فصد و حجامت فصد
استفراغ کلی است زیرا که مرکب همه اخلاط فست
و چون فصد کرده شود از مر خلطی چیزی کم شود
و فضیلت فصد آنست که چون رک کش ده شود رنگ
و قوام و قوت خون می توان دید چند آنکه مصلحت
بود بسیار و توان گذاشت اندک یا بسیار و
داروی مهمل و قی اگر تقصیری کنند تدارک آن
تقصیر بداروی دیگر فطر باشد و اگر افراط کنند

بازداشتن آن دشوار بود بدین سبب هیچ
استغراق بقصد نرسید و منافع خون اندر تن
بسیارست آنچه از یاد کردن آن چاره نیست
این جایا ذکرده آید و آن آنست که جگر گرم است
و معدن قوت بطبیعی است و تولد خون اندر جگر
باشد و سمه تن از آن برده یابند و بدان پرورده
شوند و مرکب حرارت غریزی سم خونست و خون
او را همه تن میسر سازد و بدین سبب است
که چون خون بسیار بیرون کنند غشی و ضعف تولد
کند و منفعت بزرگتر آنست که رکی بزرگ از جگر
بدل پیوسته است و نصیبی تمام از آن بدل میرسد
و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوانی گردد
و اندر شریا نهاده رود و بدین سبب است که
چون خون از شریا نهاده بیرون شود قوت حیوانی

باطل گردد و مردم هلاک شوند و کمتر منافع
خون آنست که رنگ روی می افروزد و پوست
رنگین کند و تازه نگه دارد و از بهر این منافع بعضی
از متقدمان خون بیرون کردن روانداخته اند
و این رای خطاست زیرا که منفعت خون آن وقت
باشد که خون اندر تن بقدر حاجت بود و هرگاه که
زیادت گردد مزاج را بگرداند و سبب بیماریها
گردد و از این هذر خواسته اند و گفته اند که چون
غذا از بیمار باز دارند و چیزی نافع و اندک دهند
مزاج با اعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت
نیاید جواب گویم اگر چه این تدبیر صوابست اما
مدتی و مهلتی بیاید تا غرض حاصل شود آنجا که
ایمن نتوان بود که آفت پیش دستی کند و مهلت
بنود پس بضرورت مقداری خون کمتر باید کرد

و صواب آن باشد که سر سه تدبیر کرده شود غذا
نافع و اندک دادن و مقداری خون بد پرون
کردن و اندر حال پرون کردن خون استمدا
بر دل باید کرد و این از بنض توان دانست
اولیه آن بود که در حال فصد طبیب دست بر بنض
دارد تا مرگه که تغییر پیدا آید در حال به بند و مرگه
که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام نکند
نباید بست و بقرط بدین سبب میگوید که اندر
شوصه رنگ باسلیق باید زد و تا رنگ خون نکند
نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف بدید
آید دوام آنکه اما پس قوی باشد و رنگ خون
دیر بکشد و از بهر آنکه اما پس کرم و بزرگ کند
خون بسته دارد و خون را در آن موضع باز دارد
و بدشواری بیرون آید و مردم محروم را و لاغرا

و کسی که در معده او صفرا تولید کند و کسی که ساق
کشاده بود و کسی را که فم معده قوی باشد از غشی
نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر بنض
دارد تا چون تغییر پیدا آید در حال به بند و در
حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر پس از آن
افتد که رنگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی
باز دارد و خاصه کسی را که در معده او صفرا تولید کند
و فم معده ضعیف باشد و اگر اندر حال غشی قی افتد
زایل شود و قوت باز آید و تدبیر نگاه
داشتن غشی آنست که پیش از فصد بنما
اندک مایه شراب اندارد و مندی یا شراب غوره
و آنچه بدین ماند و میرود را پیش از فصد شراب
پودنه و مندی یا میوه یا جلاب و از پس فصد
ماء اللحم و مندی و فضا و باید که نافه مشک و آلتی که

بدان قی توان افکندن چون پر مرغ و مانند آن
حاضر دارد تا اگر غش افتد در حال پر مرغ فرو کند
وقتی آرد و شک بیویاند و دواء المسک اندر شرا
انار یا اندر جلاب حل کند و بخلق اندر چکاند
و کسی را که تب آید در میان شب و روز نوبت
رک نشاید کشاد و کسی را که درد صعب باشد رک
نباید زدن نخت در دساکن باید کردن پس
رک زدن از هر آنکه درد اخلاط را سوی خود
کشد و رک زدن اخلاط را ببرد و نکشد بنواز
این دو به بدن بدید آید و اضطراب و ضعف تولد
کند و اندر تابستان رک روزی باید زدن که
مواخوش باشد و اندر ساعت نخستین از روز
خاصه دم محسور را و آن روز که رک زنند
و دیگر روز طعام لطیف تر باید خورد و کمتر چیزی

صفا نشاننده خاصه محسور را و حله طعمی که
قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک نباید
خوردن از هر آنکه مقصود از ضد کم کردن قوه
خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند و دیگر
آنکه آن روز که ضد کنند قوت های معده و دیگر اندامها
ضعیف شود و طعام قوی را قوت های قوی باید
تا سخم کند و از پس و از پس اسهال و از پس بخواب
و از پس ناگواری بدن طعام و از پس هیچ کاری
که تن را گرم کند و مسام کشاده شود رک نشاید
زدن و اگر ضرورت باشد میان این حالات و میان
فصد سه روز بیاید یا دو روز و پس از رک زدن
آسودن غلطیدن صواب باشد لیکن شاید
خفت از هر آنکه کسلان و ضعف آرد و باشد
که احتلام افتد و بر سر رک رفاده بزرگ نباید

و بهیج عطر و خلخه نشاید مالید رک را و اگر سر رک
کرم شود سه ساعت می باید کشاد و رقاده را بجلا
سر کردن و باز پستن و مرطوب را بیش از رک
زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت
برافروزد و مرطوبتها بگذارد اما رکهای سی که بشیر
زند قیغال است و اکحل و باسلیق و جل الذراع
و اسيلم و ابطل و مابض و صافن و عرق النساء
و سه یکی را منفعت دیگر است اما فصد قیغال پسر و
چشم و پنی و کام و دهن و زبان و لب و دندان را
سود دارد و اکحل نه تن را سود دارد و علت های او
و باسلیق علت های سپرز و ذات الجنب و
شوصه و در پسرین و زنان و ساق و قدم را
سود دارد و اسيلم و نبال باسلیق است از
دست راست در دگر را سود دارد و از دست

چپ پیر را سود دارد و اگر و غارش را و
جل الذراع اندر بعضی با اکحل آمیخته است و بر
زند اعلی نهاده است نزدیک فرو رود دست
و گویند منفعت او چون منفعت قیغال است و قیاس
بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
خطای ناسخ افتاده باشد و **صافن** خون از نیمه
بالا آرد و حیض بکشد و غارش خایه و قضیب
و درد مقعد و بواسیر و در رحم را سود دارد
و **مابض** اندر زیر زانو باشد و بعضی از
طبیبان گفته اند که مابض دنبال و شاخ های کماست
که یک رک شده است ضد آن درد پشت و
احشا را سود دارد و منفعت فصد او پیش از فصد
صافن باشد حیض بکشد و در درد مقعد و بواسیر
و در رحم را سود دارد و **عرق النساء** در عرق النساء

زایل کند و منافع دیگر منافع صافن نزدیک است
اما قیال بوریب باید زود یا از پنهان بود و
تأثیرش از دیگر سو بیرون نشود و بکرا نه عصب
و وتر و عضله و غشای بر نیاید و اندر زیر اکمل
عصبی است احتیاط باید کردن و ر بوده باید زود
یا بد رازی باید زدن زیر که بسیار بود که
اکمل در میان دو عصب باشد و با پسلیق را
از بهر آنکه در زیر او شریانست از موضع خویش
یکسو باید برد و بوریب باید زود یا از پنهان و اگر
از درازنا زنته یا دکیس و باشد که از سرد و جا
او شریان باشد اگر از سرد و جانب او شریان
یا بند دست از ان بهارند و اندر پشت و قتها
که با پسلیق را به بندند یا دکیس و نشان آن
باشد که بر رک مانند حد پس و نخ و یا نیز

بزرگ

بزرگ تر ناموار بیاید آید بیاید کش و پیشگی
بیاید مالید تا سوار شود و باز باید بت و اگر
دیگر بار با دکیس و دست از ان بیاید داشت و
با پسلیق اعلی زدن و سر رک دیگر که بجهنم یاد
کیس و نباید زدن و با پسلیق را اولیتر آن بود
که بهر نیش زنته چنانکه نیش حیات تابست
بود و با پسلیق اعلی را بسیار بیاید مالیدن و
آب کرم بر ریختن بسیار و دست منخود را را
بیاید داشت چنانکه زاویه بغل قایم باورک باشد
و بند بزرگ باید افکند و رک را با بهام فرواید
گرفت و نیش از بالا است و باید برد و چون
فصد اسپم کتد سله را بیاید بت و بوریب
بیاید زدن یا از درازنا و دست اندر آب کرم
باید نهاد تا خون چند آنکه باید برود و درک صافن

از بالای شتالک باید بست و کامی چند برود
و کرده از پینه در زیر پای نهد تا پای بر و نشاند
تا رک بدید آید و مابین راساق بیاید بست و را
نیز بیاید بست و چند کام رفتن تا رک بدید آید
و عسرق النساء را دستاری بزرگ بگیرند و یک
در میان مقصود بندند و باقی بر ران و ساقش
می بندند سخت تا نزدیک شتالک و چند بار فرو
نشینند و بر خیزد و پای برخستی بندد و فضا در پشت
پای میان خنصر و بنصر رک را بگوید اگر یافت
از خطا ایمن شد بزند و اگر نیافت از پس شتالک
از جانب وحشی بگوید و چون بیاید از دراز نا
بیاید زده از بهر آنکه از دو جانب او عصبست
و نشان عسرق النساء است که بروی چند گره بود
و هرگاه که فضا در خطایی افتد و پیرنیش بعضی

باز آید

باز آید و دست و پای آما پس گیرد و همه تن را برود
بنفشه مرطب باید کرد و آب کشیز تر و صندل سرخ
و سبید و شیاف مامیشا بر آما پس ضامی کند و
اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رک بیاید
و اگر خطا بر پای افتد از دست رک بیاید زدن
هم از آن جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت را
فراخ باید کرد و رفا ده نرم بر باید نهاد چندانکه
ریم دفع شود و اگر خطا از آن گونه شد که رک تنگ
گشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود
و جایگاه رک کمبود کرد و تا اثر آن زایل نشود
بدان دست هیچ کار سخت نباید کرد و هرگاه
که کمبودی کمتری شود نشان سلامت بود و
اگر کمبودی زیاده شود یا پیسپاه شود از دست
دیگر رک بیاید زد و آن ضام که پیش ازین باید کرد

شد

یعنی صندلین و آب کشیزه و شیان مایشا برهنه
و هرگاه که نیش بر شریان آید در حال رک را
بباید گرفت و داروی که آنرا لازوق گویند بر
نهاد و بر زبر آن رفاوه نهادن و محکم پستن و
دست بر بالش بزرگ باید نهاد و باز و دست
دیگر که برابر این دست بخوست بستن تا خون
بدین دست دیگر میل نکند و اگر از بستن رنج رسد
بباید کشاد و باز پستن **صفت داروی لازوق**
بگیرند دم الاخوین و غنزدوت و شب یانی و
کنند و از هر یک یک درم صمغ عربی دو درم شک
قلعطار اقا قیا جلنا ر صبر از هر یک یک درم شک
معه را بگویند و بپزند و بپسیده خایه مرغ بپاشند
و آنرا با قز نخته یا با کره عنکبوت پاکیزه بر جرات
نهند و بر کرداگرش و به بندند و ده روز بکشایند

بعد از آن بکشایند بر فوق اگر خون ساکن نشده
باشد باز به بندند و سه روزی کشایند و
باز می بندند تا معلوم شود که جراحت نیک شد
و اندرین مدت نگاه دارند تا طبع منصوص نرم
نشود و با اعتدال باشد و نشان رسیدن نیش
بشریان آنست که حرکت پیرون آمدن خون
حرکت با نظام باشد همچون حرکت بنض و در
حال بنض ضعیف شدن گیرد و خون شریان
رقیق و اشقر باشد و اگر کوشش جراحت نزد
دارند او از خون بتوان شنید و اما **حجامت**
کو دکان و پیران را بجای مضد باشد و سه
عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با
خون حجامت چیزی از کوه روح خرج نشود و
با خون مضد بسیار از کوه روح خرج شود

و تا که دکان از شیر باز نگیرد حجامت نشاید کرد
بی ضرورت سخت و از پس آن هم تا ضرورت
نیاشد نباید کرد و از بهر آنکه ضعیف شوند و هم بر آن
ضعف بمانند و بزرگان را از پس شصت سال
حجامت نشاید کرد و از بهر آنکه خشکی بر پوست
غلبه کند و او لیته آنت که روز چهارم و پانزدهم
ماه حجامت و قصد نکند توقف نکند تا نور ماه
نقصان گیرد که در پیری ماه اخلاط اندر تن
بحرکت باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رکها
باریک و شاخای آن پر شده باشد و اندر
وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط به
کمتر و هر گاه که نور ماه نقصان گیرد خون
صافی باز کردیدن گیرد و تا پاکن شود و
اخلاطی که با خون حرکت کرده بود بسبب آنکه

۴۷
غلیظ ترست با خون باز پس تواند گشت و
خون صافی باز کرد بدین سبب با خون حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بیشتر آید از خون
صافی **باب سیزدهم اندر انواع اسپتقراغ**
و آن معنی نوعی است در اربول و عسرق و
مخاط که از پنی آید و لعاب که از دمن آید و جاع
و اسپتقراغ بشیاف و حقه اما در اربول بیاید
دانست که هر طعام که خورده شود آنرا سه مضم
نخستین اندر معده است و مضم دوم اندر جگر
و مضم سیوم اندر اندامها و از هر مضمی چیزی بماند
که قوت مغیره آنرا تمام مضم نکرده باشد و اندر
تدبیر حفظ الصحت تدبیر آن واجبست و
هر فضله را طریقیت که بدان طریق دفع شود
دفع فضله نخستین بقی باشد یا با سهال و تدبیر آن

یا و کرده آمد و دفع فضله دوام با درار بول بود
از هجران که فضله در عسروق باشد و هرگاه که اندک
باشد بداروی اندک او را رکنده دفع شود اگر بسیار
باشد بداروهای که فضله را اند عسروق از خون
جدا کند و با سهال دفع کند و تدبیر اسهال کنیم و تد
او را ر و داروهای او را رکنده اند بخش علی
در باب علاج عسر البول یا و کرده آمد اما منفعت
او را ر بول که باندازه و حاجت باشد بزرگست
در بدنها و در پشت را و کرانی و کسلانی و استیقا
و بیشتر بیماریها که از تری باشد زایل کند و افزا
کردن اندروپیم بود که مانند ریشش کند و تشنگی
و علت دق و کد از شش تن آرد اما تدبیر او را ر
عرق بیاید و آنست که تدبیر فضله سیو ام است
و طریق دفع آن گذرهای باریکت و ناپیدا که آن را

مسام گویند بعضی از آن فضله بخارست که از همه تن
تحلیل دفع شود و آن را شوان دید و بعضی شوح است
که بر پوست بماند اندر کرما به پاک کنند و بعضی
که هم بطریق مسام بیرون آید و اندر تدبیر حفظ
و اندر علاج بعضی بیماری تدبیر عسرق آوردنست و بدین
سبب است که هرگاه که بیمار عسرق کند راحت یابد
موای کرم چون موای کرما به در رفتن و ریاضت
اندر تابستان تن را کرم کند و فضله بکد از اند
و موای کرم آن فضله بیرون کشد و داروهای لطیف
کننده تن را کرم کند و عرق آرد لیکن اندر تدبیر
حفظ الصلوة عسرق آوردن بدارو زیان دارد و
ریاضت کفایت بود از هر آنکه ایمن نشاید بود
که داروهای آرد و عسرق بسیار آرد و تن را
خشک کند و لا عسر کند و پوست را درشت کند

و رطوبتهای اصلی بکندازد و تحلیل کند و وقت قبول
تولد کند اما تدبیر مخاط باید دانست که مخاط رطوبتها
غلظت را گویند که از پزد و پینی نسود و آید و از آمدن
آن دماغ پاک گردد و بیماریهای دماغ زایل کند
چون صرع و پیکته و مانند آن و از بهر حفظ الصحة -
مرطوب را و کسدانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها
غلظت باشد تدبیر فرو آوردن آن باید کرد
و تدبیر آن غرغره است و عطسه و پسر برنجار
سکه و شراب که بر پنهکهای کرم چکانند و مانند آن
داشتن و طبع با بونه و پودنه کوهی سودمندست
و سربق سپید و عرطنیش و پیل بایند نرم و بپزند
عطسه و مخاط بسیار آید و این تدبیر پس از آسودن
بدن و سهل وقتی باید کرد که لختی دماغ را پاک کرده
باشند تا باقی بدین طریق دفع شود اما تدبیر

لعاب آبیت غلیظ که از کام و بن زبان فرو آید
و آمدن آن بوقت خویش دماغ و چشم و گوش
و خلق و فم و معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت
گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد و خاصه در زمستان
فخاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبتها
بیش گردد آید و تدبیر آن بعاقر ترها و مویزج
و مانند آن باشد که لختی بخایند و غرغره کنند بر که
و آب بکامه و ایارج نعتره و غرغره اندر کر مابه
باید کرد یا اندر خانه کرم اما تدبیر استغراغ بشیاف
باید دانست که فعل شیاف اندر استغراغ ضعیف است
و جز ماده که بد و نزدیک بود نتواند آورد و اگر چه کوب
آن از داروهای قوی باشد و منفعت آن اندر
در دشت و کمر گاه و پسرین و حوالی آن باشد
و از بهر شخصی شیاف در خور او باید خورد و تر و پز

و از بهر سر مقصودی بدارد تا باید ساخت که بدان
مقصود لایق بود مثلا از بهر کسی که تب دارد و
محروست از بنفشه و شکر و سقوتیا باید ساخت
و از بهر مرطوب و درد های بلغمی از پیکین و جاو
و قمل و اشق و نمک سندی و شحم حنظل و زنجبیل
و سور بنجان و تخم کرفس و چند بیدستر و قسط و زرد
و عنبر و ت و برک سداب و ماسی زمره باید ساخت
اما تدبیر حقنه فعل حقنه قوی تر از فعل شیان
بود از بهر آنکه بمقدار پشتر باشد و کرم روند
باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب سهل
نشان داد چون ضعیفی معده یا درد آرو غشیان آرد
یا امعا دار و را دفع نکند چنانکه باید یا اند را حشا
اما سی باشد و کسی را که بر سرش زخمی آمده باشد
یا اندر دماغ او افتی بود این چنین کسان را به از

حقنه علاج نیست و کسی را که بر سرش زخمی آمده باشد
حقنه تحت نافع باشد ماده را از دماغ فرود آرد
و بخار بر پسر نقرستد چون داروی سهل و داروی
حقنه گاه باشد که تا بمعده بر آید و پشتر تا رود تا
باریک بر آید بدین سبب هیچ حال بر رین حقنه نشا
کردن لیکن شربتی که معده قوت دهد باید داد تا
داروی را از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر
حقنه از بهر درد کم گاه کنند یا رتقا باز چسبد و
بر بالش نهد چنانکه پسینه بر افراشته بود و سرین
سم بر بالش افراشته باید و میان پشت بر زمین
باید نهاد و اگر از بهر درد ناف میکند بیمار بر زانو
چسبد چنانکه اشکم آویخته باشد پسینه و سینه نیز بر بالش
افراشته باشد و بیمار خود را نگاه دارد تا در آن حال
سعال نکند و عطسه نهد و فوایق نیارد و بیاید دانست

که اگر دارای حقه اندک بود بموضع نرسد و اگر
بسیار باشد پستی و تنگی و بقراری آرد و بود که زخم
آرد و اگر سخت کرم بود غشی آرد و اسهال خون و اگر
سرد باشد باد انگیزد و طبع اجابت نکند و اگر سخت
خلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه را زحمت
دهد و اگر سخت رقیق باشد فعل نکند اندرین
صفتها معتدل باید و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد
و بسوی پس آب پنجه و نظرون روده را از غل پاک کند
و طبع چغندر بار و غن زیت یمن فعل کند و اندر حقه
خداوند در دمه را و در دانه ها و خداوند
پیرز و سده را و قولنج صعب را از قنطاریون رقیق
چاره نیست و حله و زیره و هسنار پسند و خم
سدا ب سخت نافع باشد و اندر بعضی حقه از آب گاو
چاره نباشد و بسیار باشد که سرکین کبوتر و چند پسته

درفنون مقدار دو درم سنگ در افکند و از بهر
در دسر و لیسه غس و مالخویا و در چشم و در گوش
از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقه خداوند تنگ
و بوره نشاید کرد لیکن از لعاب اسبغول و از شکر
و از طبع بنفشه و کشکاب باید کرد و اگر از بهر خدا
تب محرقه کشته روغن کل باب نیم کرم پیسزند و
حقه کشته و از بهر سوزش و دها و ریش روده
از طبع خشیاش روغن کل کشته و اندر هیچ حقه
ایفون و کشیر تر نشاید کرد و صبر نیز در هیچ حقه
و شیاف نشاید کرد **صفت طلای که بر شکم مالند**
طبع را نرم کند بکیرند روغن پیدنجیر و موم زرد و
در روی روغن زیت و شوخ خانه مکس انگبین و
قدسی عصاره قشاد الحار یا شیر شیرم یا ستمو نیا یا
شحم حنظل یا زمره کاد و یکی از اینها یا دو یا سه با

الکین بدین موم روغن بر سرشند و بر شکم طلا کنند
استغراغی تمام کند و خداوند بت را که طبع خشک
باشد یا از درون شکم آماس باشد بدان سبب
شکم فرو نیاید روغن تازه بآب نیم کرم بزنند
و بسیار از آن در ناف و پهلو و شکم می مالند
بآپستکی تا طبع نرم شود اما تدبیر جماع بایست
دانست که جماع از استغراغهای طبیعی است این
از جمله پیبهاست که هرگاه که چندان اتفاق افتد
که باید و آن وقت باشد که باید سبب تن درستی
باشد و هرگاه که برخلاف این بود سبب بیمارها
بود از هر آنکه هرگاه که او عینه منی پر شود و طبیعت
بدفع آن محتاج گردد اگر آن کار کرده شود استغراغی
طبیعی باشد و مردم را پس بکی و نشاط یا بند و اندیشه
بند و سوا پس و قوت عشق بدان زایل شود اگر

این استغراغ اتفاق نیفتد اندر تن کرانی بدید
آید و باشد که منی اندر جای خویش کرم شود و بخار
آن بدل بر آید از آن سبب تنها تولد کند و باشد
که بخار آن بدماغ بر آید و سوا پس و مایه نوزلیا
و خیر کی چشم و خفگان و سرگشتن بدید آید و
باید دانست که تولد منی از خویش است که غذا
اندامهای اصلی را شاید و آن در بایسته تر خویش
اندر تن و بدین سبب است که چون مردم فزون
از غایت کنند تن او پسر د شود و ضعیف گردد
نه پنی که اگر چه مردم اندر جماع اسراف کنند جمله
منی که از وی جدا شود پنجاه درم سنگ بنود و اگر
مضد کنند و دویست درم فزون پرون کنند درونی
آن ضعف بدید نیاید که از جماع آید و این دلیل است
بر آنکه منی بایسته خونی است اندر تن و سبب آنکه

که جماع ضعیف کننده ترست آنست که او عیة منی بدو
جماع یا سه جماع یا بیشتر تهی گردد و اگر بیشتر اطّاع
کند خون بیرون آید و آن خونی باشد که غذای
اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا
خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید
بدین سبب اثر جماع بیشترست و جماع بر گرسنگی
و از پس ریاضت و از بس اسهال و از پس راه
و از بس گرمای تن را خشک کند و حرارت غریزی
کم کند و چشم تاریک و تن ضعیف کند و اندر جلد
از پس مر سبی که بسیار تحلیل کند چون شادی
بانهراط و پخوانی بانهراط و آنچه بدین ماند
سخت زیان دارد و از پس امتلا طعام در دین
و پستی عصبها و ضیق النفس و رعشه و استسقا
تولد کند و اگر در حال جماع پسر بار پست آید یا با

لذت جماع رسبجه یا بد یا از اندامهای او بوسی
ناخوشش آید نشان آن باشد که بعد از تن او خطهای
بد باشد از جماع دور باید بودن و تن را از آن
احتلاط بد پاک کردن و نباید دانست که خداوند
مزاج کرم و تر در جماع مضرت کمتر کند و قوی باشند
و خداوند آن مزاج کرم و خشک هم قوی باشند
لیکن اثر خشکی و مضرت بدید آید و تن را
شود و چشم دور رسر و شود و خداوند آن مزاج
سرد و تر و خداوند آن مزاج سرد و خشک سرد و
باشند و مضرت آن در سرد و گرم و زود بدید
باب چهار دهم اندر تدبیر اعراض نقصا
اعراض نقصانی شادی و خشم و غشم و لذت و
امن و تر پس و نخلی و اندیشه کارهای بزرگ مهم
و عملهای باریک و امید و غما میدی است

و سر یکی را ازین در تن مردم اثربست ظاهر تر و
فزون تر از اثر طعام و شراب و خواب و بیداری
و حرکت و سکون از هر آنکه طعام و شراب و دارو
که مردم خوردند مسج قوی تر و اثر کننده تر از دست
و پشتر ز سر تا اندر تن مردم تا تسکین دهنده و حرارت
آن اثر کند مضرت و فعل آن بیدار نماید و اعراض
تنسانی در حال بے هیچ معلق اثر کند و نه پنی که اندیشه
که بر خاطر مردم بگذرد و سخنها و خبیه های خوش
و ناخوش که بشنود در حال اثر آن بر تنک روی او
بیدار آید و حرکات و سکناات او دیگر کون کرد
پس معلوم شد که اثرهای اعراض تنسانی فزون
از اثر دیگر اعراضهاست و از اعراض تنسانی
بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکت
آورد همچون چشم و شادی و خجالت و لذت و امید و آری

۵۲
و اندیشه کارهای بزرگ مهم و بعضی سرد کننده است
چون ترپس و پیم و غشم و نا امید و گرم کردن
خشم بیشتر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض
باشد و پسر و کردن ترس قوی تر از سرد کردن
اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خون را
و قوت روح و حرارت غریزی اندر تن بکشد
و خشم عظیم صفرابچیناند و رنگ روی را بگرداند
و زرد کند و محروم را زیان دارد و مبرود و مرطوب
را سود دارد و شادی باندازه روح را و حرارت
غریزی را اندر تن بکشد و رنگ روی را فروزد
و سر به کند و ازین سبب است که مردم شاد کام
پیری بریشان کمتر بیدار آید و هرگاه که کارشاد کنند
پیش آید دل لختی کش ده شود و طبع خواهد که بد آن
حال نزدیک شود و اگر شادی از حد ببرد و ن باشد

دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی از
استقبال و طلب تمام آن کار کند خوشتن را بیرون
افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد و باشد
که بدان سبب بخیال مملکت شود اما اندوه و ترس
و حرارت غریزی را بقدر تن باز کرد اندازد و هرگاه
خواهد که ازان حال دور تر شود و از اینجا است که خفا
زرد شود و اندوه و ترس چون از حد بگذرد و
در دل گریزد و دل بهم آید و بمغایا بمیرد و لیکن
مردن بخیال از ترس اندوه کمتر ازان باشد که
از شادی از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی
سوی بیرون است و بسبب اندوه سوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه باشد و بیکبار باشد و حرکت
اندوه آهسته آهسته باشد اما بخلت نیز خون و حرارت
غریزی را بکسته اند و لختی رطوبت را فرو کند از اند

و تحلیس کند و از نیست که در آن حال روی سرخ شود
و عسرق روان گردد و با خرد روی زرد شود و از
بهر آنکه حرارت لختی تحلیس پذیرد اما منفعت امید
همچون منفعت شادی معتدل است و مضرت نوبت
همچون مضرت اندوه باشد و خالی بودن از اندیشه
خاطر را کند کند و همه قوتها و حرارت غریزی را
ضعیف کند و رنگ روی را بگرداند و بیمار را از یاد
کند چنانکه مشغولی و اندیشه و کارهای مهم از اندیشه
دردنا و بیمار بپای مشغول دارد تا کمتر دل در آن نیفتد
و تن ایشان سبک تر شود و بدین سبب است
که پسر کردن و شهرهای عجب دیدن کارهای عجب
از بیمارهای پسر چون و سوسه و عشق بر ماند اما
اندر علاج عشق هیچ کاری سودمند تر از اندیشه
کارهای بزرگ مهم و شرم و شکوه کسی که از وی

دارند نیست و هیچ زیان کارتر از پیکاری و بی
اندیشی نیست اما علاج خشم بسترتهای خنک کنند
و بغذای لطیف و سخنهاى خوش بازیهای خنده
و حاضر کردن دوستان اما علاج اندوه و ترس
بامیدهای قوی و پشیماع و آوازهای بلند و شراب
و بمفرجهای گرم کنند و اندر علاج اعراض نفسانی طریقی
دیگرست و آن را علاج روحانی گویند و این چنان
باشد که مردم سمّت بلند و بزرگ دارند و هر چه پیش
آید از شادی و غم و لذت و اندوه و ترس
خوشتن داری کنند و اندران حادثه بچشم حشرات
نگرند و قدر آن حادثه کمتر از آن نهند شاید که بد
سبب تغییری بدید نیاید و اگر بدید آید ظاهر نکند
و از دوست و دشمن نهان دارد تا بدین طریق
تنگ دلی و کشیدن رنج عادت کند تا حوادث را

اثری ظاهر نشود **باب پانزدهم اندر تدبیر**
بید کردن مزاج پسران مزاج پسران سرد و
و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او
بگرمی و تری باید کرد چون گرمابه و ماییدن معتدل
و بروغتهای گرم و خوشبوی چون روغن بوسن
و یاسمین و عطرهاى معتدل و اندر بستر نرم و غلظتین
و شراب صرف بمقدار معتدل و ریاضت اندک
کردن و شادگانی و خوشی و لیچستن و از هر چه
مزاج پیری دارد چون زنی پر سیلطنه و اندوه و
ترس و عطرهاى سرد چون کافور و غیره و از طعامها
ترش دور باید بود و بیاید دانست که سوای بد
و بخار و سیوهای ناخوش و دود و غبار با همه
در پسران اثر زیادت از آن کند که در جوانان
خوشتن را از اینها نگاه باید داشت و غذای

و اندک اندک باید خورد و کسی که معده را احتمال
کند بیک بار باید خورد و طعام پس از آنکه از کربیه
برون آید باید خورد و طعام خورده اندر کربیه
نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا افزاید
نشاید خوردن و حبسهای تیره چون ابکامه
و غیر آن نشاید خورد و مکرر قستی که رطوبت در
معده گرد آمده باشد بر سپیل علاج روا باشد و
شیر تازه اگر در معده ترش نشود سود دارد و
با عسل و با شکر باید خورد و کرسنکی سخت زبان
دارد اما در معده و امعاء پیران رطوبت بسیار
گرد آید گاه گاه طبع نرم باید کرد و بعضی مردمان را
در پیری طبع خشک باشد اگر پیش از طعام
خواهد لختی قلیله کند با روغن زیت و یا ابکامه
بخورد طبع را نرم دارد و رخ درم بسفایج باد پسته

برک کربیه پرنده و بیا لایند و مقداری تخم مصفر
پاک کرده و کوفته در وی بخوشا تند طبع را نرم کند
و احشای پاک کند و چهار درم سنک افیمون با
چند دانه انجیر خشک اندر ماء العسل آغشته پیش
از طعام بخورد اجابت تمام کند هر وقت کمی ازین
ملینات بکاری دارد تا طبع بیک چیز نمکند و تا
ضرورتی نباشد فصد نکند و طعام پیران کوشش آید
باشد و شوربای کنبدم ورشته و مانند این
با دارچینی و اندکی زنجبیل و اندکی قند نقل و اندکی
سنبل خوردند و اندر فصل زیستان تریاق
بزرگ و مشردیطو پس بکار دارند **باب شانزدهم**
اندر تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد
پیش از آنکه بسفر بیرون شود هر چه داند که اندران
سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی و کرسنکی

و کرم و پسر ما و طعمهای مسالست و پادشاه
و مانند آن اندک اندک بآن خو باید کرد و مثلا اگر
وقت کرم باشد عادت تنم و کرم از خویشتن
بازداشتن دست بیاید داشت و اگر وقت سرما
باشد جایگاہی کثرت نشیند تا با سوای صحران کند
و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند و سخت
فصد کند یا بداروی سهل تن را پاک کند و چون
پروان شود و مثلی بر پستو نشیند و طعام فزون
بوقت فرو آمدن بمنزل افکند تا بوقت نشستن
معدده خالی باشد و اندر راه باب حاجت نیاید
از بهر آنکه طعام را در معدده می جنباند و شکم بدرد
می آید و اگر اندر کرماتشند شود سه درم سنگ
تخم خرفه کوفته با پسر که بخورد و آب مزوج با سرکه
تشکی را زایل کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده

دارد و بران رنج صبر کند و پیاز پاره کرده در روغن
بخورد و آن روغن در کشد و روغن نیش بکف پای
در مالده و به پنی بر کشد و اگر کسی را سموم بزند آب سرد
بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن کل
و آب پد و کلاب بر سر او باید نهاد و در آب سرخشا
و برک خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه بدست آید
مقداری بخورد و آب مضمضه میکند و میریزد و
اگر چاره نباشد جرعه جبرعه بخورد و اگر تب نباشد
شیر و روغن سخت موافق باشد و اگر کسی را در راه
سرما یافته باشد چون بمنزل رسد زود در پیش
آتش نشاید نشست یک بدرج خویشتن را بجا
کرم باید داشت و دست و پای بروغن زیت یا
بر روغن فرسیون یا بروغن قسط کرم کرده چرب
باید کرد و اندر طعام سیر و روغن کاه پیشتر باید کرد

و اگر روغن کاه نخورند دوسه پیاله شراب صرف
نخورند پسر باز دارد و روز دمه معده را خالی نباید
داشت و اگر بعض آب شراب خورد موافق باشد
و سرما زده را یک درم سنگ انگر و خشک اندر نیمین شراب
صرف یا ماء الصل بنهند و سنگام بر پشتن پیش
آتش نشاید رفت البته و پای را بر روغن فرقیون
بالند یا پسر تبطان بیا میزند و بر پاره موی نهند و
بر انگشتان نهند و بکافند سر انگشتان در چند و در
موزه سر و کتد از سر ما سلامت یابند و موزه باید
که نسراخ باشد تا پای اندر و بتوان جنبانیدن و
اگر کسی را پای پسر مایا به شلغم جو شایند و باب گرن
یا با شیت یا ببا بوند یا با بنجر خشک و پای اندران
نهند و هتیه کاری آست که پای در برف گیرند
تا سرما از وی بیرون آید و پیش آتش نشاید رفت

البته و اگر پای رنگ بگرداند باید آژن کردن و اندر
آب کرم باید نهادن تا تمام خون برود پس کل را
اندر پسر که و آب کرم حل کنند و طلا کنند و اگر پای
سیاه شود نشان پوشیدن و تباہ شدن باشد
جز آنکه جدا کنند میسج تدبیر و گر نباشد اما اثر باد
و آفتاب که رنگ روی بگرداند لعاب اسبغول با سپید
خایه مرغ و یا شیر زنان و کثیر اصل کنند با صمغ عربی
و بر روی طلا کنند اثر باد و آفتاب باز دارد و کوک
نیر سود دارد و تدبیر آن در جایکاش کشیده است
و بیار بر که و سیر مضرت آنها باز دارد و روغن
بابونه یا روغن شبت اندر عضلها مالیدن ماندگی را
ببرد و از ترشها پر هیز باید کرد و مسافره را
نخست که در کشتی شود باشد که قیافتد باز بناید و
تا خود باز آید پس اگر بسیار شود باز باید داشت

بشراب پودنه و آبی و انار و عدس بغور و پخته
معه را قوی کند تمام شد نصیب این حالت اندر
حفظ الصحة والله اعلم **مقاله دوام اندر تقویت**
المعرفه این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری
و شناختن بحران و شناختن حالهای دیگر که در
تن مردم بدید آید و آن نشانه های بیماری باشد
که خواهد بود و این مقاله مفت با بست **باب اول**
اندر طریق شناختن بیماری طریق شناختن
بیماری آنست که تحت از علم منطق جنس و نوع و
فصل و خاصه و عسر ض شناسد و جنس را قمت کند
و نوعها که در زیر آن باشد یک یک بگوید و فصل
هر نوعی و فصل هر نوعی یعنی بدان از یکدیگر جدا
شوند شناسد و نوع باز پسین را بدست آرد
و نگاه کند تا بیع نوع از میانة سر و نگذارد و

بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه و عسر ض
بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت مریضی که باشد
واقف توان گشت **اما جنس** بر دو وجهت یکی
جنس الاجناس که در زیر آن جنسها باشد بسیار
چون جسم که در زیر آن جاد و نبات و حیوان در آید
این سه باقی پس جسم انواع باشد و این
جنس الاجناس نیز جنس الا علی گویند و دوام جنس
خاصه است از بهر آنکه جاد و نبات و حیوان که
جنس الاجناس گویند هر یک بنفای پس با انواع که
در زیر هر یکی است جنس است چون حیوان
که در زیر او مردم و اسب و خر و دیگر انواع حیوان
در آید اینجا حیوان جنس خاص ترست و مردم و
اسب و دیگر انواع جانوران هر یکی را نوعی باشد
اندر زیر حیوان پس جنس تا بهیست که بر چیزها افتد

و بنوع و بمعنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نبات
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعد از یکدیگر
جدا باشند چون مردم که بزید و عسر افتد و زید و
عمر بنوع یکی اند و شخص عدد از یکدیگر جدا اند و
فصل خاص تر از نوع است نامی است کلی ذاتی که
بر نوع افتد و هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شوند
چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران جدا
شوند و خاصه خاص تر از فصل است و نایب است
کلی نه ذاتی لیکن عرضی چون ضاحک و کاتب
که مردم راست و عسر صفتی است ذاتی
و اندر بسیار چیزها که مختلفند موجود باشد چون
سیندی اندر برت و پنبه و غیر آن و مثال باز
جستن نوع و جنس و فصل و خاصه و عسر
بیماری است که مردم را مثل آب آید و طبیب کو

بیماری است و بیماری جنس علی است و تن بیماری
کو مت و بیماری کرم جنس خاص تر است از بهر آنکه بیمار
سرد باشد و کرم باشد و در زیر بیماری کرم تب
کرم و آماسهای کرم و در دیر کرم و در چشم
کرم و غیر آن در آید این همه انواع است در بیمار
کرم که جنس خاص تر است در آمده است و در زیر
هر نوعی دیگری در آید چنانکه در زیر تب کرم تب
غیر خالصه و غیر خالصه و تب مطبوعه و تب محرکه
و تب یک روزه و تب دق و استینی و دق مشاکی
و در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگری در آید و
هر فصلی را نوعی ذاتی است و خاصه است و فصل
ذاتی از یکدیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی
غیر خالصه است که یک روز تب آید و دیگر روز
اشتری باشد و فصل ذاتی شطرنج است که یک روز

تب سخت قوی باشد و روز دیگر تبی باشد خلاصه
تر و خاصه عالی باشد که یک نوع را باشد و هوای باشد
که کاسی باشد و کاسی نباشد لیکن هرگاه که باشد
جز آن نوع نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفراوی
و عسر رض عالی باشد که بطبع بیماری بدید آید چون
صداع و پخوابی اندر تب صفراوی بدین طریق غیب
خالصه را از سمه بیماری کرم و از سمه انواع تب کرم
جدا بتوان کرد تا بتوان دانست که این بیماری تبی
که سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفراوی
و علاج آن استنزاع صفراست و تسکین حرارت
هرگاه که طیب جسم و نوع و فصل و خاصه و عسر
بیماری برین طریقی و بدین ترتیب باز جوید زود
بر بیماری و طریقی علاج واقف شود و اگر ازین
طریق فایده نگیرد و ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند

کشت

کشت یا علاج بصواب تواند کرد **باب دوم**
اندر شناختن نفج بدانکه نفج پخته شدن ماده
بیماریست هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری
پیستولی گردد و آن را پس از اند و ساخته گردد و اند
طبیعت آزاد دفع تواند کرد و آنرا نفج حقیقی گویند
مثلا اندر ذات الجنب بر فطرطوبتی بر آید بقوام
معتدل و برنگ سپید که بزردی زند و با سانی بر آید
و یا خوشبوی باشد نشان نفج تمام باشد و اگر قوام
رقیق یا غلیظ باشد و برنگ کبود یا سیاه و یا سبز
بود و نافوش بود نشان تباسی و عفونت بود
و هرگاه که خطری باشد پیش از دید آمدن نفج
باشد و چون اثر نفج بدید آید بیماری اندر نقصان
افتد و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نفج اندر
بیج وقت بیماری بر خطر نبوده است و نباشد

مگر خطایی کرده شود و اگر چه نفخ نشان سست
باشد بدید نابودن نفخ نشان سست است از
بهر آنکه بسیار بیماریهاست که دراز کرد و اثر
نفخ طلب مر نباشد و بیماری اندک اندک زایل شود
استماد بر قوت باشد اگر قوت بر جای باشد
امیدوار باشند و اگر قوت ضعیف باشد حال بد
باشد و حال خذا و نذبت اندر تب همچون حال
مضویست که در وی آمای پس بود که پنجه خواهد
پمچانکه در آمای پس آن روز قوی تر باشد که پنجه میشود
تب نیز آن روز گرم تر باشد که ماده آن پنجه
می گردد و سه گاه که چون پنجه شد تبها که از پس آن
آید آهسته تر باشد بدین سبب است که غایت
قوت بیماری تا آمدن نفخ باشد از بهر آنکه
حال ماده تب همچون حال ماده آمای پس بود و

تا در آمای پس ریم پسده سوار تو لد نکند اما س پنجه باشد
و اندر تبهای سزا اندر دلیل رسوب بسید سوار
بدید نیاید ماده تب اندر عروق پنجه نباشد
و از پس نفخ ایمنی باندازه نفخ بود و سه گاه که
اثر نفخ تمام بدید آید بیماری از خطر تبهای بیرون
آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازه دیری و
روزی نفخ باشد و نشانه های نفخ ناقص و نفخ تمام
است که مثلا اندر بیماری سپر چون سرسام و
زکام رطوبتی رقیق و تیز و سوزاننده پالودن
کیسر نشان آغاز نفخ باشد و اگر بران بماند
نفخ ناقص باشد و اگر قوام او معتدل شود رنگ
سپید و زرد فام گردد و نفخ تمام باشد و همچنین اندر
در چشم اشک گرم نشان آغاز نفخ باشد
و اگر معتدل تر شود نفخ ناقص باشد و اگر باندک

باز آید و معتدل شود و رمص کند نضج تمام
باشد و اندر پهای پینه بچین و اندر ذرات
نشت رقیق نقصان نضج باشد و نشت معتدل و
آسان نشان نضج تمام باشد و اندر دلیل آب نشان
نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان
خانی آنست که هر چند که بول سپید تر باشد از نضج
دور تر باشد اما نشان نضج کمی آنست که از پس سپیدی
رزد شود یا از پس رقیق غلیظ شود و هم بر آن ماند
و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد **دوام**
آنست که اندر بن قاروره یا بر پسر آب یا در میان
آب رسوبی سفید ممو از سپحون ابری بدید آید نشان
نضج ناقص باشد **پسوم** آنکه رسوبی ممو از رسوب
اندر بن قاروره بدید آید نشان نضج تمام باشد
و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران ناقص آید و بیا

و آنست که رسوب ظام اندر قاروره و در بیماری
باشد که نرسیده و تن آبادان و طعام خورده بود
و اندر قاروره بیمار آن لایعنه و اندک خورش
رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظام نشود
و نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب و باید جست
از حالهای دیگر **باب بیوم اندر شناختن**
بحران بحران اندر لعنت یونانی لطیفست
شکافه اندر چیره شدن خیمی بر خیمی دیگر از هر
آنکه پنجاه مدتی دو خصم می کوشند تا بر یکدیگر چو
دست یابند و هر وقت که فرصت یابند در قوت
کار خویش بکشد و مهلت ندمند بچین ماده پیا
و طبیعت برسان و خصم با یکدیگر می کوشند
تا در آن مدت که ماده پنجه گردد و طبیعت دست
یابد و پستولی گردد و اندر حال نشان قوت طبیعت

پدید آید و بحسب آن نیک بدید آید و یا طبیعت
عاجز آید و ماده پستولی شود در حال نشان عاجز
طبیعت بدید آید و بیمار سلاک گردد پس معلوم شد
که بحران تغییر حال بیماریت از حال بحال بهتر یا
بدتر و بحران شش کوزه است اول آنکه طبیعت
بیکبار بیماری را دفع کند این را بحران تمام و نیک
گویند **دوام** آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار
سلاک شود و این سرد و در بیماری حادّه باشد
و معینی حادّه تیزی و زودگذر شدن بود و **سوم**
آنکه طبیعت ماده را اندک اندک می پزد و مدتی تدبیر
تمام پزند و دفع کند این را تحلیّل گویند **چهارم**
آنکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام می ماند
تا پس از مدتی بحسب طبیعت ظاهر شود و بیمار سلاک
شود و این را ذبول قوت گویند و کاش نیز گویند

این سوم و چهارم اندر بیماری های دراز باشد که
طبیعت آنرا از مزمنه گویند **پنجم** آنکه بحسب آن مرکب
شود و آخر آن سلامت باشد و این چنان است
که نخست بحران کند پس سرحه و لیکن ناقص باشد
و باقی اندر مدت بیماری تمام کند این هم از جمله
بحرانهای نیک باشد **ششم** هم مرکب باشد لیکن
نخست بحران کند بد و ناقص پس از آن تدریج
ساقط می شود قوت و ضعیف میشود تا تمام ساقط
شود و این بحران پنجم و ششم اندر بیماری های
باشد که نه از جمله بیماری حادّه باشد و نه از جمله مزمنه
و آن روز که بحران تمام خواهد بود اندر بیمار
اضطرابی عظیم باشد و مرگه که بحسب آن ناقص
خواهد بود و اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و مرگه

که طبیعت بیماری را بیک بار دفع شود و بسیار
باشد که ماده را از اعضای رئیس دفع کند و
از اعضای دیگر دفع شود و این را بحران
انتقالی گویند مثال این همچون پادشاهی باشد که
نگاه دارد و نواحی بدشمن بازگذازد و بحران
انتقالی بسیار گونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی
بد اما آنچه نیک باشد یرقانست و کرب و قوبا و
بهق و آنچه بد باشد اما سها و بحر احتنا و و بیل و
طاعون و نارپارسی و نمله و آبله و خوره و خنا
و برص و داء الفیل و غود و دوالی و لقوه و
تشنج و درد پست و درد پسر و درد زانو اگر چه
بیماری بدین علتها زایل شود مدتی درین علتها
بماند و باشد که مزمن گردد و توقع بحران تمام
از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوت

قوی بنود و خلط غلیظ باشد بحران توقع نباید
کرد مگر بحران انتقال و بحران ماده رقیق
باشد و بحران معتدل بر عاف باشد یا بادار
یا باسهال یا بقی و بحران بیماری پسر بخاط
باشد یا بد معده یا بصدید که از کوشش پالاید و
بحران بیماری آلت های دم زدن نفس باشد
که از سوای موافق فرساید و کثرت خون
بواسیر اندر پیماریها بحران نیک باشد
خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین
و عام ترین بحرانها عاف است پس اسهال
پسین پس ادرار بول پس عرق و بیاید و است
که بیماری را ابتداست و زیادت شدن است
و آنرا وقت تزاید گویند و بغایت رسیدن است
و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است

و آنرا وقت انحطاط گویند و بحسب آن تمام جزو قوت
انتها نباشد و مرک در ابتدا باشد و هم در وقت
تزاید و هم در وقت اشباع مرکز در وقت انحطاط
مرک نباشد و نه نیز بحسب آن و مرک بحران که در ابتدا
بیماری باشد سلاک کتده باشد و آنچه در وقت
تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر
بد باشد بیمار در آن بحران سخت بد حال باشد و آنچه
در وقت اشباع بود تمام باشد بیکبار از خطر سر
آید یا بیک بار طبیعت عاجز آید و بیماری پستولی
گردد و بیمار سلاک شود و مرک بحران که اندر روز
بحران باشد امیدوار باشد و اگر بیش از آن
اندر حرکت آید حرکت ضروری بود و نشان آن
باشد که ماده بیماری سخت بدست و بسیارست
و طبیعت از کران باری و بدی ماده مضطرب

شده است و اندر اینست که هرگاه که نشان آن
باشد که روز چهار و هم بحسب آن خواهد بود پس زودتر
از آن بحسب آن کند اگر این روز حرکت بحران
بدید آید که از جسد روزهای بحران باشد
چون روز یا زده سم نشان آن باشد که بحران
اگر نیک خواهد بود ناقص خواهد گشت از بهر آنکه
سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب
طبیعت باشد و هم بدین سبب بود که اندر بیمار
با سلامت بحران بوقت خویش باشد از بهر
آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود علی الجمله
حرکت بحران پیش از وقت انتها سبب قوت
بیماری باشد یا بسبب پرونی که طبیعت را بی تنگام
بخباند چون عرضی از اعراض نشانی یا طعنه
یا شرابی نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که

روزی که بحر آن نیک توقع کند علامتی بدید
 آید سخت بد باشد و **باید دانست** که در روز کار
 بیماری بعضی روزها باشد که طیبیان آنرا الایام
 ابله حوریه گویند و بعضی روزهای خبیر دهنده
 باشد که بحیران خواهد بود و کدام روز خواهد بود
 و طیبیان آن را الایام الا نذار گویند و بعضی
 روزها اندر میان این روزها باشد که نه روز
 بحر آن باشد و خبیر دهنده و آن را الایام الواقع
 فی الوسط گویند و بحیران از احوال کتای قوی تا روز
 چهار و سم بود و تا روز بیستم بدان نزدیک باشد
 پس سر روزی که پس تر باشد بتدریج قوت
 بحر آن ضعیف تر شود تا تمامت جهل روز محمول
 این سخن آنست که بحر آنهای قوی و صعب تا روز
 بیستم باشد و بقراط از پس جهل روز سیج روزی

بحر آن نشمر و مکر ششم را داشت تا دم را و روز صد
 و بیستم از بهر آنکه قوت بحر آنهای بیت روز
 تا صد و بیست روز باشد و این مسم تا فر باشد
 و طاهر نباشد و **باید دانست** که بعضی بحر آنجا
 دوزی باشد و بعضی سخت روزی باشد و بعضی
 بیت روزی باشد و قوت بحر آن چهار روزی
 تا بیست روز تمام تر باشد بعد از آن ضعیف
 لیکن از آن بیرون نشود که از جهل روزهای
 خبر دهنده باشد و قوت بحر آن سخت روزی
 تا جهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت
 بحر آن بیست روزی تا صد و بیست روز باشد
 یا از پس سخت ماه یا از پس سخت سال یا پس چهار
 سال یا از پس بیست و یک سال و بحر آن همه چهار
 ماده بیشتر اندر روزهای طاق باشد و بدین

سبب است که بحران تب غب در روز پانزدهم پیش
از آن چشم دارند که در روز چهاردهم و اندر پیشتر
بیماریها عدد روز بهمانچگون عدد روزهای بحران
باشد مثلا منفت روز غب همچون منفت دورنوبت
محرقة باشد و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه سال
همچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلا اندر
تب ربع سودایی و بلغمی منفت ماه همچون منفت نوبت
غب باشد و روزهای خیر دهند از رنج بیماریها
مزمنه هم برقیاس پس روزهای خیر دهند از بیماریها
حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز
تقدیرم و تا خیر افتد چنانکه اندر بحرانهای بیماری حاده
افتد چنانکه یاد کرده آمد و روزهای که بحران بی
وقت آید آن روزها را الایام الواقعة فی الوسط
گویند و آن روز سیوم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم

اما بحران روز چهارم هرگاه که از وقت خویش بگذرد
روز سفتم آید یا روز یازدهم و از ایام واقعه
فی الوسط روز نهم قوی ترست پس پنجم پس
سیوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم
بحران کند لیکن بد باشد و **باید دانست** که هرگاه
که اندر بیماریهای حاده روز نخست اثر نفع بدید آید
بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری سخت کرم و
سریع الحکت باشد روز سیوم باشد و اگر آهسته
باشد روز پنجم باشد و اگر روز چهارم باشد و بیماری
کرم بود بحران روز سفتم باشد و اگر آهسته تر
باشد بحران روز نهم بود و اگر روز انداز روز چهارم
باشد و نشانههای بد نماید بحران روز ششم باشد
و اگر روز انداز سفتم باشد بحران اندر یازدهم
یا چهاردهم بود و اگر روز یازدهم سه حالت جمع

شود یکی آنکه نوبت تب کرم تر آید و زودتر دهم
آنکه تب در غایت حدت و غیظی باشد **سیوم** آنکه
اثر نفع بدید آید بحران اندر چهار دهم باشد
و اگر اثر نفع اندر چهار دهم باشد بحران در هفتم
باشد یا در هجدهم یا در بیستم یا بیست و یکم و بیست و
اندو بیستم باشد و بخانکه روز چهارم اندازد روز
هفتم کند روز یازدهم اندازد روز چهار دهم کند
و روز هفتم اندازد روز بیستم یا بیست و یکم کند
و روز هجدهم اندازد روز بیست و یکم کند و باشد که
انداز نفع اندر هفتم بدید آید ضعیف باشد
بحران از بیست و یکم اندر گذرد و بجهل روز رسد
و روز بیستم اندازد روز جهلم کند **فاما** روزها
که اندر میان افتد آن را ایام الواقعة فی البوسط
گویند و آن چون روز سیوم بود که بر روز چشم

انذار کند هرگاه که نشانه‌ها روز سیوم بدید آید
بد باشد بحران روز ششم کند و روز پنجم بروز
نهم انذار کند و اگر نشانه‌های بد باشد در نهم
بحران روز ششم کند **و باید دانست** که روزها
که در وی بحران باشد نیک یا بد تمام یا ناقص
جمله بیست و پنج روز است سیوم و چهارم و نهم
به ترتیب تا روز هفتم پس روز نوزدهم و
بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست
هفتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و
سی و هشتم و جهلم و کردوسی روز اول و دوام بجا
از جمله روز بحران شده اند از بهر آنکه حمی یوم
روز اول یا دوام بگذرد از بهر آنکه گذشتن
آن تغییر حالی باشد آن را بحران گفته اند و کردوسی
و دیگر گفته اند که از پس جهل روز بحران نباشد

لیکن بیماری تحلیل گردد و از روز بیستم تا تمام
چهل روز دو روز در روز است که در وی بحران نباشد
بیت و دلم و بیت سیوم و بیت و پنجم و بیت و
ششم و بیت و نهم و سی ام و سی و دوام و سی
و سیوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم و بیاید **دانت** که روز **سیوم**
بسیار باشد که بیماری بپای که بغایت گرمی بود اندر
روز بحران کند **روز چهارم** روز بحران است
و خبر دهنده از بحران ششم و هفتم یعنی اگر نشانه
که در روز چهارم بیدار آید و بد باشد تمامی این بحران
روز ششم بیدار آید و اگر نشانه های نیک باشد
تمامی این بحران روز **هفتم** باشد **روز پنجم**
اندرین روز بحران نیک باشد **روز ششم** اندرین
روز بحران نیک نادر باشد و اگر باشد با خطر بود

و انفص افتد **روز هفتم** هر بحران که اندرین روز
باشد بی رنج و بی خطر باشد و صدر روز ششم بود **روز**
هشتم روز بحران نیست و اگر باشد نیک نباشد
و با خطر باشد **روز نهم** این روز بحران است و حکم
این همچون حکم روز سیوم است و پنجم و خبر دهنده
از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده
از روز ششم و هفتم **روز دهم** همچون روز ششم
باشد **روز یازدهم** همچون روز پنجم و نهم است
و خبر دهنده از روز چهارم **روز دوازدهم**
همچون روز ششم باشد **روز پانزدهم** درجه
او میانه است توقع بحران نباشد و بهتر از جمله
روز هاست که در وی بحران نباشد **روز چهاردهم**
روز بحران است و پس از روز **هفتم** هیچ روزی
قوی تر ازین روز نیست **روز پانزدهم** اندرین روز

بحران نباشد و اگر باشد نیک نباشد **روز شانزدهم**
پنجم روز هشتم و دهم باشد **روز نهم**
پنجم روز نهم است و خبر دهنده از بیت یکم
روز یازدهم بحران کمتر از نهم باشد و اگر باشد
نیک باشد **روز نوزدهم** اندرین روز بحران کم
باشد و اگر باشد بد باشد **روز بیستم** روز بحر
و از پس چهاردهم سبب روز بقوت ترازین روز
باشد **روز بیست و یکم** روز بحر است و کمتر از پنجم
بحران باشد **روز بیست و دوام** روز بحر است
روز بیست و سیوم روز بحر است **روز بیست و چهارم**
و از پس بیستم سبب روز
بقوت ترازین روز نباشد **روز بیست و پنجم**
روز بحر است **روز بیست و ششم** روز بحر است
روز بیست و هفتم روز بحر است و از پس بیست و چهارم

سبب روز بقوت ترازین روز نیست **روز بیست**
روز بیست و یکم بحران نباشد **روز بیست و دوام**
بحران نیست **روز بیست و سیوم** بحران نیست
روز بیست و چهارم روز بحر است و بعد ازین
روز ضعیف باشد **روز بیست و پنجم** روز بحر است
روز بیست و ششم روز بحر است **روز بیست و هفتم**
روز بحر است و بعد ازین باشد ضعیف
باشد **روز بیست و هشتم** روز بحر است **روز بیست و نهم**
و نهم روز بحر است **روز بیست و دهم** روز بحر است
و باید دانست که روز مایی که در وی بحران تمام و
نیک باشد که است و آن روز چهارم و نهم
و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم

و بیت و نهم و سی و نهم و سی و چهارم و هفتم
جمله یازده روز باشد **روز نهمی** که در
وی کاسی بحران باشد و کاسی نباشد که است
و آن روز سیوم و پنجم و نهم و یازدهم و پانزدهم
و هفتم و نهم و شش روز باشد **روز نهمی** که در
وی بحران ناقص باشد یا بد باشد و بارنج و با خط
باشد که است و آن روز ششم و ششم و دهم
و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و
نوزدهم و بیستم روز باشد **روز نهمی** که
در وی بحران نباشد قبل ازین گفته شد و آن **۱۳**
روز است و بعضی روز اول و دوام از جمله روز
بحران شمرده اند **باب چهارم اندر شناختن**
نشان امیدواری بیماری هر وقت که بیمار بر بیلو
تواند خفت و به پشت باز نیفتد و اندر بستر ^{نیش}

فرد نرود و از یک پهلوی دیگر پهلوی تواند گذشت
و بران شکل خبید که اندر تن درستی عادت
داشته است این همه نشان قوت طبیعت باشد
و امیدواری خاصه که دم زدن بیمار طبعی باشد
و بعضی قوی باشد و اگر بیمار پر میزند و بیماری
زیادت نشود نشان درست باشد از قوت طبیعت
و از امیدواری و خواب یافتن شب و بامداد
که از خواب بیدار شود و آسوده تر باشد و حالتها
درست و نظر همچون نظر تن در پستان نشان
سلامت باشد و عطسه از پس پسر سام نشان
پاک شدن دماغ بود و میثات رنگ روی بر
حال خویش بودن نشان سهولت بیماری باشد
خاصه اگر دیگر نشانهای سلامت باشد و همواره
حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد

از بهر آنکه معلوم کرد که در احشا آمانی نیست
و اندر تب مطبقه نافض بروز بجران نشان پاک
شدن عسروق بود از عفونت و اندر تب
صفراینی بثر پاکه آن راتب خال کوبید نشان خیر
باشد و اندر تبهای کرم رطاف و قی و اسهال و
ادرار بول و عسرق اندر روز بجران نشان
سلامت باشد و اندر تب بیمار بیهوشست
طعام نشان قوت معده و سلامت جگر و دیگر
احشا باشد **باب پنجم اندر شناختن علتها**
که بعلتی دیگر زایل شود هرگاه که خداوند تب
کرم را کوشش کر شود پس اسهال صفراوی اتفاق
افتد کرمی زایل شود و همچنین چشم بهمال صفراوی
زایل شود و ممکن باشد که خداوند اسهال صفرا
را کوشش کر شود و اسهال باز ایستد از بهر آنکه

ماده صفرا متوجه بالا شود و اگر خداوند استقار
اسهال بلغمی اتفاق افتد یا طبعی آبناک برود علت
زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی راتب آید حرارت
تب آن ماده را بکند از تشنج زایل شود و صرع
بتب ربع زایل شود یا سهل تر گردد و سوء المزاج
سرد که اندر معده باشد و احشای تب زایل شود
و اگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحی پیدا شود
و یا آنکه بر فبر آید نشان نفع باشد علامت آن
باشد که ماده با طراف انتقال کرده است بدفع طبع
و اگر تخمین خداوند ذات الریه را اندر بن کوش
یا اندر حوالی سینه و سرد ببلو یا ریشها بر آید دلیل
خیر باشد لیکن آن ریشها نا صورت شود بسبب بدی
ماده و اگر خداوند مایه لیمو یا را و سر سام را بواپس
بدید آید علت بدان زایل شود و من دیدم که خدا

مالیخو لیا را بر پای رشته بر آمد مالیخو لیا بدان ایل
شد و اگر خداوند خلاق بر سینه آماسی و سرخی
بیدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را بطا
رفع میکند و همچنین اگر بر طایفه خلق و زبان آماسی بد
آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند پسر فکرت
در خایه آماسی بیدید آید پسر فکرت زایل شود و از بهر آنکه
اندامهای دم زدن با اندامهای تناسل مشارکتست
و اگر خداوند داء الثعلب را دوائی بیدید آید علت
زایل شود و از بهر آنکه ماده انتقال کرده باشد
و همچنین اگر خداوند درد کرده را و درد اندامها و
نقرس را دوائی بیدید آید ماده انتقال کرده باشد
علت زایل شود و اگر خداوند فواق امتداری
عطسه بیدید آید فواق زایل شود **باب ششم**
از شناختن حالها که بر تن مردم بیدید آن

نشان بیماری باشد که خواهد بود سرگاه که اند چشم
ورودی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه باشد و اگر
اند رعنوی دیگر باشد بیم باشد که اند ران عضو
تشنج افتد و سرگاه که چشم و روی پیرج میشود
و از چشم آب بسیار آید و نخواهد که در روشناسی
نمک کند بیم سرسام باشد گشتن بسیار و کابوس
مقدمه صرع باشد و اندوه و ناخوشی دل پیوسته
بی بسی مقدمه مالیخو لیا باشد و دیدن خیال شده
در پیش چشم یا چون دودی مقدمه آب باشد
و درد شقیقه و صداع پیوسته بیم سل
و ذات الریه عسرق بسیار آمدن از همه تن
نشان امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اجلاط
و بیم کتده باشد بقوط قوت و کندی حواس
و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه

سکته باشد بسیاری ز کام و نزله پیم باشد بعلت
ذات الریه و پیل و عسرق آمدن ناخوش بوی
بیم باشد تبهای عفونی املائی مغرط بهم سکته
باشد و بقی ثقل ناخوشبوی نشان نخه باشد و
بول ناخوش بوی بهم باشد تبهای عفونی سقوط
شهوت غذا و تکرر و ماندگی و الم نشان املا و
بیماری باشد سقوط شهوت با منش کشتن و تولد
با و ما اندر شکم مقدمه قو لبح باشد شهوت طعام
فزون از عادت نشان سود المزاج پسر و باشد
اندر معدنه با ماده یا بی ماده سقوط شهوت بی
تولد با و ما اندر معدنه نشان گرمی نم معدنه باشد
سرخ چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و کرفکی
آواز مقدمه جدام باشد بسیاری دملها مقدمه
جراحت بزرگ باشد بسیاری غده مقدمه بیل

عظیم هتق بسید و لازم مقدمه برص بود حفقان
پیوسته مردم تن درست پیم مفاجا باشد کرانی
خلذه و تمد که اندر جگر باشد و میل سیوی
پهلوی با و پشت دارد نشان علی باشد اندر حدیه
جگر بسیدی ثقل و اندکی آن نشان سده و مقدمه
یرقان باشد اما پس پشت چشم و دست و پاستا
ضعیفی جگر باشد و مقدمه استتقا باشد کرانی
و تمدی تپی گاه نشان آشی باشد اندر کرده
سوزایدن آب تا حتن پیم ریش مثانه باشد
خارش مقدمه پیم بو اسپیر باشد **باب نهم اندر**
شناختن وقت مرگ اندر تبها و نوتهای تبها
و اندر بیماری های حاده صعب و کشنده آن روز
میرند که اندر بیماریا پیلیم بجران نیک باشد
و اندر تبهای حرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای

میرند و نشان مرک آن باشد که عقل شوریده شود
و تاسه صعب خیزد یا ضعف و غنودن بدید آید
بس در دپس و تا ریک شدن چشم تولد کند
و در د دل خیزد و بیماری قسار گردد و مملاک
شود و اندر بهای طبعی اندر اول نوبت میرد و
نشان مرک آن باشد که مدت سرما دراز گردد و
کرم نشود و بنض ضعیف و متفاوت بماند و کسالت
و سبات بدید آید و درین میان مملاک شود و در
جلد اعراض و بیماری صعب تر شود و اندر آن
وقت ماده در حرکت آید و روی بدان موضع انطم
و رنج زیادت گردد و آسیب بدل رسد و طبیعت
از حرکت آن عاجز شود و نرمیت کند و حال طست
با آن همچون آتش اندک باشد که در زیر سینه بسیار
باشد و سرد میرد یا همچون حال کسی را که کلون نشاند

یا بپسی دیگر چون طحالی و شرابی ناموافق تخت
عرق لزج کند بس میرد و حقیقت آنست که باطل
میرد اما در آبله وقت انحطاط بسیار میرند و
بیشتر باسهال میرند و سبب آن بیماری ماده باشد
که بعضی با آبله بطاهر سپردن آید باقی بیاطن باز
گردد و اسهال تولد کند و اعضا را می رنجاند و
می گذارد و تا مملاک کند و علامتهای بد اندر بیماریها
دیگر اندر چشم و گوش و بینی و پیشانی و اصداع
بدید آید چشمتها اندر گرفتار و بینی بار یک شود
و سرد شود و باشد که پسر بینی سیاه یا کبود شود
و گوش همچنین سیاه و سرد گردد و ناخنها کبود
شود و پوست پیشانی کشیده گردد چنانکه کسی
پوستی تر بر چیزی کشد و بگذارد تا خشک شود
پوست پیشانی بر آستخوان پنهان شود این نمله

سرد شدن فونت و فرو کردن حرارت غیری
و باغریسیا سی چشم سوی بالا شود و سپیدی بدید
می آید این همه نشان وقت حرکت و در
جمله علامتهای بدنت که بیمار به پشت
باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیب فرو
آید در پسترو دندان بر هم سایید و صریح
کند و بعضی باشند که لب زیرین او بر بالا
جهد چنانکه دندانهای پوشیده او بر منته بماند
و چشمها کشاده بماند و بعضی باشند که بدست
حرکت کردن گیرند چنانکه کسی که پس در
پیش چشم بیند و از روی دور کند و بعضی
انگشت بدیوار سیسی مالند چنانکه کسی گاه از دیوار
بیسرون کند و بعضی انگشت بر جامه می مالند
چنانکه کسی چیز از جامه بر چند و روی بطرف

دیوار کردن و پرمای بینی در حرکت آمدن
این همه نشانهها و علامتهای بدست و
نشان وقت مرگ باشد و اعلم
تمام شد بخش نخستین از کتاب
خفت علایمی بعون الله
تعالی و حسن
توفیق

بخش دوم از کتاب خف عیسی و این بحث
شامل است بر معنی مقالت و اندر هر مقالتی
و مر بانی نکته آوریم که در آن باب مقصود آن
نکته باشد و عرض اهل این علم و تحصیل مطالعه
کتب این نکته باشد هر یکی را بشرحی که لایق
این کتاب باشد در باب علمی یاد کرده آمد
چنانکه مقصود مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند
مقاله اول اندر وصیتهای که طبیب را در پیش بیمار
بکار آید و بدان کوشش باید داشت اندر
علاج **مقاله دوم** اندر اشارت کردن بعلل
بیماریها از پسر تا قدم و این مقاله مجده است
باب اول اندر بیماریهای پسر و دماغ **باب**

دوام اندر بیماریهای چشم **باب سوم** اندر
بیماریهای گوش **باب چهارم** اندر بیماریهای
پیشانی **باب پنجم** اندر بیماریهای دهن و زبان و
حلق و سینه و دندان **باب ششم** اندر زکام و
نزله و سرفه و شویه و ذات الحجب و ذات الریه
و ضیق النفس **باب هفتم** اندر بیماریهای دل
باب هشتم اندر بیماریهای معده **باب نهم** اندر
انواع اسهال **باب دهم** اندر انواع قولنج **باب**
یازدهم اندر بیماریهای متعدد **باب دوازدهم**
اندر بیماریهای جگر **باب سیزدهم** اندر بیماریهای
پسران **باب چهاردهم** اندر انواع یرقان **باب**
پانزدهم اندر انواع استسقا **باب شانزدهم**
اندر بیماریهای کرده و اعضای تناسل **باب**
هفدهم اندر بیماریهای زنان **باب هجدهم** اندر اوجا

مفاصل و نورس و دوال و دوا البعل **مقاله سیوم**
اندر انواع تب و حصبه و آبله و مانند آن **مقاله**
چهارم اندر آما سها و جبراجتها **مقاله پنجم** اندر
شکستگی و کوفتگی استخوانها و بیرون آمدن
بند **مقاله ششم** اندر زینت و پاک داشتن
ظاهر تن **مقاله هفتم** اندر علاج زردی
مقاله نخستین اندر وصیتهای حکما طبیب چون
نزدیک بیمار رود پس از شرط امانت و ریشی
و شفقت مردی بجای آورده باشد و چشم و گوش
و دست و زبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته
باشد نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن
بداند بدان طریق که اندر بخش اول ازین کتاب
یا ذکریم پس احوال آن روز و احوال روز گذشته
باز پرسد تا بداند که قوت بیماری امروز چون

قوت بیماری روز گذشته است یا کمتر یا بیشتر
است و دینه روز نیز پرسد اگر سه روز همسان
باشد حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است
و اگر هر روزی فترت یابد گوید که بیماری هنوز در
تفرات است و اگر میگوید که بیماری در انحطاط
و به پایان نرسیده است تدبیر در فوران
احوال کند چنانکه اندر بخش نخستین یاد کرده
آمد و باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی المی
می یابد اگر معلوم کند که در عضوی المی می یابد
بداند که معظم رنج در آن عضو است آن عضو را
قوت دهد بضمادی یا نطول موافق **صفت ضما**
و نطول کمیسر و عدس و مشر و سماق و نار پیوست
و کلنا و کل پسخ و برک مورد از هر یک
برابر بپزند و حشرقه بدان آب گرمی کند و بر آن

و بر آن عضوی نهند و تنل آن ضما دکتند و
احوال خواب پر سپند اگر بیمار خواب می یابد
بداند که بیمار را دماغ بسلامتست و امیدوارست
و اگر خواب غمی یا بد حال برخلاف این باشد
و از شهوت طعام باز پرسد اگر شهوت بر جای
بود بداند که اعضای غذا بر سلامتست و امیدوار
زیادت کرد و اگر جای بیمار لایق نباشد تدبیر
جای گاه خواب لایق بیماری سازد و شربت
و غذا و خدمتکاران را اختیار کند چنانکه باید
و اندر بیمارهای کرم خانه خنک فرماید و بیمار را
بجامه پوشیده دارد تا خنکی موابدل آن میرسد
و تن آن سپرد نشود و حرارت باندرون باز
نگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنم یا قوت او
ضعیف باشد اگر چیزی آرزو کند متابعت

آرزوی او باید کرد و از آن نوع یا مانند آن
باید داد اندک اندک و بیاید دانست که حال
قوت اندر بیمار همچون حال توشه باشد اندر سفر
پنجهانک مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد تا
سفر بدان تمام کند طبیب نیز باید که مراعات
قوت بیمار کند تا بیماری بدان به پایان رسد
و بدین سبب گاه گاه باشد که طبیب راحت
آید که بیمار را چیزی دهد که داند که سبب بیماری
بدان زیادت شود لیکن بدان نشکند
و به نیک داشتن قوت مشغول شود و آن چنان
باشد که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب
اندر آن حال به حرارت تب تنگد و مان را شراب
ترکند و بدهد تا قوت باز آید و همچنین اندر
قولنج سرد سر گاه که دردی سخت بدید آید طبیب

داروی خدرکننده دهد تا بیمار از آن در بخت
شود بدین طریق عارضه قوی را زایل کند
بس بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد
و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و آنجا که
قوت ضعیف باشد نخست بقدا قوت باید داد
بس استفراغ کند و آنجا که با استفراغ تمام حاجت
آید بیک بار بر طبیعت الحاح نشاید بتغاریق
استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و این
نباشد که قوت پای دارد تا ماده پخته گردد و زود
استفراغ کند و اگر سخت خطر دارد بعلاج قوی
تا خیر کند تا نفع بدید آید و اگر بیماری کهن
بود و هر چند روز فترتی در علاج افکند تا سم از پس
فترت علاج را قابل تر باشد و سم قوت را نکند
دارد از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت

بر علاج طبیعت با دار و خور کرده شود منفعت بدید
نیاید و هر چند روزی شربت بها اگر چه همه از یک
نوع باشد یک بدیکر بدل باید کرد تا طبیعت بیک
خورده نشود و هر گاه که طبیب اندر علاج یک
طریق می پسندد و هیچ اثر نه بیند بعد از آن باز
باید گشت و اگر داند بحقیقت که بر صواب است اگر چه
اثر در غلط می شود از علاج بر نشاید گشت و اگر
اندر علاج خطایی افتد اثر آن خطا ظاهر نشود
از آن طریق زود بر باید گشت پیش از آنکه اثر قوی
ظاهر شود و اگر بیمار خفنی یا بهر خلاف قیاس
بدان فریفته نباید گشت و همچنین اگر برخلاف
قیاس عارضه بدید آید سخت مایل نباید ترسید
که عارضه زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب دین
آباد از استفراغ بیشتر باید کرد و بیمار ضعیف

و لاغسر را علاج تغییر مزاج باید کرد و استنفراغ
کمره و اندر رسم بهارها دل خوشی بیمار باید
و دل داری باید کرد و هر چه ممکن شود غم و ناخوشی
دور باید داشت بعضی را بشارتها و امیدها
و بعضی را بزر و بوا سر و بعضی را بکهنه دوست
و موپس او دل خوش کردن تا شاد شود و
قوی دل گردد و اندر کرمای سخت و سرمای سخت
بیج علاج قوی نشاید کرد و آنجا که با استنفراغ
تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز را یا بند که دوستی را
شامل بود غنیمت باید داشت چنانکه اندر تب
صفراوی آب الوی پیما و طبیب تا تواند که
علاج بذا کند بدار و مشغول نشاید بود و تا
تواند که بداروی مفرد علاج کند داروی مرکب
نیاید کرد و طبیب را داروی مجهول که مجهولان و

پیر زنان آزمایند و حکایت کنند بکار نشاید
داشت و بران اعتماد نباید کرد **باب اول**
اندر بیماری سرد و دماغ بدانکه پس سام کرم
کرم بر دو نوعست یکی آنکه ماده او صفراوی
خالص باشد **دوام** آنکه مرکب باشد بادم و غلبه
خون را باشد اما آنچه ماده آن صفراوی خالص
باشد آن را بلغت یونانی **قرانیطس** گویند و بیمار
سرماتینسز گویند و سام بلغت متقدمان اما
یعنی سر اما پس این از بهر آن گفت اند
که این علت اما سی باشد که اندر کرم و دماغ یا اندر
غشای دماغ یا اندر سرد و بدید آید لیکن
قرانیطس اندر غشای دماغ باشد و ترجمه قرانیطس
مدیان است **و سبب** این علت بیماری صفراوی
اندر تن و پیما ی بخار آن که بدماغ بر آید **علامت این**

تب کرم بود و در دپس و پخوابی و هدیان تشنگی
 و اختلاط عقل و لحنی دمان و درشتی زبان و زردی
 روی زبان **علاج** صندل سفید و اندکی کافور کلا
 و پسر که بر چکانیدن و سودن و می بویانند و
 خرقه گتان بدان ترمی کند و بر پیشانی و شقیقه
 آن می نهند و مخین سر که و رود عن کل و کلاب
 بهم آمیخته می بویانند و بر پیشانی و صدغ او
 می نهند پایش در آب کرم یا در طبع بنفشه و بابونه
 می مالند و می شویند و طبع بختی نزم یا شیا
 که از بنفشه و شکر و ستموتیا ساخته باشند فرو
 آرند **صفت حقه نزم بنفشه** ده درم نیلوفر سه درم
 عناب بیست عدد و پستان چهل عدد و بابونه ده
 درمنک همه را اندر یکین آب پزند چند آنکه دو
 بهر برود و بپالایند و صفت درمنک روغن کل

یا روغن بنفشه و یک دقیقه شکر سرخ اندر پناه
 متعال ازین مطبوخ کنند و حقنه ریزند و اگر
 از شیاف و حقنه مانعی باشد ماء الرمانین و شیر
 دمنند با طبع ترمندی و مرشپ دو درم آبغول
 در جلاب خام و آب انار ترش میدهند و
 سوای خانه چندان باید که معتدل باشد
 در گرمی و سردی و تاریکی و روشنی و دیوار
 خانه ساده باید از نقش و صورت و کتابت و
 نزد یک بیمار بر کبید شسته و نیلوفر بنفشه
 و میوهای خوشبوی و شربت از بهر یکین حرا
 از آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب زرسک
 و شراب حاض ترنج و شراب انار و لیمو و شراب
 صندل و آب کدو و آب غوره آمیخته و اندکی
 شکر نهاده از جهت نزم داشتن طبع شراب الو

و شراب خرمای سندی و شراب بنفشه و آب
خربزه سندی و آب میوه با و اگر حرارت بی
اندازه باشد پس از آنکه استغراق کرده باشند
و قرص کا فور دهند و هر روز پاهای از بن
ران تا شتالنگ به بدن چنانک از ریجستن
اندکی آگاه باشد و یک زمان اندر آب گرم
نهند و ببالند پس بکشایند و بپتن از بن ران
اعضا زکند و کشادن از سوی شتالنگ و
منزوره از بنشو و آلودی پیما و زرد آلود و تمه
سندی جهت نرم داشتن طبع و از ماش مشه
و اسفناخ و کشک جو همه بشیره مغز بادام مشه
و مسکه و اندر ترشها برک چغندر در افکندن
و پشکر چاشنی کنند و از جهت باز کردن قفس طبع
از نار و انگ و زرشک و آب سیب ترش

اغوره و شیر مغز بادام بریان کرده در افکند
و اگر اندر سرمه و زردی دو درم تخم خشخاش کوفته
در افکند صواب بود و از جهت تسکین حرارت
طفشیل از حد پس متشره و زیره و عناب در وی
سرمه سام خونی این علت را ببلغت یونانی **فلغونی**
گویند **علامت آن** سرخی زبان و رکهای متلی و
تب گرم و لازم و کورانی پس و درشتی زبان
و نبض سریع و صلب باشد و باشد که زبان
بگیرد و روشنایی نخواهد **علاج** نخست ضد
باید کرد یا حجامت و دیگر علایم با علاج قرانطیس
تزدیک باشد بکار دارند و باشد که بجهت قوی
یا مبهل قوی تر حاجت آید **سرمه سام پسر**
این علت را ببلغت یونانی لیشر غیس گویند و ماده
آن بخاری باشد که از بلغم عنق بدماغ بر آید

سبب آن تخته و بسیار خوردن طعامهای سرد
و تر چون ماسی تازه و گوشت کاه و باقلی و بیاز
پخته و میوه های تر و ققاع متواتر **علامت آن**
غلبه خواب و فراموش کاری و صداع نرم و
آهسته و بنفش متفاوت و بول غلیظ و خام و پود
و بیماری آب من **علاج** نخت حقه تیز یا شیا
تیز نهادن پس قی سرد کردن پس یارچ فیرا
و شحم حنظل مرکب اندر مطبوخ ایتیمون دادن
پس بر بام داد و کلنگین با مصطکی و انیسون داد
و مفاصل بروغن قسط چرب کردن یا مانند آن
مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن و پودنه
کوسی و زوفای خشک و تخم کرفس و بادیان
وصفه و مانند آن در وی پخته و اگر تب کرم تر
باشد بادیان تر و برک کرفس و قدری نخود اند

وی پزند **حقه تیز** بکیرند شحم حنظل و ایتیمون
از سر یکی جزوی بنج فستقی نیم کوفته دو جزو
پودنه کوسی یک جزو و پس پزند چند آنکه رست
و بیالایند و درم بوره اندر ده درم آبکامه
حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم
قانیس برافکنند و بکار دارند و شیاف از تر
تراشیده یا از صعبون یا از شحم حنظل و بوره
و نمک و پانید سرشته بر نهند و پس از آنکه
همه استغراغها کرده باشند بنج را سرکه که پودنه
و حاشا در وی پخته باشند به پنی او میرسانند
و بدار و های لطیف کشته غرغره می نمایند
و پیل و جند بیدستری بویانند تا عطسه آرد
و مسج و وقت نکند از آنکه در خواب غرقه شود
و فلاقلی و بحسرنیا و مانند آن میدهند و اگر از

کرد و دود آنک چند پیدستر با یکپن سرشته شد
 و ضماوی از چند پیدستر و صغره و پودنه کوی و حاشا
 بر سر که غصص سرشته بر سر آن نهند و نطولی از
 بابونه و پودنه و حاشا و مرز کوش و شبت
 بکار دارند و موی پسر مردم سوخته با سر که سر
 بر سر و پیشانی او مالند **مال الحویلیا** این علت سودا
 از بهر آنکه کور و دماغ نازک است و کور و روح
 که اندر دماغ است روشت و سودا اخلطی تیره
 و تاریکست هرگاه که بخار سودا اندر دماغ رسد
 مزاج دماغ بگردد و بخار تیره بار و روح تناسل
 بیاورد و روح تاریک و تیره شود از بهر آنکه
 مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشند که از
 تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد نباشند که از رو
 از بهر آنکه در تاریکی نیک و بد را و دوست و دشمن را

بتوان دید و شناخت پس بضرورت کسی را
 که تاریکی در اندرون دماغ باشد ترسان بود
 از بهر آنکه از تاریکی غیر توان کرخت و از
 تاریکی دماغ خویش تن توان کرخت خداوند
 این علت پوسته گرفته باشد و تنگ دل و ترسان
 و بد دل و بد گمان باشد از بهر آنکه طبیعت سودا
 سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی قبض
 و از بهر آنکه ماده سودا غلیظست و مزاج او سرد
 و خشک است و جیزهای خشک و غلیظ مرقتی
 که بکسیر دینک نگاه دارند و دیر بماند همچنانکه
 در خیالی و صورتی که خداوند این علت را افند
 بد شواری از وی زایل شود و این علت بمشاکت
 معده و پیرز بسیار افند و هرگاه که این علت
 بمشاکت معده افند خداوند این علت از وی کرد

راحت یابند و آنرا مالینویلیای مراقبی گویند **و**
آن از بسیاری سودا بود که بعد بر آید و در ضم
معدۀ تصصیری رود بدان سبب در معدۀ باد مایید
آید و تنگی گردد و قوت دافعه بدان سبب کار
فویش تمام نتواند کردن و بیشتر از آن سودا
در معدۀ بماند و کرم شود و بخار آن بدماغ بر آید
علامتهای غذا و ندان علت بسیار موی باشد
و لون او پسند کونه بود و باشد که سخت سرخ
باشد یا آسم و کتف او قوی تر از اندامهای فرو
سوی تن باشد از هر آنکه در تن او بسیار باد
تولد کند و باد و قوت سوی بالاکند و حرکت
چشم او پیوسته و بر هم میزند و سخن بشتاب و
نابین گوید و دل و جگر او کرم باشد و دماغ او
بدین سبب زبون و پذیرنده بخار باشد و اندر

احتشای او باد و مایه و ترا قریباً باشد بدان
سبب شقی بر و غالب شود و بعضی را بسبب تقصیر
مضم لعاب از دمن می رود و **علاج** اندر این علت
است فراغ بسیار باید کردن و پیش از استفراغ
شرتها و غذای لطیف و خفک باید دادن و
کرما به و آبرزن بکار باید داشتن و اسهالش فرمود
و اگر مبداء علت از دماغ باشد رک صافن بکشد
تا ماده از دماغ نرسد و آید **و اگر** مراقبی باشد
از با پسلیق یا از اسهلم باید زد و اگر معدۀ
بود اندر قصد توقف باید کرد و آنرا که قصد
کنند اگر خون سپیاه باشد چند آنکه حاجت باشد
پیرون کنند و اگر خون سپیاه نباشد نشان نیست
که هنوز ماده اندر دماغ است و اندر همه تن پراکنده
نیست رک پیشانی صواب تر باشد و مهمل نخست

ایارج فیترا دهند و غاریقون و انیسیمون و شم
 حنظل یاوی ترکیب کرده پس مطبوخ افیمون و حب
 اصطیقون و ایارج لوغان و یا سر روز یا سر بدو
 روز مجنون نجاح اندر مطبوخ انیسیمون می دهند
 بکسیرند غاریقون نخ درم سنک نمک نطفی تم در سنک
 پانید نخ درم سنک بگویند و برشند و بدهند و افیمون
 کوفته منت در سنک با مویزدانه پیرون کرده چاه درم
 برشند و سر بامداد مقدار نخ درم سنک پاده درم
 بدهند و افیمون کوفته منت در سنک با سکنبکین
 سود دارد و دل را بشارب لسان الثور و مفرح
 قوت دهد اگر مزاج سرد باشد دوا المشک و شر و دیطو
 و تر یاق بزک دهند **صفت مفرح** کبیر زرد یا در نجو
 و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و قرفة و جوز بوا
 و قاقله و نارمسک و بهمن سرخ و بهمن سپید و درو

۷۶
 زرباد و زعفران و بادروج تم فلنخشک از سر یک
 دو درم شک تبنی داک و نیم میلیله کابلی حمل
 ابلج شست درم ابلج و میلیله را در مقدار دو من آب
 پزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و انکبین برافکنند
 و بقوام آرند و دارو را را بدان برشند شربت
 دو درم اگر ماده **صفاوی** باشد که مایه و آبرن یا
 آب فاتر بکار دارند و اسپتغراغ بام و اجبن باید کرد
 و ماء اجبن سکنبکین افیمونی باید ساخت و اندر
 میانه روز با ایارج فیترا با سقمونی مرکب باید
 داد و اطر نفل کوچک با ایارج فیترا سود دارد
 بکسیرند ایارج فیترا یک درم و اطر نفل چهار درم
 و افیمون دو درم با سم برشند و بدهند و اگر
 ضعیف باشد کلشکر با عود و مصطکی و هند سود
علاج دیوانگی سم ازین نوع باشد و کم خوابی را

روغن کدو و روغن بنفشه با شیر دختران برپس
می نهند و طبع بنفشه و نیلو فروز برک غلبه
برک پید و کوک و خشاش با بونج و کنگر
و تراشه کدو برپس می نهند و شراب خشاش می دهند
سبب این علیت که بیمار بچون خفته باشد
و اگر پیدار گشت زود بیدار شود **سبب آن** از
بخارهای کرم و تر بود و اگر دیو پیدار شود **سبب آن**
از بخارها و رطوبت غلیظ بود اندر مقدمه دماغ
علاج اگر زود پیدار شود ایارج فیهرا و اطر نعل
کشیزی می دهند و اطراف می بندند و می مالند و
بطبع بایونه می شویند و سرکه و روغن کل می
بویند و اگر دیو پیدار شود سبب آن رطوبت غلیظ
باشد اندر مقدمه دماغ بچنه شیر استغراق کنند
بس ایارج فیهرا و غار یقون و شحم حنظل و نمک

ترکیب

ترکیب کنند و بدیند برپس بسیار و بامداد
مطبوع افیتون یا معجون بنجاح دهند و سر بامداد برک
استیل عشر غره فرمایند و لعوق استیل می دهند
و طولی از بایونه و اکلیل الملک و مزملکوش و سدا
و نفع و صفت و برک مورد و برپس می چکانند و
فرقیون و چند بید پتر بر روغن سداب سوده
بر اصداع و پیش سر طلامی کنند **فرا موشش کای**
این علاج بعلاج سبات نزدیک باشد و غوغه
بخردل و مویزج و عاقر قرحا و پوست خ کبر
کوفته و پخته و با نکیین سرشته سود دارد و
ایارج فیهرا با پکنکین خلی سود دارد و ووج مر
و زنجبیل مرئی و معجون البان سود دارد **صفت**
معجون البان کیس رند کند و ووج و سعد زنجیل
دار پیل از سر یک دو جز و روغن کا و دوازده

جزو انکسین بی جزو دار و ناکوفته و پنجه باکسین
مرشته در خنجره کرده و جهل روز در میان بونپهان
کرده بعد از آن بکار دارند شربت و در مسنک
سکته این علت است که ناگاه افتد و یکبار راه
بر آمدن قوت روح حیوانی از دل بسوی دماغ
و راه نرسد و آمدن قوت انسانی از دماغ به
تن بسته شود و همه اندامها پیکار بماند و
حاصلتها باطل شوند و جز حرکت دم زدن سبب
حرکت دیگر نماند **سبب** این علت خلط غلیظ با
و لزج اندر تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار
باشد که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه
رگها و شریاتها و تجویفهای دماغ پر شود و شریانها
حرکت نتوانند کرد سکته نرسد و کبر و بعضی از
طبیعیان این علت را خناق قلبی گویند **علامت**

آن کرانی پسر و طینن کوش و کسلانی اندر
حرکتها و تاریکی چشم و احتلاج همه اندامها و برهم
بودن دندانها در خواب و امتلای رگهای
کردن و پسر و شدن دست و پای این همه مقدم
سکته باشد و نشان زیادت شدن علت شوا
دم زدن باشد و نشان سهلی علت آسانی دم زدن
باشد و آنجا که شبه افتد که سکته گرفته است یا
مرده است بلکه چشم باز نکند اگر مرده باشد
حدقه ناپیدا باشد و اگر سکته باشد حدقه بر جا
بود **علاج** نخست پرمغ چرب کنند بر و غن سون
یا بروغن دیگر و با ایارج فیهرا الوده کنند و مخلوق
اونسرو کنند تا باشد که قی کند پس حقه نرسد
بکار دارند و مهره های گردن و پشت آن بر و غن
فرغیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرک یا

یا مشرو و دیطو پس و سحر نیا یا انتر دینا یا یکشال
حلیت یا چند پیدستر یا کپیخ اندر ما و العسل
کنند و بخلق اندر فرو ریزند و موی پیر او بشو
و خردل و چند پیدستر بسایند و با سرکه کرم کرده
بر سر او طلا کنند و سداب و چند پیدستری بویا
نند و زمره کلنگ بآب مرزنگوش اندر پینی چکانند
و تر نفل و بسباسه و جوز بوا و وج همه را کوفته
و کرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک
سوده و کرم کرده بر پیر او نهادن سود دارد و
از پس استغراغ کر ما به معتدل و اندر آب کو کرد
نشانیدن سود دارد و هرگاه که سکه کشاده شود
تا بیست و چهار روز همین علاج می کنند و طعام نخورند
و شور با بگوشت کنجشک و کبوتر و مند با سعه و دار حنی
و سر با مداد الاصول دهند بار و غن پیدنخیر با

۱۱۰
یا روغن بادام تلخ و سرسنت ایا راج فیقر او دهند
باشم حنظل و نمک و غاریقون **صرع** این علت
معروفست **سبب آن** سده باشد تا تمام اندر مغز
خود مقدمه دماغ و بدان سبب تشنج بدید آید
و اگر سده تمام بودی پس و حرکت باطل شدی
و سکنه کردی و اگر سده بنودی پس و حرکت اندامها
بی نظام نشدی و **سبب تشنج** دماغ آنست که چون
بخارهای نافوشش و کیفیتی نافوشش بدور پید
کریز جوید خویشتن را فرا هم گیر و چنانکه
طعام ناپسندیده را فواید که از خویشتن دفع
کند خود را فرا هم گیر و فواق و تهوع بدید آید
و از بهر این گفت اند که **صرع** تشنجی است که اندر
دماغ افتد و تا بخاری و کیفیتی بد و نافوشش
بدماغ نرسد **صرع** نبیند و لیکن این بخار پوخته

اندر دماغ نیست از بهر آنکه سر عارضه که بیکبار
بدید آید زو و زایل شود سبب آنکه ثابت و ممکن
نباشد پس معلوم شد که سبب صرع بوی بد بود
که ناگاه بدماغ رسید و مد آن زود گشته شود
و آن سبب اندر عصبوی دیگرست از آن عضو بدماغ
میرسد و بیشتر اندر معده باشد و اندر پیرز و
اندر اطراف و بعضی را باشد که صرع بی تشنج
از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
نباشد بدان سبب تشنج نکرد و **علامتهای آن**
زبان مصروع بد رنگ باشد و رکهای زیر زبان
او پخته و سبز باشد و از جیزهای که موجب خشم باشد
خشم گیرد و از اعراض مایه نخویا و نفع خالی نباشد
علاج اول مصروع را از کراما و سپر مانگاه دارند و
بر کذر باد و آب نشاید نشست و از کنارهای آب

روان دور باید بود و جماع و پستی و اندر کرمایه
نشستن و از جای بلند نرسد و نکر پستن و اسب
و نظاره هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ
و شیرین بسیار زیان دارد و کرفس صرع را
بخباند و گوشت بز بسیار خوردن بهم باشد که صرع
و پیل و خسر دل و مانند این زیان دارد و جز گوشت
تذرو و ذراج و تیهو و کنجشک و مرغ بریان و سفید
بخورد و دارچینی و کشنیر خشک دیگر مرجه مست زیان
دارد و داروهای گرم اندک اندک بتدریج باید
داد و اندر حال صرع اندامهای مصروع را
کنند و سخت بگیرند و علاج دماغ کنند چنانچه در
پسکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید
و چند پدیدستر با حلیث اندر ماء العسل بکدازند و
بخلق او فند و ریزند و سر شب نیم درهم ایارج فمقا

بدینند و استغراق بجز قوتیا و بجز اصطیقون و
ایارج لوفا و یا و مطبوخ ایتمون کنند و تغیر مزاج
برایق اربعه و معجون سیالیوس و مشردیطوس
و ترایق بزرک کنند و اگر دواکم شحم خنظل با
مشردیطوس ترکیب کنند صواب باشد و اگر
صرع معدی باشد قی نسد مایند و ایارج فیقرا
پیوسته میدهند و این ضماد بر معده می نهند
صفت ضماد بکیرند کل سرخ و مصطکی کوفته و
پخته بشراب بشکر برشند و بر معده نهند و اگر بخا
از اطراف بر آید بکیرند بلیل و سر فیون و
خردل بصل بلا ذر برشند و بر آن موضع نهند
تا ریش کند **صفت معجون ساسا لیوس** بکیرند
ساسا لیوس و عاقر قرحا و اسطوخودوس از
هر یک ده درم غار بقون بخ درم قردمانا طلیت

زراوند مدح از هر یک دو درم شک و نیم سده
کوفته و پخته بکنچین بصل الفار عجم سازند سر
بامداد یک درم تا یک شعال بدیند نافع باشد
علاج این اسم تا زیست در لغت عرب حالی باشد
که در نیمه یک چیز بید آید حال این نیمه از نیم دیگر
جد اگر دو نام این علت ازین معنی گرفته اند
بدین نام پستی یک نیمه تن میخوانند **علامت آن**
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و بول اندر
بیشتر و قتها بید باشد و سرخ نیز باشد و سبب
سرخ از ضعیفی جگر باشد یا ضعف کرده یا دردی
یا آماسی و سرگاه که عضو مغلوب بر نک خویش
باشد و لاغری و کوچک نباشد امیدوار بود و
چون بخلاف این باشد نشان ضعیفی علت و ناپدید
علاج باشد **علاج** اول تا چهار روز بایست روز

نکذ رویج علاج قوی نشاید کرد لیکن حقنه تبر
روا باشد و ما الاصول که سخت قوی نباشد
و یکچنین غصلی با اندکی زوفای خشک صواب
باشد و از پس چهار روز ایارج فیقراد منند و از پس
یک هفته ایارج با غاریتون و شحم حنظل و نمک منند
و منند پس استفرغ قوی بحب فریتون و حب
شیطرج و حب قویا با ایارج فیقرامرب باید
دادن با طینچ افیتون و از پس استفرغ ما
الاصول قوی دادن و غذایان با ماء العسل و طینچ
کندم با یکین اگر قوت قوی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد کنجشک بریان و دراج و مانند آن
مید مندی کردن سخت سودمند باشد و اگر فصل
بامزاج بیمار مناسب بود آغاز علاج بقصد باشد
از هر آنکه مرکب سمه اخلاط خونس و اگر ماده بلغمی

باشد نخست یک شربت بحرینا با شرود و بطور پس
یا تر یا ق بزرک یا انتر دیا یا یک شمال کنج
یا جاشیر یا حلیت یا انکثر و در ماء العسل بدینند
و پس یک سلت فصد کنند و بعضی از اطباء گفته اند
که هر روز یک شمال ایارج فیقرایانیم شمال پیل ترکیب
کرده مید منند و بعضی گفته اند که ایارج فیقر
و چند پدستر نیانیم باید داد از یک درم تا نخ درم
لغو این علیت که در عضله های چشم و روی
بید آید و چشم و ابرو و پوست پیشانی و لب
از میات خویش بگردد و و گز شود **علامتها ان**
غذا و نذ این علت آب از دمان راست تواند
انداخت و با دراست تواند دید و اگر سبب
لغو تشنج باشد عا پستها درست بود و عضله
روی کرنجیده باشد و اگر سبب استرخا بود و

حایستها با خلل باشد و پوست و عضله روی نرم
بود و برک چشم زیرین سرد آمده باشد
و غشا کام سرد و آویخته بود **علاج** احتیاط
آنست که تا چهار روز یا هفت روز نکند و علاج
نکند لیکن اگر طبع خشک باشد روز دوام بخند
معتدل نرم کنند و اگر لقوه با علامتهای فالج یا
علامتهای پیکته باشد در حال بحنه تیز استغراق
کنند یا بحب توقیا و ایارج فیترا دماغ را پاک
کنند و گوشت رو باه یا کثاریا خورند و زهر
و بکوبند و بر سر و گردن او ضا د کنند با روغن
زیت یا روغن پودنه و زوفای خشک و حاشا
و ستر اندر پسر که بپزند و روی و مهربای کردن
بدان بالند و سردل بر که بر صدغ و روی مالید
سود دارد و پو پسته جوز بوا اندر دمان دارند

دکند

دکند و قرفل خاییدن سود دارد و زهره
کلنک یا شیر زنان در بینی چکاندن و عصاره
چقندر و عصاره مرزکوش سود دارد و چون
در بینی چکانند و بپزند بوره سه درمنک و نشانه
یک درم سنک پوست پنج کبرنج درمنک بکوبند
و بپزند و با سکنبکین عسل غرغره کنند و تا جمل روز
بگذرد هیچ دارد و در بینی شاید چکانند **مرکشتن**
بنازی دوار کویند و این علتی باشد که چون دم
بر پای خیزند چشم تاریک شود و ویم باشد که سفید
و چنان نماید که جهان گرد او میگردد و **دوبیان**
خلطی باشد اندر تجوین دماغ و هر سرکتی بخاری
از ان خلط برخیزد و اندر مقدمهای دماغ بگردد
و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم
یا اندر کرده و مثانه بسبب مشارکت بدماغ بر آید

علامتهای آن آنچه اندر تجوید دماغ باشد دوار
لازم بود و اگر از عضوی دیگر بری آید نخت
نشان آن عضو باشد که بید آید پس دوار حادث
کرد و **علاج** اگر مادت اندر دماغ باشد صبح
و ایارج فیتر او حب قویا و حب اصطیخون و مندی
اگر بمشاکت معده باشد قیفسرمانند و از پس
معده را با طریفل کوچک و کلشکر و مصطکی و عود
قوت دهد پس عسر غره و عطسه فرماید و اندر ام
کشین خشک یا تر بکار دارند و اگر ماده صفراوی
باشد از پس قیفسرمانند و شراب لیمو و مانند
آن قوت دهد و اگر دماغ سخت ضعیف باشد با مدا
و شبانگاه پست جو باندکی کشین بریان کرده
باشکر سفوف کنند و لختی روغن کل و روغن بنفشه
در مینی چکانند و از میوه با سیب و آبی و انبرود

موافق باشد **کابوس** پس این علت است که در خواب
پندارند که چیزی کران برپسینه اوست و ملو
می نشارد و نفس او تنگ شود و آواز شود اندر
و شود جنبیدن و این علت چون بسیار شود
مقدمه صرع باشد یا مقدمه پکته **علاج** اگر غلبه
خون دارد نخت رک باید زدن پس استغراغ
کردن با ایارج فیتر او شحم حنظل و غاریقون یا
حب اصطیخون یا با ایارج لوغاذیا و طبع انیمون
و غنداسرچه لطیف تر و اندک تر **تشنج و کزاز**
این علت سه نوع باشد یکی آنکه عصب و عضله
عضوی متلی گردد و عضله بهم باز آید و کوتاه شود
و پهنای آن زیادت گردد و بدان سبب آن عضو
دراز نشود و شود دراز کردن **دوام** آنکه عصبها
و عضلهها از رطوبت اصلی خالی شود بسبب استغراغها

و تحلیل که پیش از آن بوده باشد **سیوم در علا**
صرع آمده است **علائق** تشنج املا بی بیک بار
افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استغرا^{غها}
بسیار افتد **علاج** تشنج املا همچون علاج فالج
بود و روغن قسط و روغن سداب مالیدن و
تکید کردن بکمک سود و سنرا اسفند و ازین ^{طبع}
با بونه و شبت و صفت و پودنه و اکلیل ملک
نشانیدن و بخار شراب که بر سینه های کرم ریزند
به پنی او رسانیدن و بکسیرند روغن زیت کهن
یک رطل موم یک و قیه بهم بکند از نو یک و قیه
یا بیشتر فرفیون سوده بر افکند و بپزند و طلی
کنند پس از آنکه بخار شراب به پنی رسانیده باشند
و تشنج خشک را اندر طبع نبشته و خطی و برک کتجد
و برک کوک و برک کد و نشانیدن و مهرهای

کردن

کردن و پشت بروغن نبشته و روغن کدو چرب
دارند و نبشته و خطی کوفت و پنجه اندر موم روغن
سرمشته بر سر و کردن اوی نهند نیم گرم و روغن کدو
اندر پنی چکانند سود دارد و کشکاب بار و روغن بادام
و شکر و شیر و شور با با مرغ سربه و علاج کزار همچون
علاج تشنج خشک باشد **حد** کران شدن و خفتن
دست و پای را بتازی خدر کویتد و مقدمه فالج
باشد **علاج** قی کردن و بختنیتین و داروی سهل
استغراغ کردن و ماء الاصول دادن بروغن بادام
نخ و بطریق علاج فالج رفتن **عش** لرزیدن
دست و پای را بتازی رعشه کوبند پیرا نرا افتد
و کسانی را که پیوسته شراب خورند و کسانی که
آب سرد بسیار خورند **علاج** همچون علاج فالج باشد
و باز ایستادن از شراب و روغن کل یا روغن

مورد با اندکی پسر که بر سر نهادن **صداع کرم و شقیقه**
علاج این بچون علاج پسر سام کرم بود **و آنچه** از سردی باشد
بچون پسر سام سرد باشد **علاج** سیات سرد و با تبائل
باید کرد **باب دوم** اندر بیماریهای چشم اما
رمد اما پس طبقه ملته است لیکن از بهر آنکه این درد
از کرانی از خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را
رمد گویند و طبقه ملته طبقه طاهرترین است و کوم
آن لکی است سپید و چرب و با عضلهای چشم منجمه
است و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و کما
گرفته و استوار شده و بدین سبب ملته گویند و گاه
باشد که اما پس چنان شود که حدقه پوشیده گردد
و برک چشم دشوار برسم تواند نمودن از بزرگی
اما پس و این کو دکان را بسیار افتد **علامت**
آن درد با سودش نشان ماده صفر اوی باشد

و کرانی پسر و چشم نشان بیماری ماده باشد
سرخ و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سرخ باشد
بی تری نشان صفر باشد و اگر پیار تر باشد و نیک
سرخ نباشد نشان غلبه بلغم بود و اگر سرخی و تری
کمتر باشد نشان ماده سودا باشد **علاج** اگر خون
غالب بود درک قیال باید زد و از جنبه که رمد
باشد پس طبع را نرم کنند با آب میوه و با قراضه نشسته
و یا بک صبر و ایا راج فیقرا و یا بک قویا و ب
ضمب و اگر نشان غلبه صفر باشد استغراغ کند
بطبخ سلیله زرد و خرمای مندی و ماء الرمانین
بکار دارند و اندر چشم نخت شیر دختران چکانند
با سپیده خایه مرغ پس شیاف این کشند و شیاف
کافور شیر دختران سوده و پنیر ترنگ نارسیده
و کباب از گوشت تازه ترنگ نارسیده و گوشت خربزه

وزمده خایه مرغ نیم پخته بر پشت چشم نهند و به بندند
در دساکن کنند و با خرزوزه خایه مرغ و آرد جو
و با بونه و بنفشه بهم بپوشند و ضماد کنند سود دارد
و صبر و صندل مرغ و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ
و انیسون و قاقیا در آب غلب الشلب و آب کاشنی
و آب کشیده و آب کوک و طبع خشک شش بپوشند و
طلا کنند در دصب را ساکن گردانند **و اگر** ماده بلغمی باشد
استغراغ با یارج فیه او غاریتون و اقیتمون و ترب
و شحم خنظل کنند و بطبع ملیده کابلی **و اگر** ماده سودا
باشد با یارج فیه او اقیتمون و ترب و شحم الخنظل
و نمک نخل و مطبوخ اقیتمون استغراغ کنند و موم
و غرر و روت با آب حله و آب تخم کتان سوده طلا کنند
و طبع حله در چکانند اگر مدت دراز گردد و سرخی
و آب رفتن کم نشود بایزدانت که اندر طبقهای چشم

خطهای بدست تو تیا مغسول و نشاپسته و اسید
نی بایزد کشید جز این هیچ علاج دیگر صواب نباشد
خارش و سوزش و دمه و پیل را برود و غوره و
شیاف سماق کشیدن سود دارد خاصه از پس
مضه و حجامت و داروی سهل و شیاف احمد در آخر
رمد سود دارد **و طرفه نقطه** باشد سرخ بر سفیدی
چشم بید آید بسبب زخمی یا مانند آن **علاج** نخست
رک قیغال باید زد و از گوشت و شراب و شیر منیا
پر مین کنند بهتر باشد و کیسند کبوتری و زربال
او رک بزنند و قطع قطره خون او در چشم چکانند
سود دارد **و پیل** این علتیست که رکها پر خون شود
و خارش اندر چشم بید آید و عطسه آرد و اشاب
نمواند دیدن و آب بسیار رود **علاج** رک قیغال
و یارک بیشانی بزنند و ایا یارج فیه ابکار دارند

و از گوشت و شراب و شیرینی پرمییز باید کردن
و برود غوره و شیاف سماق کشیدن و بالین
کردن و کم گفتن و آواز بلند ناکردن **جرب** این
علت است که برک چشم باز کردانی سرخ باشد و درشت
و ناموار **علاج** رک قیال زنتد و بر کردن حجامت
کند و تبراشند تا هموار شود و عسفران سوده بر آن
موضع پراکنند و پنجه بر و غن نبشت چرب کنند
و بر پشت چشم نهند و به بندند و شست ساعه
صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیاف احمد
یا شیاف اخضر یا شیاف سماق کشند بکلاب
سوده **موی فستونی** استغراغ کنند با یارج فیترا
و حب قویا و سرمه با سلیقون کشند و موسی
فزدونی بکشد و زمره کرک و زمره بز و دیگر زمره
بخون کبوتری برشند و شیاف کنند و آب دمن

مردم حل کنند و بر جای موی که برکت شده باشند
طلی کنند و یک زمان صبر کنند پس بشویند **قرحه**
نقطه پدید باشد که بر پیاسی چشم افتد یا بر
سپیدی نقطه سرخ واقع شود در اول درد و ضربان
و اشک بسیار باشد علاج مضد کنند بچند کرت
غن بیهرون کنند و غذا های پسر و و تر و لطیف
بکار دارند چون اسفناخ و کدو و کوک و خیار
و شیاف ایض کشیدن شیر زمان اگر ضربان
ساکن نشود شیاف کنذری باید چکاندن و رفا
بر نهادن و بر نق باید پستن تا آن وقت که بر
رفاده ریم بید آید پس شیاف آبار و اکسیرین
بکار داشتن **فرد آمدن آب** سبب این
علت سردی مزاج دماغ باشد **علامت آن** در
پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی یا مانند پشه

و یا نقطه سیاه بپوشد لازمه **علاج** اول
استفراغ کنند با یارج فیترا و قویا و از طعنا
سرد و تر و جاع و شراب و از امتلا پر مینر کنند و
شیاف مرارت بکار دارند و دیگر **علاج** و شیکاری
باشد و بریدن **شیکوری** **علاج** استفراغ کنند
با یارج فیترا و قویا و غسره کنند و بکیر بیل
و قنبیل و دار پیل از هر یکی برابر بکوبند و بنهند
و در چشم می کشند و قلیه از جگر بزد و بخار آن سو
د دارد و کبابی از جگر بر آتش نهند و آن آب
که از کباب بیرون آید بکیرند و دار پیل سوده
و بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و در چشم
می کشند **دوم** آنست که آب پو پسته از چشم
آید و گوشه چشم تر باشد **علاج** استفراغ با قویا
بنفشه و قویا جالینوس و یا یارج فیترا با اطر

کوچک سرشته و سر با مداد در کر مایه رود و چند آنکه
عسرق کند و برود غوره بکار دارند و از مرجه
در روی آنکین خسرو و سپر و پیاز و باد بخان و
خردل باشد پر مینر کنند **خارشش چشم و سوختن**
برک **علاج** استفراغ با یارج فیترا مرکب با شحم
خطل و غاریقون و انیمون و نمک نطی و حب
قویا و غسره با یکامه و یا یارج فیترا و از طعنا
تیز و کرم پر مینر کنند و سر با مداد آب تخم خرده
پس آنکین فورند و بکیرند عدس منشر و کل
سرخ و شحم انا ر ترش از هر یکی برابر بکوبند و اندر
کتاب پزند و روغن کل بر افکنند چند آنکه بر
دیگر چیزها غالب نشود و آنرا چون خیس کنند
بر سر آتش و در چشم نهند نیم کرم و به بند ناف باند
شیش مره **علاج** استفراغ با یارج فیترا مرکب

باشم حنظل و قاریقون و انیتمون و نمک نطفی و
حب قویا و غرغره با بکامه و ایارج فیقرا و
بلک چشم را با آب شور شستن و شب یانی و مویز
و بوره کوفته و پخته به میل برسد آرند و
بر مژگان می مالند و یک زمان صبر کنند همه
پاک شود **باب سیوم اندر بیماری کوش**
باید دانست که از حاستها که ایزد تعالی مردم را
داده است و دیگر جانوران و وحش عزیز تر
یکی چسب لمس و دیگر حس سمع و هر آفت که اندر
دوافتد خلل آن در تن بزرگ باشد زیر اگر چسب
لمس اگر نباشد حیوان از پسر ماده و کره و جیزهای
موذی و غلظه و سوزاننده خویشتن نگاه ندارد
و بدین سبب سلاک شود و چسب سمع راه دانش
و خرد آموختن است نه پنی که هر که از مادر گزاید

سخن کوی نشود و ناقص ماند و پیا کس که نابینا
زایند همه جیزهای موز و زیرک و پیدار دل باشد
و همچنین از آفت حس بویایی و غیر آن این خلل که
از آفت حس شنوایی افتد نیمه ازین جا پس
شنوایی بر دیگر حستها ظاهر شود بدین سبب بیمار
حس شنوایی بیش باید داشت **علامت** اگر سبب
کرمی ماده صفر باشد از موای کرم رنج یابد و
پوشیده شود داشت و گاه گاه جیزی شود
و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این باشد
و هیچ نشود **علاج** صفاوی استغراغ است با قرا
بنفشه و ماء الرمانین با شیر خشت و طبع ملیده
و حب قویای جالینوس و برود درمان اندر
کوش چکانیدن نیم کرم **صفتش** کبیرند انار
و سر آن بردارند و دانه از وی بیرون کنند و

یک انار دیگر بنشانند و آب آن بدین پوست اندازند
 کنند که دانه آن بسردن کرده اند و اندکی گذارند
 و سرکه و روغن کل بآن بیاورند و بر آتش
 تا قوام گیرد و بکوش اندازی چکانند و بیج چیزی
 سرد اندازد کوش نباید چکانند مگر نیم گرم **داکر**
 ماده غلیظ باشد استسفرغ یا یارج فسیق و ^{اصططین} حنظل
 و غاریقون و اقیقون و نمک نغظی ^{اصططین} بح حقیق
 و روغن سداب و روغن بابونه و روغن بادام
 تلخ با یک قطره زهره کا و نافع بود **علاج در کوش**
 اگر در پسر و روی حرارت باشد و بار درد و ضربان
 بود قصد قیال کنند و استسفرغ با قواص بنفشه
 و حب صبر و قوتیای جالینوس و طنج مبلبله زرد
 و خرما میسند و میسند و روغن کل ده
 در مشک سرکه سی در مشک با هم بکوشانند تا سرکه برود

و روغن بماند و قطره قطره در کوش می چکانند و
 شیر دختران در چکانند و بخار طنج بنفشه
 بکوش رسانیدن سود دارد و اگر درد صعب باشد
 یک فیه اقیقون با شیان بعضی روغن کل بسایند
 و قطره پسر که بر افکنند و اندر چکانند و فلو نیای
 بشیر دختران اندر چکانند و اگر ضربان معادوت
 کند باید دانست که آنجا بتره مست باید پزاید
 بتدبیر **علاج** کبیرند په بط و په مرغ خاکلی و
 بار روغن بکشد بکشد از نو و سر ساعت یک قطره نیم گرم
 در چکانند و پس یک زمان باز کرد و تند تار و روغن
 بیرون آید و یازمی چکانند چون درد ساکن شود
 لعاب تخم گتان و حبه و تخم مرو اندر می چکانند با
 شیر دختران اگر بچته شود و چیزی بیرون آید فسیله
 با بکین آلوده در کوش می نهند تا پاک شود پس

انذکی زاک سوخته و سوده اندر دمنده خشک
شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک درم
بکنجین عسل حل کنند با یک قطره زمره کا و یک
قطره روغن بادام تلخ اندر می چکانند و اگر اندر
سروروی حسارتی نباشد سبب درد رطوبت
و مزاج سرد باشد بکیرند شیرخشت و روغن
زیت یا روغن بادام تلخ بنهند و اندر چکانند
و چند پدستر یا روغن بادام سود دارد و کرمایه
بناشتا و شراب کهن سود دارد و اگر درد از
سردی باشد طنین نینز بود تمکید کنند نمک کرم
و جاور پس کرم کرده و کوش بر بخار طنج پودینه
و سداب و مرزنگوش دارند و اگر درد از آسبی
وزخمی باشد کُندُر و با شیر تازه فرغ رکنند تا حل
شود و نیم کرم اندر چکانند **خارش کوش**

و حیوان که اندر کوش متولد شود یعنی کرم **علاج**
صبر اندر آب کرم حل کنند و اندر چکانند و استین
اندر عصاره پودینه بنهند و اندر می چکانند
و قطران و عصاره ترب و عصاره برگ شفتالو
و اندکی ستمونیا در چکانند پس از آن بکیرند شراب
انگوری و و درم و انگبین سه درم با سپیده و دونه
مرغ همه بهم بیامیزند و نیم کرم کنند و پشم پاره
بدان تر کنند و بکوشش اندر کنند و یک ساعت صبر
کنند پس بکبار آن پشم را از کوشش بر بایند
کرمی که تولد کرده باشد بآن پشم پیرون آید
باب چهارم اندر بیماری پنی بوی نمایافتن
سبب آن خلطی غلیظ باشد و از صداع خالی نباشد
اول استفراغ کنند با یارج فسیقرا و قوتیا پس غرغره
کردن با شراب آبی و سکنجین عسل و عطسه آورد

و اگر در متغذ پنی پده باشد شونیند و زرخ
سرخ و پودینه گومی بهم آمیخته دود کند و پوسته
بخار پس که به پنی میرسانند و زمره کلنگ و تخم
حنظل و خربت سفید را پستار است بهم کوفته بپزند
و چند یک عدس بر روغن مرزنگوش حل کنند
و به پنی برکشند **کندیدن پنی** اگر ریش و ناصوری
نباشد شراب ریحانی می شویند و به پنی بر می کشند
و سعد و سبیل و کل سرین و قصب الذییره کوفته
و چخته تری کنند و نافع ترین دوا سی بول خست
که بدان می شویند **قصره پنی** قروح پنی بعضی
خشک باشد و بعضی بثره یا بود بر طاهر و باطن
بعضی ریشهای پلید باشد و بعضی بواسیر باشد
علاج خشک را بموم روغن از مغز ساق کاه و روغن
بنفشه و موم صافی طلی کنند و پوسته ریشها را جدا

می شویند پس سعد و زعفران و مس و مارو
و شب یمانی و زرخ سرخ مساوی کوفته و چخته
اندر و منذ و اگر دردناک باشد سرب سوخته
و اسفنداج و مر د ار سنک در روغن کل و موم
صافی بکدازند و طلا کنند و ناصوری پنی را بکیرند
انار ترشش تمام رسیده و بکوبند با پوست و بنفشه
و آب او را بپزند تا غلیظ شود و اندر جای پنی
کشد یک شبانه روز و آن انار کوفته آب کشیده
دیگر باره بکوبند نرم و ازان شیاف سازند و
بدین آب تر کنند و در پنی می نهند ناصوری پنی بر
یکن روز کار در از تر **علاج خون آمدن از**
عصاره بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی کافور
اندر چکانند و تحت رک قیغال بکشاید و مقداری
خون بتغاریق پیرون کنند و قتیله بسپند خایه مرغ

تر کنند و بوره ز کران برو پر اکشند و در پنی نهند
و خانه عنکبوت را بسوزانند و خاکستر آن به پنی اند
و منقح قطع خون آمدن کند و عصاره سرکین خرازد
چکانند آزموده است و شراب عناب و طفیل
و پاچه با سماق بخند و پست عدس و مانند آن سود
دارد **باب پنجم اندر بیماری دمان و حلق**
و سبزه ترکیدن لب **علاج** پیله مرغ بار و غن
کا و بکدازند و نشاپسته و کثیره او مار و کوفته و پخته
سمه اندر مایون بمانند تا مموار شود و و طلی کنند و
پوست اندرون خایه مرغ بر زبیر آن نهند و بکدازند
چند روز و **مند کی دمان** اگر سرخ باشد **علاج** نخت
فضد و حجامت کنند و چهار رک زنند پس استغراغ
بما و الرمانین و بطبخ میلند و زد کنند پس مضمضه
بر تب توش و بطبخ سماق و عدس و کلنا رو

حب الایس کنند و اگر لعاب بسیار آید آفتاب
در آب عنب الثعلب حل کنند و پسر که تیز بر نهند و
مضمضه کنند و آبکامه و مند کی سرخ و سفید سود دارد
و اگر سخت سپید باشد نمک سود و با کمین برشند
و اندرون مایون گیرند و چند آنکه توانند نگاه دارند
پس پکنکین مضمضه کنند و صغره و کبابه و عاقر قرحا
بکوبند و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر
پسیاه باشد زرنج سرخ و زرد و شب یاسین
و زنجار و کف دریا و مار و آفتاب و انار پوست
کوفته و پخته با کمین سرشته در خرقة بند و در کل
گیرند و در آتش نهند تا کل بریان شود پس
از کل بیرون کنند و بکوبند و بهیزند و در دمان
می پر اکشند پس حب الایس و کز مار و در سر که
بجو شانند و بدان مضمضه کنند و اگر بسوزانند

و بار و عن کل و کلاب اندر دمان می گیرند
نافع بود خورده شدن گوشت بن دندان و خون
آمدن و پسی دندان علاج نخست فصد و حیات
و چهار رک و مسهل و مضمضه و دارو ما چنانکه در
علاج و میدکی دمان کنتیم جای آورد پس بگیرند
مازو و نار پوست و شب یانی و قلعطا و جوز
سرو و برک سرو و گز مارو و سماق در پسر که
بوشانند و بدان مضمضه می کنند علاج خورده شدن
گوشت بن دندان را شنجار کوفته با بکبین بشیر
وین دندان بدان می مالند گوشت پوشیده پاک
کنند و نو برویاند علاج ناخوشی بوی دمن اگر
ناخوشی از بن دندان بود بخلال و مسواک پاک دارند
و سرگاه که طعام خورند نخست چیزی بخایند چون سب
و آبی و مغز بادام تا اندر میان دندانها رود و چیری

دیگر را جای نمایند که در بن دندان کنند و در
چون از طعام فارغ شود بخلال پاک کنند و
پس بن بکار دارند **صفت سنون** بگیرند
سعد تمشر کوفته و بنجیته و بشیر اب ریحانی
ببرشند و اقراص کنند و برتابه پر آتش خشک
کنند چنانکه نسوزد و بگویند و به بیزند ازین سعد
یک و تیه و نمک اندرانی سه درم و کنگر دریا
سه درم و عود خام نخ درم و حب الایس بریان
کرده و قشر نقل و کبابه و خیر بو او پس بیل از
هر یکی دو درم کوفته و بنجیته با هم بیا میزند و بدان
مسواک کنند و مردم محروم را بعوض عود و قشر
صندل و فوفل کنند و اگر بوی ناخوش از
معدده بود اطر نقل کوچک و شراب اسنتین و
نفع صبر و ایارج فیهرا بکار دارند و زردالوی

خام و پخته و ماء الفواکه سود دارد **در دندان**
 نخت بآب کرم و سپرد بیا ز مایند اگر بآب
 ساکن شود فصد یا حجامت کنند و با قراض
 و حب صبر استغراغ کنند و سرکه و کلاب غرغره
 کنند و برک مورد را بخایند پس رک زیر زبانی
 بزنند و چهار رک نیز دهان تر قرحا و اندکی
 کافور سوده اندر بن دندان مالند و اگر بآب
 کرم دندان ساکن شود ایارج فیه خورند
 پس عاقر قرحا و پودینه و صفت و زرباد و
 کلنار و شحم حنظل اندر سپر که بخوشانند و
 بدان مضمضه کنند و سحر نیا و تر یاق اربعه خورند
 و اندر بن دندان نهند و اگر بآب کرم و سپرد
 ساکن نشود نمک بکا و پس و نمک کرم کنند
 و حلیت و سعد اندر بن دندان کنند و تخم بادیا

بخایند و اگر دندان کاواک باشد سحر نیا و
 تر یاق اربعه و تر یاق بزرک و شونیز برین
 کرده یا سرکه اندکی اندر کاواکی نهند و اگر در
 بن دندان کرم باشد تخم کنند تا و بزرالنج از
 سر یکی متساوی خورند بگویند و با موم برشند و
 دو دکتند و دهان بر سپر آن دو و باز کنند تا دو
 بدندان رسید و بن دندانها پاک شود **علاج**
کنند دندان برک خرفه بخایند یا بادام تلخ و
 بخرقه و نمک بالند **سپاه شدن دندانها** بکینند
 قنبیل ده درم شک پیل چهار درم حاماسه درم
 ماروی سوخته و سادج مندی از سر یکی دو درم
 بگویند و بپسینند و دندان را بدان مسواک
 کنند **علاج اما پس زبان** علاج این بچون مندی
 و سن و خناق است **ترکیدن پوست زبان**

پستان اندردمان می گیرند و لعاب
اپیقول و لعاب دانه آبی اندردمان نکه میدارند
و طعام شور بای مرغ و پایچه و پیکه و خایچه
نیمه شست **علاج ضفدع و لهات** اگر علامتها
کرمی ظاهر باشد آب عنب الثعلب و انار ترش
و طنج سماق و کل سپرخ و انار پوست و خرنوب
و حب الما پس و کزمازج اندردمان می گیرند
و بدان عنبر غره می کتد و آب تخم خرفه و آب
کاشنی و آب میوه ها خورند و ذرور کلنا ربکار
دارند **صفت ذرور کلنا** بکیرند کلنا رشت
در سم شب یانی چهار در سم زعفران دو در سم
کافور نوشا و از سر یکی یک در سم بکوبند و به پزند
و ملازه بدان بردارند و اگر حرارتی نباشد زاک
و نوشا در و شب یانی از سر یک برابر کوفته و

در بنجه مثل ذرور کلنا ربکار دارند و قسط و نوشا
برابر کوفته و بنجه اندر ما و الصل کنند و بدان غره
کنند **کرائی زبان** سبب آن خشکی بافراط و تری
بافراط باشد و آنچه از خشکی باشد **علامت** است
که ایتفراغ بافراط افتاده باشد یا تبهای مخرقه
بوده باشد و یا چیزهای قطع خورده باشد و علامت
تری همچون علامت فالج باشد **علاج** آنچه از خشکی
بود بشیر خر و طنج حله و طنج انجیر غره کند و
مهرهای کردن و بنا کوشش بر دغن بنفشه مالند
علاج آنرا که تری با فراط باشد علاج فالج
باید کرد و ایتفراغ با یارج فسیقرا باید کرد و قویا
و ما و الاصول بکار داشتن و سر روز زیر زبان
بنوشا در و پیل و عاقرتیر و خردل سوده مالند
علاج دیوچه که بخلق در کسر و علامتش در حلق

سوزشی باشد و آب دهن با فون رقیق آینه
بود غرغره کنند بر که و خردل و یا بر که و حلب
و نمک و شونیز و خردل بسایند و مخلوق اند رود
و اگر بعد هوس در فته باشد دارو مایه که گرم از
روده پاک کند بکار دارند و چون دیوچه بنشیند
بطبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند **خفا**
اگر علامت فون ظاهر باشد فصد کنند و
رک زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند
و روز نخست بر کبوتر و بلعوق رمان غرغره کنند
صفت لعوق رمان کبیرند انار ترش و شیرین
در آب پیزند و بکوبند و بنشارند و شب یانی شود
و کلنا رو مار و کوفته و پنجه برین آب افکند و بام
آرند و اگر درد صعب باشد بشیر تازه و شراب
بنفشه غرغره کنند و روز دوام باب کشیزه ترغره

کنند یا باب عنب الثعلب و باخرباب با و یان که خیار
جنبه و میمنج نوزان حل کرده باشند **و اگر** ماده بلعقی
باشد یا صلابتی بدیدی آید طبیح حله و انجیر بگیرند
و خمیر ترشیده در و حل کنند با خیار جنبه و بدان غرغره
کنند و بر و عن کا و کد اخته غرغره کردن سود دارد
و هرگاه که کشاده شود و وریم بر آید آب گرم بار و عن
بنفشه و روغن کا و بیا میزند و بدان غرغره کنند
تا پاک شود پس بجیزه های قابض مانند طبیح سماق
و غیره غرغره کنند **باب ششم** اندرز کام
و نزله و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و **ضيق**
النفس ز کام گرم علامتش از بینی آب تنک آید
و منفذ بینی را می سوزاند **علاج** شراب خشماش
و کشکاب با عناب و پیستان در وی پنجه سود
دارد و با قلی بر که فرغ را کرده خوردن یاد دارد

کردن سود دارد و از پس سه روز قصد کردن
و اگر نزل کرده و ماده بیمنه فرو آید و پسر نه
آرد بنفشه پرورده در آب با قلی یا اندر شراب
زوفای دهند و ماء الصل در دمان می گیرند و
آنجا که پسر نه باشد قصد کنند و آنرا که زکام
و نزله بسیار افتد استفراغ بحب قویا کنند
و سر بامداد بکر مایه شود سود دارد **زکام پسر**
علامت های آن مادت که از پنی آید غلیظ باشد
و بد شواری سرد و آید **علاج** کا و رپس کرم
کرده بر پیری نهند تا حرارت آن بقعر دماغ رسد
و پینکهای کرم کرده در شراب صرف افکنند
و بخار آن به پنی برگشته و قسط و شونیز و عود
ولاذن از سر کدام که باشد و دکتند و تخم کتان
بریان کرده و کوفته با اندکی پهل و بانگبین شسته

اندک اندک می دهند و شونیز بهر که فرغار
کرده و بریان کرده و کوفته می بویند و سر بامداد
شراب زوفای خورند یا بچون زوفای خورند و کسکا
و انجیر و مویز متقا و تخم بادیان پخته با انگبین
می خورند و کلنگبین علی اندر شراب زوفای سود
دارد **پسر نه کهن** سر بامداد تخم بادیان اندر
شیر بوشانند تا بقوام آید و بخورند و طعام بسوس
و طبع کنندم بار و غن با دام و شکر مافانید
با انجیر خشک و جوز مغز سود دارد **صفت شراب**
زوفای پستانده مویز منق و انجیر خشک از سر یکی است
عدد حله و تخم کوفس و تخم بادیان و بنفشه و
پرسیاوشان در زوفای خشک از سر یکی پنج درم
زراوند سه درم باصل سوس ده درم فراسیون
پنج درم همه را اندر دو من آب بپزند تا نیمه باز

و بد پا لایند و همسر با مذا چهار و قبه با سه درم
 معجون زوفابد **صفت معجون زوفابک** بریند
 رب سوپس و پر سیا و شان از سر یک دو درم ^{ماتا} و دو
 و پیل سیاه از سر یک سه درم مغز بادام تلخ و زرا
 و تخم انجیر از سر یک پنج درم کوفته و پنجه با انگبین
 بر شند شربتی سه درم **صفت حب السعال کرم** است
 سوپس تخم بادیان پیل تخم کونفس پر سیا و شان
 فافت غار یقون از سر یک یک درم مغز بادام تلخ
 از سر یک پنج درم پانید صفت درم بر شند **حب**
حب کتد چنانکه رگست و اندر دین میدارند **علا**
بر آمدن خون با سرفه کل ارمنی کل مختوم اندر **عصا**
 برک لسان اکل میدهند و تخم لسان اکل کوفته
 مقدار دو درم شک با عصاره برگ خرفه میدهند
 و در حال خون بر آمدن آغاز فصد کنند و اندک اندک

خون بمقدار قوت بیرون می کنند و برنج پاک کرده
 و شسته اندر آب بسیار بنزد تا آب غلیظ شود و مقدار
 یک درم کنند رسوده با آن بدهند و یک درم پنیر مایه
 خرگوش اندر آب سرد بدهند بر سر شربت و سفوف
 طین و اقراص کهر با و سرطان نوری اندر کشکاب ^{بکته}
 سود دارد و غذا پایچه ابره و غالوده از نشا پسته
 نافع باشد **علاج ضیق النفس** ریاضت و از سر
 تری نسزاید و از خوردن پیاز و از خواب ^{بسیار}
 پر میز باید کردن و سکنجین بزوری از سر که زیره
 یا از سر که اسفیل سود دارد و گاه گاه کشکاب با اندک
 فرسیون و حب الرشاد کوفته مقدار نیم درم
 با انگبین در روغن کاه و زرا و زرد صحر چهار دانگ
 با پانید سرشته مر با مذا بدهند و چهار دانگ
 سکنجین اندر آب سداب حل کرده سود دارد و شرا

روفافا موافق باشد و حب السعال کرم پیوسته
 اندر دمان باید داشت استغراغ حب غار یقون
 باید کرد **صفت حب غار یقون** غار یقون چهار دانگ
 رب سوپس چهار دانگ نیم تخم حنظل دو دانگ
 کثیر اینم درم این یک شربت باشد **نسخه دیگر**
 غار یقون تریبید از مر یک یک درم رب سوپس
 ایارج فیقر او فرا پیون از مر یک دو دانگ و تخم
 حنظل و عنبر و صبر از مر یک چهار دانگ شربت
 درم **صفت حب السعال** رب سوپس درم پیل
 قردمانا و مغر با دام تلخ از مر یک دو درم و طیت
 یک درم اندر ماء العسل برشند و جها کنند **علاج**
ذات الریه و ذات الجنب و شوصه اما ذات الریه
 آما سشش باشد **علامتهای آن** تب کرم و تنگی
 و سرخی رخسار و کراخی سینه و نفث با کفک و درد

و درد خلنده باشد و **ذات الجنب** آما پس عضنها
 پهلوی باشد و **شوصه** آما پس حجاب و عضلهای آن
 باشد و یا آما پس معاللق جگر یا آما پس معاللق پسر
علامتهای آن تب کرم و دشواری دم زدن و
 درد خلنده باشد **علاج** نخت مضد باید کرد و ماء
 الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن بادام و چهار
 روز برین معالجت اختصار کنند و اگر تنگی از آغاز
 کند اندر ماء الشعیر غلاب و میوز دانه پیرون کرده
 و انجیر سی و پنج سوپس و بنفشه باید در افزود
 و اگر تنگی دشوار تر باشد طبع روفافا و معذب بدین **صفت**
 غلاب بدست عدد پستان پنجاه عدد و پنج سوپس
 صفت درم پنج خطی ده درم تخم خطی ده درم مویز
 بی دانه ده درم بنفشه خشک پنج درم با جو به پزند
 چنانکه رسست و با شراب بنفشه بدستند و یا بشکر

وصفادی از بایبونه و آرد جو و نخ خطمی و نخ سوس
و بنفشه و دروغن بادام و موم صافی بران موضع
می نهند و غذا پس آب با شکر و دروغن بادام
دمند و استغراغ بطیخ عناب و آلو سیاه
و بنفشه و لسان الثور و نخ سوس و خطمی و پستان
و ترنجبین و فلوپس خیار جنبه کنند **باب ستم**
اندر بیماری دل درد دل کرم علامتهای آن
تشنگی و خفقان و راحت یافتن از موی خنک
و آب خنک **علاج** اگر نشان غلبه خون باشد
از دست چپ رق با سلیق زنند و شراب ^{حاض}
ترنج و شراب سیب و آب انار ترشش و شیرین
و آب خیار ترشش و قرص کافور و شراب صندل
با پوداد و صندل و کلاب و کافور و عصاره
آبی و سیب بر پینه می نهند و پیرامن صندل

و کلاب آلوده می پوشند و اشربه و اقراص
ممه با اندکی زعفران و لسان الثور سازند
و اگر تب نباشد و دوغ ترشس سود دارد و خاصه
با اندکی طباشیر و کل ارینی و کشنه خشک **در**
دل پسر علامت آن رنگ روی همچون رنگ
آرزیز باشد و تازکی و رونق رفته باشد و کمرانی
و کسلانی آرد **علاج** شراب زنجانی مقدار معتدل
و میبه و دوامشک و مشرو و بطوپس و تریاق
بزرک و مبدل المزاج و انوشس دارد و بکار
دارند و کوارشس عنبری موافق بود و اگر تری
غلبه دارد و سختی قوی مندر مایند یا مهمل و مند
بس از آن مشربتها و **خشکی مزاج** **دل** علامت آن
خشکی دهن و تشنگی و بی خوابی و لاعنر شدن
و سرفه خشک و رنجور شدن از غبار اندک و

بی طاقت شدن اندر کارها **علاج آن** همچون
علاج دق باشد شیرخ و کشکاب و انار شیرین
سمه بار و عن بادام و روغن بنفشه و روغن مغز
کدو و اندر پینه و پهلوی مالیدن و اندر این
نشاندن چنانکه در علاج دق آمده است نافع باشد
باب هشتم اندر بیماری معدة در معدة
کرم علامت آن تشنگی و راحت یافتن از شرابهای
خنک **علاج** اگر در معدة کرم بود قی فرمائید
باب کرم و پکنکین و کشکاب آمیخته با سکنجبین
و از پس قی سکنجبین سفر جلی دهند و شراب انار
و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حاص
ترنج و شراب صندل نافع بود و اگر ماده در
قعر معدة باشد قی دشوار افتد استفراغ کنند
بطبیخ سلیله زرد یا بجم صبر یا با یارج فسقرا

و سلیله زرد متساوی با یکدیگر سرشته مقدار دو
درم سود دارد و ماء الرمانین سخت موافق باشد
خاصه با شیر خشک **در معدة پسر** علامت آن
کرم پکنکی زود آرد و آروغ ترش و بادها اندر
شکم تولد کند و تشنگی نباشد **علاج** اگر اندر
معدة کرمی باشد نخت قی فرمائید بطبیخ
شبت و پکنکین عسل و مانند آن پس جند کرک
ایارج فسترا خورد و اگر با استفراغ قوی حاجت
افتد حب اصطیقون دهند و مر باد ماء الاصول
بار و عن بادام تلخ و کلکین که با وی عود و قوئل
و مصطکی سرشته باشند دهند با معجونهای کرم چون
کونی و فلافل و بحرینا و زنجبیل پرورده و دوا
المشک و شر و دیطوپس و تریاق بزرک از پس
استفراغ بکار می دارند و کوارش عود و میبه

واقراص کل موافق باشد **صفت قرص کل**
بکیسند کل سرخ سه درم عود خام و مصطکی و سنبل
و اذخر و دارچینی و انیسون رومی از هر یک
یک درم کوفته و بخته بشراب کهن برشند
واقراص کنند چند یک مثقال و سه با مداد
یک قرص بانگین برشند و اندر طبخ اینون
میدهند و **ضمادی** از سعد و سنبل و مصطکی و
قصب الذریره و اذخر و انیسون بصاره آبی
سرشته بر معده طلا کنند و اگر نخست دارو مارا
بشراب ریحانی برشند و آبی در آتش بریان
کنند و دارو مارا بدان برشند و کرم بر معده
نهند صواب باشند و بروغن مصطکی ماییدن
سود دارد **بی شتوی طعام** سر با مداد ریاضت
معتدل و از پس آن کر ما به و ماییدن و ترنج پرور

بکار داشتن و گبره سر که پرورده و پیر سر که
و پیار سر که و شلغم سر که شتوت طعام را بخوابند
و شراب پودینه که باب انار ترش سازند و
سکبکین سفر علی و پست جو با اندکی سر که آب
شتوت طعام محو در را بخوابند و بوی بره بریان
و مرغ بریان شتوت طعام بید آرد و اگر حاجت
آید گاه گاه ایارج فیقر اسود دارد **شتوت کلی**
این علیت که مردم را بر ساحت طعام حاجت
آید **سبب آن** اندر بیشتر حالها سردی معده باشد
علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد
که سبب آن پیاری سودا بود که بمعده بر آید
علاج آن ضد باسلیق باشد و اسهیل و کوارش
جزری بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاجه از
باب علاج مایخولیا باید جست و گاه باشد که

این علت نزله و ماغ باشد علاج آن ایارج فیرا
و جب قویا خوردن بکر علاج نزله باشد چنانکه
یاد کرده آمده است **جوع البقر** این علت شیه
از بس شهوت کلی افند و جوع البقر از بهر آن گویند
که این علت کاه را بسیار افند و این کرپسنگی همه
همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها را بغذا
حاجت افند و معده غذا نخواد **علامت نخست**
شهوت کلی و اسهال بوده باشد و نسیب اسهال
رکباتی کشته بود و قوت ساقط شود و گاه گاه
غشی افند و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی
باشد که نم معده را پسنگی کند و اگر طعامی خورد
معده مزاج آن را تباه کند و قوت جاذبه را
بطریق اسپترخان کار باز دارد و شهوت
باطل کند و بدان سبب اندامها کرپسند بماند

و قوت ساقط شود و علاج مشکل کرد و از بهر
آنکه تنقیه معده را با پستفراغ حاجت آید و صنعت
قوت از آن باز دارد و این علت مردم سپرد
مزاج را و کسانی را افند که در پسر ماسفر کنند
علاج قوت را بام، اللحم و بنانی که اندر شراب
ریحانی ترید کرده باشند و بویهای خوش چون
بوی عود و مشک و مرغ بریان و سیب و آبله
و نان کرم بکار دارند تا بدین سبب قوت قوی
گردد و شراب ریحانی که در وی اندکی زیر افکنند
باشند یا حب الاس سود دارد و اگر حرارت
عادت شود بوی کلاب و کافور و کل سود
دارد و اگر غشی افند رخسار او بشویند و موی
صدغ او بکشند و سفالی از جای بلند بکنند تا
بشکند و آواز او بدان رسد یا آواز طبل و بوق

و مانند آن ناکاه زنده چو بهوش باز آید ماء
اللحم با اندک شراب ریحانی در حلق او چکانند و
ضمادی از لادن و سعد و سبیل و سک و مصطکی
و عود و عنبر و آب برک مورد و آب سیب و
آبی بر معده او نهند **آرزوی کل خوردن و مانند آن**
سبب آن از خلطهای بد باشد اندر معده قی فرماید
و ایارج فیقر ابکار دارند و شراب انستین و سر
یا مداد مقدار مصطکی سوده و زیره و نانخو اه بخانند
و با کلشکر بخرند و از پس طعام نیز لختی بخانند
بی کلشکر و اگر این عارضه زنی آید تن را افتد
او را قی نباید سرمود مگر که خود قی افتد یا با سانی
قی تواند کرد و از پس قی معده را بکوارش عود
و میبه قوت دهد **فواق استلابی** علامتش آنچه
ماده غلیظ باشد اندر رشم معده عادتها و تدبیرها

کندشته بر آن کوا سی دهد **علاج** قی سر مایند با سی
شور و ترب و سکنجین علی و بطخ نشبت و از پس
قی چند بیدستر و انجدان بوییدن و کند رو و را
و زیره و نانخو اه و صغره و پودینه خاییدن و اندر
طهار بکار داشتن و معده را با یارج فیقر پاک
کردن پس از آنکه قی کرده باشد و ایارج دوا
باشند معجونهای کرم بدسند چون کونی و سحر نیا
و فلاقل و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دوا
فواق خشک این علت از پس استفراغ بسیار
افتد چون اسهال با فراط و قی با فراط و میصنه
و جاع بسیار و از پس زف و طمشت و مانند این
علاج اول شیر تازه و کشکاب بروغن بادام
و ضادی از بنفشه و خطمی و پسه مرغ و روغن میوه
و موم صافی بر مهرهای کردن و بر معده نهادن

و سده مناصل بر روغن بنفشه چرب کردن و ماء
الکحل دادن و خایه مرغ نیمه شست دادن و کشکاب
خلیظ بار روغن بادام و شکر نافع بود **منش کشتن**
اگر سبب ماده صفراوی باشد تلخی و یان و شینکی
پوسته باشد و اگر ماده بلغمی بود من پر آب می شود
و طعم دمان خوش باشد **علاج** آنجه از صفرا باشد
قی باید کردن بکنجین و آب کرم و طبع شبت و
اگر قی نتواند کردن ایارج فیقر و ستمونیا باید داد
و از پس استفراغ آب انار ترش و شیرین و
شراب غوره و ضماد دادن و صندل و سک و
و کل پسرخ و آب سیب و کافور و آب آبی و
آب برک مورد و برقم معده نهادن **و اگر** بلغمی باشد
قی نسد نمایند و ایارج فیقر با بکنجین عسل شسته
و مسند پس شراب پودینه و مینیه بکار دارند **میضنه**

مرکاه که طعام در معده تپاه می شود قی باید کرد
و معده را پاک کردن و اگر قی دشوار افتد معده را
کرم دارند و روغن مصطکی کرم کرده طلا میکنند و
پوسته سمور و مانند آن بر معده پوشند و **یکلف**
خواب کتد و سبج طعام نخرند و بر کرسنکی کونی
و اقراص عود بکار دارند و **ضمادی** از صندل
و مورد و آبی و سیب بر معده نهند و پس از آنکه
قی کرده باشند ضمادی از آرد جو و نان خشک
بآب برک مورد تر با سرکه برشند و بر معده نهند
و آب انار و آب سیب ترش کوسی و آب آبی
ترش سو دارد و اسراف میضنه را اقراص
کنند رو و اقراص حب الاس باز دارد و
من فلو نیای روی دادم در حال باز داشت
صفت اقراص کیسند قرغل و کبابه از مرکب

یک درم مصطکی و سبزل از هر یک نیم درم عود و خام
چهار درم شکر هم سنگ همه شربتی یک مثقال باشد
سیب یا با کاشکر نافع بود **صفت قرص دیگر** بکینه
قشر نقل ده درم شک یک درم قرفه دو درم
راپسن یک درم و نیم پوست نخ لجاج و افیون
از هر یکی یک درم این جلد اقراص کرده ده شربت
باشد میصنه را ساکن کند **اما پس معده**
این علت بیشتر از غلبه فون باشد یا از صفرا
علامت غلبه فون کوفانی و درشتی زبان و
منش کشتن و **علامت غلبه صفرا** تلخی دهان و
تشنگی صعب **علاج** اگر ماده فون باشد نخت
رک با سیب زنده و آب انار و منند و ضمادی
از صندل و فوفل و آبی و سیب و آب مورد تر
و تراشه کدوی تر و برک خرفه و کوک و کاشنی

بر نهند و غذا با زکیه سرنده بر کثاب اختصار
کنند و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب
انار و منند و از بس چهار روز آب کاشنی با آب
عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده و چهار درم
فلو پس خیار جنبه در وی حل کرده و یک جنبه زعفران
و منند و از بس هفت روز آب کرفس و آب بادیان
برین شربت افزایند و اگر طبع نرم باشد بجای
فلو پس خیار جنبه قرص طباشیر و منند و **ضمادی**
از پس هفت روز از بنفشه و خطی و برک عنب الثعلب
و بابونه و آرد جو و نخ سوپس و اکلیل ملک
سازند با موم ^{عن} شسته و لختی زعفران ترکیب
کرده و با خرا اندر لعاب تخم کتان و سبزل و سعد
زیادت کنند و اگر آما پس کهن گردد و اندر ضما
مقل و اشن و تخم کرب و مصطکی و حب البان

زیادت کنند و اقراص سبیل دهند و مزوره
از ماش منته سازند و سریره از آب با قلی
و پسوس آب **صفت اقراص سبیل** بگیرند فلق افروز
و سیخ و کل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره
و سبیل از هر یک سه درم مصطکی دو درم اشوب
یک درم مینج یک مثقال با کلنگبین بدمند و اگر کا
آید پس از آن و اگر تب زایل شود و درد ساکن
کرد و شیر تازه میدهند مر ساعت و طبع انجیر
و لعاب تخم کتان لعاب حلیم از هر یکی ده درم
بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ عرق
و دو دانگ صبر در وی حل کرده و اگر تب متواتر
همی آید خمیر ترش و فلوس خیار جنبه در آب گرم
میدهند و بجای آب جلاب دهند و سرکه که نخته
شود و سرکه کند و آما پس فرو نشیند و ریم بدید

آید ماء الفسل و جلاب میدهند و هرگاه که پاک
شود و کیس برند کند رو و دم الاخوین از هر یکی
درم کل سرخ و کلنار و کهر با از هر یک دو درم
کل ارمنی سه درم سه درم را گرفته و پنجه شربت یک
مثقال بارت سبیل یا رب آبی یا مینج بخورند باغ
باشد **نکته** که در معده بر آید علامت آن تشنگی
صعب و دمان نیند میدهند شود و دندان نیز
دردمند شود و سر با مداد دوغ ترش سر دهند
با یک درم طباشیر و یک درم بزרחاض بدمند و
علاجهای دیگر سحون علاج میدکی دمن باشد
باب نهم اندر انواع اسهال اسهال صغیر
علامت آن سوختن اندامها و تشنگی و حرارت
و براز زرد و رقیق باشد و تب تیز آید **علاج**
اقراص طباشیر و رب آبی دهند مر با مداد و

شبانگاه اسپغول بریان کرده و کلار منی
وصنع عسری بارت آب و آب سرد و اگر تب
نباشد دونه ترش پالوده با طباشیر و بزرجمهر
از به یک یک درم و غذا عذیس متشر اندر آب
پخته سه بار و آب از وی ریخته و چهارم بار آب
غوره پخته یا آب انار دان ترش و شیر مرغ
با دانه بریان کرده و یا پخته بیره سماق پخته نافع
بود **اسهال صفرا و بلغم** علامت آن اندر بر از
بدید باشد **علاج** سماق و حب الایس و
کز مازج و نسک از به یکی یک درم سلیله زرد
یک درم بهم کوفته و پخته و حب الرشاد ناکوفته
و دو درم و نیم و شربت دو درم با شراب مورد
و دو درم انیسون و لسان الحل یک درم و دو
بریان کرده ناپوست کوفته و بنجته نیم درم دم
الافون

نیم درم این یک شربت باشد اندر آب باران
یا در آب آسنکران بدیند **اسهال بلغمی** علامت
آن اندر بر از بدید باشد **علاج** دو درم حب الرشاد
بریان کرده ناکوفته با آب کرم بدیند تخم حشاش
سپید با کزرو از به یک برابر نرم بگویند و بدیند
مقدار یک کف با شراب مورد یا با شراب الی
اسهال کهن باز دارد کند رو و مر و زعفران و
سندرس و انیسون متساوی الاخلاط بگویند
و حب کنند و مقداری ازین شربت نیم درم باشد
حب دیگر مر و دارچینی و انیسون و جند پیدستر
اجزای متساوی حب ساخته مثل قلقلی شربتی مفت
حب باشد و کوهکان را دو حب یا سه حب نافع
اسهال سودا علامتش مزاج سوداوی بود
و طعام چرب سودا دارد **علاج** رک با سلیق یا

۱۱۷
اسیلم زنت از دست چپ و بکیرند انار دانک^{بان}
یک درم کهر با دو درم تخم شامیسم بریان کرده
ناگفته دو درم زرنیا و بریان کرده یک درم شترتی
سه درم با کباب جگر یا با شراب مورد و بدینند
نافع بود **اسهال خون** علاج آن اقراص کهر با
و رب آبی دهند و دو درم طباشیر سوده اندر
شراب مورد میدهند و دو درم حب الاساس
پاک کرده از تخم و دو درم تخم کند ناد و دو درم کوفته
و پیخته بهم سفوف کنند اسهال خون و بواسیر را سود
دارد و طعام اندر همه انواع پاچه دهند و کاورس
پوست کنده با شیر مرغ با دام پیخته و گوشت تذرو
و بکک با ترشی سماق و ناروان نافع بود **زجیر**
علاج زرده خایه مرغ ناپخته بار و عن کل بیا بیند
و مردانک مقسول با صمغ و اسفیداج بدان سیر

و طلی کنند و حمل سازند و شیاف زجیر بکار دارند
و مغلیا تا دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه
شرب کنند و بدینند سود دارد و اگر سبب زجیر را
باشد حب الرشا و آب کرم دهند و کوکر و باچه
بزرگ شده دو دکت چنانک رسمست و بکیرند جوز
مفسر بریان کرده سه درم و نانخواه یک درم و
کندر و نیم درم بکوبند و سفوف کنند و بر خشت کرم
و تابه کربا به نشستن سود دارد و بر آرزن و نمک
کرم کرده نیم نشستن سود دارد **باب دهم اندر**
انواع قولنج قولنج با آماس **علامت** آن تب کرم
و تشنگی و احتیاج پس بول **علاج** اگر قوت قوی باشد
نخست رک با سیب زنت و آب کاپنی و آب
عنبل الثلب و آب کاکج و آب آلو با فلوس خیار خمر
و روغن بادام تلخ یا شیرین میدهند و اگر درین

شربت با قدری ستمونیا حل کنند صواب باشد و
 کشکاب بار و غن با بونه و ضمادی از نیشه و خطمی و
 اردو جو و با بونه و اکلیل الملک بار و غن نیشه
 بر شکم نهند **قویج** که از خلط غلیظ و باد غلیظ باشد
 علامت خلط غلیظ درد و کراتی باشد و علامت
 باد غلیظ درد باشد با تمد و چنان پندارد که
 روده او بمشیت سوراخ میکشد **علاج** حقنه تیز
 باید کرد یا شیاف تیز **صفت حقنه تیز** بکیرند
 تخم بادیان و تخم کرفس و اینسون و تخم شبت از
 هر یکی سه درم در آب پیزند و به پالایند و سنت درم
 بوزنه نان و ده درم روغن کبچد یا روغن تخم معصر
 بادی بیامیزند و بکار دارند قویج بلغی و بادی را
 سود دارد و بکشاید **صفت شیاف تیز** بکیرند
 تخم حنظل و بوزنه از هر یک نیم درم ستمونیا دو درم

مغز بادام نخ درم مقل نخ درم شیاف کتد چنانکه
 رگست و بر نهند **صفت جوی که قویج را در حان کشاید**
 بکیرند سبکینج ده درم تخم حنظل ده درم ستمونیا
 سه درم و دو دایک سبکینج باب سداب حل کنند و
 باقی را بدان بر سرشند در مایون و جب کنند شربت
 دو درم و تا نخت بختنه و شیاف راه کشاده نکند
 و اروی مهمل نه مند و اگر غشیان رنج دارد و سفر جلی
 مهمل دهند یا معجون الراحه **صفت معجون الراحه**
 بکیرند مصطکی و پیل و دار پیل و جوز بوا
 قدر نقل و رب نخیل از هر یک دو درم کوفته و پنخته
 ستمونیا دو از ده درم اندر جلابی غلیظ که از آب
 آبی و شکر کرده باشند بر سرشند شربت دو درم
 نافع بود **صفت جوی که زود تر از همه اطلاق میکند**
 بکیرند تخم حنظل دو درم ستمونیا یک درم مصطکی

نیم درم اینسون نیم درم کثیرا دانکی حب کستد آب
کرفس شربتی یک درم تا یک مثقال و **نوعی قولنج**
دیگر آنت که سبب آن از کرمها بود که اندر رود
تولد کند و تری شغل رود و مارا براند تا بدان
سبب طبع خشک شود و **علامت کرم آنت** که
گاه گاه اندر شغل کرمی منسود آید و احتباس
بی در و خلیدن باشد و رنگ روی زرد تیره
شود و قوت ضعیف شود از هر آنکه سرچه برود و
منسود آید کرمها بخورند و روده مارا مزید
گیرند بدان سبب کرسنکی و پخش ناف و
غدغه و غشیان بدید آید و خواب بیداری
بترتیب نباشد و در خواب دندانها بر هم سایید
و از دهن لعاب رود و **علاج** کیسند شیخ و
ترپس و برنگ کابلی متش و سرخس و قنبیل

۱۱۷
از هر یک پنج درم تری بد سپید محکوک پانزده درم
بکوبند و به بیزند و پنج درم با شیر تازه بد منند بر
کرسنکی و **کیسند** برنگ کابلی متش منت درم
خرما و جوز مغز از هر یکی منت درم هر سه بهم بکوبند
و برشته و شبانگاه بر کرسنکی بخورند و بخسبند
بامداد کرم کدو دانه پاک شود و از آن پس
یک شربت ایارج فیترا بد منند اندر شراب صند
و یک هفته مر با دوا پنج درم ابکامه بخورند بنام شتا
تا ماده کرم را پاک کند و کیسند صبر و پودینه
و زمره کا و از هر یک برابر و پنبه پاره بدان تری
کنند و بخویشتن بردارند کرمهای خرد را پاک
کند و کودکان را برک شفا لو کوفته بر شکم ضما
کنند و زمره کا و قطران و پیه کوزن و ترپس
بهم برشته و بر ناف طلی کنند و شونیز و سرکه

بهم برشند و بسایند و طلی کنند **باب یازدهم**
اندر بیماریهای متعدد چون آمدن **مقعد** علاج
 کل سرخ و نار پوست و مازو و برک مورد و
 خرنوب در آب پیزند و در آن نشیند پس کلنار
 و نار پوست و مازو و صدف سوخته و اقا قیا
 و شب یانی و اسفنداج کوفته و بخته بران مو^{صغ}
 پر اکند و به بندند چنانکه رسمست و خداوند
 مزاج **پسر** را داروهای اندر شراب قابض پیزند
 و مرکبش زیادت کنند و اگر مقعد که بیرون
 آید ریش باشد شراب قابض که داروهای قاب^ض
 در و بخته باشد بشویند و سرب سوخته بکیهند
 ده درم و سماق و کل سرخ از مرکب پنج درم
 مر دو درم و نیم بگویند و پیزند و بران موضع
 پر اکند و به بندند **شق** ترکیدن بهای شرج را

شقاق گویند و گاه باشد که رکها متلی باشد
 بترکد بسبب امتلا **علاج** اگر بسبب امتلا رکها
 باشد رک با سلیق باید زد و یا صافن یا مای^ض
 یا بر میان مرد و پسرین حجامت کنند و اگر گاهی
 و حرارتی باشد پییده خایه مرغ و روغن کل
 اندر ها و ن سرب بهم بسایند تا پسیاه شود و
 طلی کنند و مرهم کا فوری طلی کنند و اگر حرارتی
 قوی نباشد مرهم متلی بکار دارند و مغز ساق
 کاه و باخمیر جو بسایند و طلی کنند خداوند مزاج
 خشک را سود دارد **خارش** **مقعد** اگر بسبب
 این علت از کرم خورد بود علاج آن یاد کرده
 آمد و اگر بسبب کرم نباشد و خارش سوزان بود
علاج اول رک با سلیق زنند و بر میان دو
 سرین حجامت کنند و بمطبوخ افیمون استغراغ

کنند و از طعنه های سودا انگیزند پرمیز کنند
آن موضع را بروغن بنفشه و الوی تلخ که مقل در وی
حل کرده باشند چرب کنند **بو اسیر** علامت ^{ان}
آنچه از خون کرم صفراوی باشد با خلیدن و سوز
بود و آنچه از خون غلیظ سوداوی باشد خلیدن
و سوزش کمتر بود لیکن گرانی بیشتر باشد
و باد با سوز بادی غلیظ باشد با قراقرز اندر
ناف بید آید و کاسی بجانب زمار و خایه و
قضیب فرو آید و کاسی برکت بر آید و کاسی
اسهال خون آرد و کاسی شکم باز کیسرد و در
بی تسرار چون درد قولنج تولد کند و کاسی درد
اندامها بید آید و از مفاصل و زانو منکام
بر خواستن آواز می آید و آنرا بازی فرقه
گویند **علاج** اگر خون صفراوی غالب باشد

نخت رک با سلیق زنده پس بمطبوخ سبیله
زرد و پیستان و عناب و آلوی سیاه و خیار
چنبره استغراغ کنند و اطرینل کوچک و اطرینل
مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ با
وبی درد بود و بوقتی معلوم آید زود باز نشاید
گرفت الا مگر که قوت ضعیف شود و هرگاه که
خواهند که باز دارند اقراص کهر باد کنند و چون
خفت احدید و جب مقل دهند **صفت جب مقل**
بگیرند سبیله کابلی بریان کرده بروغن کاه
سی درم کهر با پانزده درم مقل جمل و نخ درم
مقل را در آب حل کنند و دارو را بیدان بپزند
و جب کنند شربت بی دو درم باشد مر یا مدا دایید
داد نافع بود و اندر طبع داروهای قابض
می نشیند و بکیرند مازو و کز مازو و کندرو و اقایا

و م و اسفند لاج از مریکی برابر کوفته و بخت
و آن موضع را بشراب قوی بشویند و این فرود
بروی پراگند و به بندند **و اگر** ماسور به آن کرمی
نباشد اول رک باید زد پس مطبوع اقیتمون
دیند و ملیده پرورد و سخت موافق باشد
و اگر در دناک باشد بکسند مرم و اخلیون
و روغن کل و اندکی زعفران و اندکی افیون
همه اندر میخج برشته و بکار دارند و اگر ماسور
مقلی باشد و در سخت کرد و اندر آب گرم نشیند
و روغن مغرزد و الوی تلخ و روغن کویان اشتر
طلی کنند پس بکسند پایز خام و بکوبند و آب
آن بکشند و پیشم پاره به آن تر کنند و بخوشین
بر کسند و یک زمان صبر کنند در ساکن شود
و روده بکشد و نیز بکسند شحم خنظل و مغر

با دام تلخ برابر بکوبند و به بیزند و شیا ف
کشد و به سکت یکی بر می نهند تا در پنج ساعه
نخ شیا ف بر نهند **صفت داروسی که با سور**
خشک کند و شفا دهد بکسند مار افی از جا
که از آب دور باشد و پسر و دین وی بکشد
و شکم وی را پاک کنند و بشویند و به بیزند تا مهورا
شود و پسر پاتیل پوشیده دارند پس روغن
زیت در افکنند و می جوشانند تا آب برود و
روغن بماند نگاه دارند و طلی میس کنند **صفت**
داروسی که با سور بکشد بکسند ملیده سیاه
و بلبله و آمله و شیطرح مندی و عاقر قرحا و
نوشادر و پیل و دار پیل و تخم کندنا و قمل
از مریک برابر بکوبند و قمل در آب حل کنند
و دارو مارا بدان برشند و جب کنند شربی

درم نافع باشد **باب** دوازدهم اندر
 بیماریهای **جگر** جگر کرم علامت آن تشنگی
 بسیار و حرارت اندر جانب راست و موضع
جگر **علاج** رک با پیست زدن و سحرگاه آب
 تخم خرفه و سکنجبین خورند و چاشنگاه کشکا
 باروغن بادام و از پس چهار روز آب کاپنی
 و آب غنث الثعلب دهند و طبع را با آب میوه نرم
 دارند و فلوپس خیار چنبر اندر آب کاپنی
 کداخته و شراب انار و شراب زرشک سود
 دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباطبائی
 و ضمادها از صندل و کل سرخ و تراشه کدو
 تر و آب کوک و آب غنث الثعلب و آب برک
 مورد با قدری مصطکی و دارچینی بر جگر می دهند
 نافع بود **جگر** **پسر** و علامت آن زبان سفید

باشد و رنگ روی رصاصی بود و بول غلیظ
 و سپید بود و اشتهای طعام بیدار آید لیکن
 دشوار گوارد **علاج** ماء الاصول دادن با
 روغن فستق و روغن بادام تلخ و دودانگ
 جگر کرک خشک کرده و کوفته و دودانگ پیوند
 جینی باغ درم سنک شکر یا گلشکر بخت موافق
 باشد خاصه اگر سه یا مداد بدهند از بهر آنکه
 از جگرهای جانوران مسج جگر ملایم تر
 و معتدل تر با جگر مردم از جگر کرک نیست
 و شیر اشترای ابل اخلاط سرد را نافع بود و
 با سهال و با ذرا بول بیرون کند و سده بکشد
 خاصه اگر اندکی بول شتر با شیر پامیزند و ضمادی
 نهند بدین طریق کیسند صبر و مصطکی و عود و
 افشین از سر یک دو درم سنک کل سرخ و درم سنک

عود خام و سنبل و شک از سر یکی سه در مشک
زعفران یک درم شک با موم و روغن مورد
بهرشند و بر جای جگر نهند **باب سیزدهم**
اندر پیاپی پیروز در پیروز کرم علامتها
آن حرارت از جانب چپ باشد و تشکی غلب بود
و دلیل رگین باشد **علاج** رک با سلیق یا پیز
در اول یا اسیم از دست چپ و آب کاپنی و
آب بادیان و منند با سم ایخته و آب عبث الثلب
و آب کرفس از سر یک دو وقت دمنند و استغراغ
بداروهای اصحاب سودا کنند و ایارج فیترا و
غاریقون از سر یک یک شعل حب کنند چنانکه
رحمت و بدمنند و درم غاریقون باد و وقت
سکنجین سخت موافق بود و آب سبزی که و آب
برک پد ترکی و قیه صافی کرده با سبکین می دمنند

آما پس از ایل کند **در پیروز سرد** علامتهای
آن کرانی بیش باشد و دلیل سخت رگین باشد
و تشکی کمتر باشد **علاج** ماء الاصول با روغن باد
تلخ و چهار دانگ تر یا ق اربعه در و حل کرده پی
و بعد از آن پنج کبر با افیمون سوده با یک و
سکنجین پیروز را پاک کند و بکسند افیمون و
پوست پنج کبر از سر یکی برابر بکوبند خرد و با
انگین بهرشدن شربی پنج شعل سخت موافق بود
و اشق را با سر که حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته
و برک سداب خشک کوفته از سر یک برابر بشند
و بر پیروز نهند و به بندند و انجیر بهر که پزند
و خردل کوفته و پوست پنج کبر کوفته و نخته
بهم بهرشدن و بر پیروز نهند و غصا رة یا قدیج
از چوب کز بسازند و طعام و شراب اند را بنی

خورند تا مدت چهل روز سپهر زکرم و سرور بگذا
باب چهاردهم اندر انواع یرقان یرقان
زرد بیاوردانست که یرقان علیست که رنگ
چشم و رنگ تن بگرداند و زرد شود و یا سپیاه
اما یرقان زرد و از فزونی صفرا باشد و بیشتر از
جگر بود و از سده که اندر منفذ زمره افتد و شرح
آن اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است **علامتها**
تشنگی غالب بود و دمن تلخ باشد و بول سخت
رنگین بود و کفک بول هم رنگ بول باشد **علاج**
اگر یرقان محکم باشد هم رک باید زد و هم مهمل
دادن اما رک با سیلیم یا اسپیلیم از دست راست
و مهمل طبع افینیتین و ملبیه زرد و عناب و اجاص
و خرمای سندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و بنج سوس
و غاریقون و غافق و شامتره باید ساخت و

و اگر مهمل سبک تر باید فلوپس خیار جنبه اندر
آب کاسنی کفایت باشد و ماء ابجین نافع بود
و سر باید داد پکنکین بزوری خورد با آب کاسنی
و از پس آن چهار ساعت کشکاب خورد و اندر
کشکاب نخ کرفس و بنج رازیانه و بنج کبر و بنج
کاسنی آنچه حاضر بود در وی می پزند و کشکاب با
روغن بادام و شکر خوردند و اگر تب باشد مرطوب
سکنکین ساده دهند با آب انار ترش و شیرین
و در آب زن نشستن نافع بود که در وی دو وقیه
آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی و نم درم بود
نان حل کرده باشند زردی فرود آرد و خاصه اگر
هم در آب زن بول کنند و یک استیر برک چغندر
خشک کوفته و پنجه اندر جلاب یا اندر ماء العسل
بدهند و اگر یک درم رونا پس کوفته و پنجه باز

خایه مرغ پنجه شست یا چهار درم پرسیاوشان
 اندر طبیح اینسون بدمنذیر قان فرود آرد
یرقان پسیاه غذا و نذیر قان پسیاه رک با
 زند از دست چپ یا ایسم و استفرغ باء اجین
 کند و تدبیر کشدن سده کند و استفرغ سودا
 باید کرد **باب پانزدهم اندر انواع استسقا**
 استسقا نوع بود لخی و سبب آن ماده بلغمی باشد
 که با خون اندر ریه رکها بگردد و **طبیعی** سبب آن
 ماده یا دناک باشد که اندر ریه احشا بماند و **زرقی**
 و سبب آن ماده آبناک باشد که اندر فضای شکم
 گرد آید و اصل همه نقصان صفت و تباری
 استسقا آب خواستن است و سبب آب خواستن
 ضعیفی جگر باشد بدان سبب که آب بدور رسد از
 خویشتن دفع نتواند کردن و فرستادن باند ^{ها}

بدان سبب همه تن تشنه ماند و جگر آب خواهد
 لی آنکه جگر را آب حاجت باشد همچون جوع البقر
 که گر پسنکی همه اندامها باشد که طعام خواهد و
 آنکه معده را بطعام حاجت باشد و از بهر آنکه جگر
 ضعیف باشد مر آبی که خورده شود در جگر بماند
 و جگر را سرد کند و آن آب ترشح اندر فصد
 شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه کند و بدان
 سبب علت بشارکت همه احشا مستحکم گردد و
 شرح این بتمام در کتاب ذخیره باید جست **اما**
 استسقا که سبب آن گرمی جگر باشد آن باشد
 که سبب گرمی جگر رطوبتها که اختن گیرند چون
 ادرار بول و عسرق بسیار و اسهال خون بدین
 سبب خشکی تولید کند و سبب خشکی که اختن رطوبت
 اصلی بود که مدد حرارت غریزیست و تحلیل پذیرد

و بدان سبب آن قدر حرارت که باشد ضعیف
کرد و دگرگاه که حرارت غریزی ضعیف شود
بکر ضعیف گردد و کیموس پس را خون نتواند
کردن با پستقا داد کند علامتهاش آینه چمن
طعام و شراب بهم باشد اما علامت زرقی است
که شکم گران باشد و بلبس چون مشک پر آب باشد
و علامت طبعی است که ناف پرون آید و شکم
بدان گران نباشد و بلبس همچون مشک پر باد باشد
و اگر دست بروی زنی آواز طبل آید و علامت
لحمی است که اندامها آما پسیده شود و سر کجا که
انگشت بر نمی و اعتقاد کنی در روی نشیند و اثر
آن یک زمان بماند و رنگ روی و اندامها بزرگ
زندگان نماید و بیشترین طبع را نرم دارد اما
علاج زرقی هبتهین علاج تشنگی کشیدن است

و کرسنکی و سر دوسه روز قی منمودن و سر
بامداد ریاضت معتدل و اندر کرم با خشک عرق
آوردن و اندر ریک کرم نشاندن چنانکه سر او
در سایه باشد و تن او در آفتاب و تدبیر ادرار
بول کردن و اندر آب معادن چون کو کرد و
زاج و آب دریا نشاندن و آنجا که آب دریا باشد
نمک در آب افکند و چند روز در آفتاب نهند
بجای آب دریا شود و استغراق حب غاریقون
کنند صفت حب غاریقون بکسیرند غاریقون ده
درم و عصاره غافق و ریوند جینی از سر یکی دو درم
شکر طبر زده درم حب کنند و سر روز یک درم بد
و اگر اسهال بسیار کرد و باز گیرند و شیر اشتر
اعرابی با اندکی بولش نافع بود و آنجا که اشتر اعرا
نباشد شتر را بعلف نهند و آرد جو خمیر کرده با تخم

کرفس و تخم بادیان در وی سرشته بدمنند تا شیر او
نیک شود و طعام نخود آب یا نانی که خمیر او نیک
خوابسته بود و بریان کرده و اندر خمیر نان تخم کرفس
و تخم بادیان و نانخواه سرشته هر روز مقدار ده
اسپهر در نخود آب ژبد کنند و باروغن شیرج
یا روغن بادام یا روغن نستق و ترب خام و
پخته سود دارد و خام نافع تر بود چند آنکه بخورد
و اگر چهار از گوشت صبر نکند گوشت تذرو و
کنجشک و کبک بریان کرده و منند یا بنخود آب پخته
و اگر بضرورت آب و منند با اندکی شراب صرف
بیا میزند یا آب انار و منند با اندکی شراب
صرف و اگر حرارت و تب نباشد هر با مداد
آب برک ترب و برک کرفس و برک کشیه کوفته
و فشارده و جو شائیده و کت برداشته و پالوده

با اندکی شکر و منند نافع بود **علاج طبعی شکم را**
تنگید کرم دارند بسوی پس کرم و نمک کرم و ارز
و مانند آن و پوست سمور و رو باه بر شکم پوشیده
دارند و ماء الاصول و منند با میمون قنداذ بقون
و پیوسته زیره و کندر و می خایید و طعام نخود آب
خورند **علاج لخمی** قی کردن و ریاضت معتدل و
دماغ را بفرغ غسره و معده را بقی و ایارج فیهرا
پاک کردن و اندر آب دریا نشاندن و آب
معاون نشاندن **باب شانزدهم اندر**
پیماریهای کرده و مثانه و اعضای تناسلی
اما پس کرم اندر کرده **علامتها** بت کرم لازم و
تشنگی و کرائی اندر کرده و دشواری کردیدن
از بیلو بیلو و باشد که غشیان رنجه دارد و باشد
که زبان پیاده شود **علاج** ضد باسیلق کردن

و کشکاب بار و غن بادام و شکر و کم خوردن
آب و حقنه نرم بکار داشتن و خیار جنبه اندر
آب کاپسی دادن یا اندر ماء ابجین **اما پس**
سر د اندر کرده علامت آن تشنگی کتر باشد و
کرانی بیشتر باشد و کسلانی و علامتهای بلغم نیز
ظاهر باشد **علاج** قی نسر مودن و شراب تین
و کلنگین دادن و حقنه از خشک و برک کرنب
و برک چغندر و برک خطمی و سپوس مضروب
و انجیر بستی و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه
و بابونج و روغن کبچد ساختن و ضمادی از تخم
کتان و حلبه و تخم خطمی و شبت و بابونج و علك
البطم ساختن و آن موضع را به پیه مرغ و پیه بط
و مغز ساق کاه و کد اخته و اندکی مقل در وی حل
کرده می مالند و طعام سپوساب با عسل و روغن

بادام خوردن بول خون و سورش **تضیب** بت
آب تا ختن **علامتها** آنچه از کلیه بود خون ببول
آیند بنویسکن فروده باشد و پاره پاره آید و
از عشیان خالی نباشد و اندر نواحی کلیه آلی باشد
یا آلی باشد در میان پشت و بر آنها فرو آید
و کاسی بماند و دو کتف بر آید و اگر از مثانه با
خونی که ببول آید رقیق باشد و خلیدن و
سوزش در مثانه بود **علاج** فصد با پسلیق و
از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش پرینه
کردن و کشکاب و شراب نبش و شراب فحس
خوردن و اگر ببول خون حرارت و سوزش
نباشد بکسیرند فطر اسالیون و تخم کرفس و اینس
فوفه مو و را پس تخم خیار با درنگ تخم کد و تخم
خربزه بکوبند بمیفتج برشند شربتی دو درم

با ماد الشیر یا با ماد العسل میخورند و مغز جلعوزه
و مغز تخم خیار و خرزهره را پستار است بگویند
و اندر میفنج برشته و بکاری دارند سوزش را
و قروح را سود دارد و خون آمدن را قرص کبریا
باز دارد و اقراص کاکج قروح و سوزش را
سود دارد و نخت اقراص از قزبا دین ذخیره
باید جست **سلس البول** این علیت که بی خوا
مردم بول می آید **سبب آن** سردی مزاج و پستی
مشان باشد **علاج** اول قی باید کردن و در آب
کو کر نشستن و روغن سداب و روغن فرفریون
مالیدن و مشرویطو پس و سحر بنیابند حاجت
خورند و ماسک البول بکار داشتن **صفت ماسک**
البول بکیرند کند رو و جب الایس و تخم محلب
مقشر و سعد و سورنجان و قرفه و ریح و راسین

مساوی کوفته و پنجه اندر میفنج برشته بامداد
و شب منکام بکار دارند شربت سی درم باشد
و گوشت رو باه بریان کرده بخاصیت نافع باشد
و یا نیطس این علیت که مردم از آب صبر نتوانند
کردن و در حال که آب خورند رو و بیرون آید
رنک ناکر داند **سبب** این علت کرم شدن
مزاج کلیه باشد **علاج** آب انار و آب تخم خرفه
و شراب عذره و کشتاب همه بروغن برچکانند
یا با قتر اص کل دهند و هر شب بوقت خواب
دو درم آبغول اندر خیار ترش با شکر و سرکه
و کلاب در روغن کل اندر موضع کلیه مالیدن
و ضمادی از محلب و پست جو و آب برک بیدرت
و برک مورد تر کوفته بر نهادن و اگر برکها نباشد
صندل پسرخ و سپید و اندکی کافور با کلاب

سودده و قطع سر که بر چکانیده طلی کنند و طعام
و دغ ترش و مزوره کاش بمش با اسفناخ
و کشکاب و مزوره نیش و غوره و سیب ترش
و زردالو و خرما می سندی و طفیل اندر آب غوره
نافع بود **عسر البول** باز گرفتن بول را **عسر** گویند
و دشوار آمدن آن را **عسر** گویند و سبب او
زخمی باشد یا سقطه یا ضعیفی قوت دافعه یا باد
غلظت یا چیزی اندر مجرای بول گرفته شود چون
سنگ یا خون پیورده شود **علاج** اگر سبب
زخمی و سقطی باشد رک با سلیق زنند و در آب
فاتر نشاند و روغن کل مالند و اگر حرارتی باشد
آب عنب الثعلب و آب تخم خرفه و منند و بجهت نرم
استفراغ کنند و اگر پسنگی اندر مجرای بول مانده
بود **علاج** سنگ شانه یاد کردیم و اگر خون فشرده

مانده باشد شب بینی در سر که سر خار کست کیشنا
روز و پالانید و از آن پسر که بکنجین سازند و
سر با مدادی دهند و دارو مای که سنگ شانه را
بریزانند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ باشد
ماء الاصول دهند بار و غن بید انجیر یا بار و غن
با دام تلخ و اگر ضعیفی قوت دافعه باشد در آب
گوگرد نشاند و بوره ارمنی در وی حل کنند و
با حلیل اندر چکانند و زمره کاد و زمره بز و
نمک آب تلخ آنچه حاضر باشد اندر چکانند و پیش
که اندر جامه مردم تولد کند با حلیل اندر نهند
بول کث شده شود **سنگ و ریک که اندر شانه**
تولد کند علامت آن در رنگ قاروره بدید
آید و اندر بن قاروره رسوب کند و مجرای بول
را بنخرانده کرانی کند و آب تا حتن زود نقصان

کند آنچه از کلیه بود بول زرد باشد و آنچه از مشانه
بود بول سپید باشد یا خاکستری کون **علاج**
اندر آب زن فاتری نشاند و مکاه و مشانه
کرشوم چرب میکشد و یا بر دغن شبت و از طعامها
خلیطه پرینه کنند و تخم بادیان و تخم کرفس و
تخم خیار و خیار با درنگ و خربزه و حجر الیهود و حب
القلت میدهند و همچون عقرب مقدار دو دانگ
اندر آب تخمها و آب ترب کوفته و فشارده
مقدار ده درم با ده درم شیر تازه آینهخته سه روز
بدهند مشانه را از ریگ پاک کند **جرب مشانه**
بیرون آمدن بول با دغده بود و رسوبش
چگون پسوس بود **علاج** روغن بادام خوردن و
دشیر آشامیدن و اسهید با نمای چرب خوردن و
شوربای مرغ فربه سود دارد و لعاب دانه آبی

و شیر زنان و روغن کل خفته کردن و با حبیل
در چکانیدن نافع باشد **فشتق** علامتش سرکاه
که بخسید یا به پشت باز خسید باز بجای شود و قرا
کند روده سرد و آمده باشد و اگر بی تسراقر
باز شود آن پیه که از اثرش کوبند فرو داده
باشد **علاج** از حرکتها و از کارهای سخت پرهیز
کند خاصه از پس طعام و آواز بلند نگشند و چیزی
کران برندارند و آن موضع را بسته دارند و
اگر دشوار بجای باز شود این ضماوی بر نهند
بکینند جوز سرد و مازو و سعد و نار پوست
و مرزنگوش و کند رو و ناختواه و سریش از
هر یکی متساوی کوفته و ریخته اندر سریشیم ماسی میکنند
و بر پینه که من طلا کنند و بکندارند تا خشک شود و
خود بیفتد و دیگر باره می نهند و از طعامهای بادناک

و تر و میوه تر پرینه کنند و کمونی بکار دارد
آمالیس قضیب و خایه علاج اگر حرارتی باشد
رک با سلیق بزنند و آرد و جو و آب کشیده و آب
کاسنی بر می نهند و اگر حراتی نباشد و صلب بود
آرد با قلی و حلبه و بابونه و پیمرغ و پیه بپازند
میخج چون خبیص کنند و بر نهند و اکیلل الملک
و آرد کنند و زرده خایه اندر میخج خبیص کنند و بر
نهند و ضماد پاک اندر کتاب ذخیره اندر علاج
آمالیس پستان یاد کرده آمده است بکار دارند
که نافع است **ریش قضیب و خایه** علاج آن است
کنند و رک با سلیق بزنند و از طعامهای تیز
پرینه کنند و صبر و کندر و دغزروت و کلنا رو
مردانک بسایند و بروی پراکنند نافع باشد
خارش قضیب و خایه علاج آن قی کردن و ضد

باسلیق باید کرد و از جیزهای تیز پرینه
کردن و بر رانها حجامت کردن یا دیوچه ^{افکنند}
و اشنان بر که تر کنند و سه روز در کر مابه بدان
می شویند و اگر بیوز اندر و غن کل با سپیده خات
طلی میکنند **افزون شدن مذی و ودی** بگیرند
فرسیون و جذبه پسته و سعد و عاتر قرحا
و قسط و دار پیل کوفته و بخیته اجز امتساوی الون
و اندکی شک تنقی سوده بروغن سداب اندر
کنند و بر زمار و خایه و حوال آن می مالند و از
طعامها که تری نسند باید پرینه کنند و کمونی و دوا
المشک بکار دارند **ضعیفی قوت با شرت** مردم
محور سرچند که داروهای گرم بیشتر خوردند اندر
کار ضعیف تر باشند لیکن از دوغ ترشش و
جغرات تازه و امرو و دونه و خام سیوت کرده

کرده خورند تا کوزه قوی گردد و قوت تمام
 حاصل آید و بعضی باشند که از بوی کافور و
 تخم خرفه چندان قوت گیرند که عجب دارند و قلیه
 ز کسی که در وی کز بسیار باشد و با قلی و اندکی
 زنجبیل خذا و نذ مزاج معتدل را سود دارد و مگر
 و بهر دو را قی کردن و نیم درم انگزد اندر پنج روز
 غایه مرغ نیمه شست سود دارد و تمامی این باب از
 کتاب ذخیره باید جست **باب مفیدم اندر بسیار**
زنان بسیار رفتن خون حیض سبب آن بسیار
 خون بود اندر تن یا گرمی و تبیزی خون یا قرحه
 باشد اندر رحم **علاج** آنجا از بسیاری خون باشد
 مضد کنند و طعام از ساق و ناردان و عدس
 و پانجه بره و کوساله و اقراص کهر با خورند و
 پشم پاره بابت مازو تر کنند و به سرمه بیا لایند و بر

و آنچه از گرمی و تبیزی خون باشد تن ضعیف
 بود و خون رقیق باشد **علاج** تسکین حرارت بکند
 و شربتهای خشک و غذاهای غلیظ از عدس و پانجه
 و مانند آن و آنچه از قرحه باشد رک با سلیق
 زنت و باده العسل میثوبند و به طینج حله و اقراص
 کاکج و بنادق البر و ربکا رد دارند و در آب کوکب
 نشیند سود دارد **باز ایستادن حیض بی وقت**
 اسباب آن از کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی
 و سردی خون باشد از فری با فراط **اما علا**
 کمی خون آنست که پیش از آن استغما بود و با
 چون رعان و عرق آمدن بسیار و مانند این
 و لاغری شدن تن و زرد گشتن رنگ روی و لبها
علاج اندر آب زن نشستن هر روز یک زمان
 و طعامهای معتدل و قوی دهند چون ماء اللحم و زرد

خایه نیمبرشت و شادکامی کنند و آنچه از سردی
و غلیظی وزن باشد **علامت آن** آنست که اندامها
بلیس سرد باشد و سر بهی از پیه بودن از کشت
علاج غذای گرم و لطیف و اندک خوردن و
ریاضت معتدل کردن و بجزینا و کمونی و فلاغلی و
معمون الوج بکار داشتن و اندر طامها زیره و
ناخواه و انکثره و انکده ان و دارچینی بکار داشتن
احتیاق رحم سبب این علت نایافتن مرد بود
علامت چون صرع بولیکن در صرع کنگ و
تشنج و اضطراب باشد و با این علت نباشد
علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندش
و پیل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه
و صندل سوود دارد **رحم** عالی باشد چون
حال آپستی علامتهای آن ریح نباشد **علاج**

ماء الاصول بار و غن با دام تلخ و روغن بیدانجیر
و استغراغ با یاربج فسیق با خار یقون ترکیب
کرده و بجز منتن و مانند ان **حمل نایافتن** آنچه
از جانب زن باشد **سبب** فربهی با فساد ط و غلبه
سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا باد
غلیظ **علاج** ماء الاصول دمنند بار و غن با دام تلخ
و روغن پیدانجیر و استغراغ کتد بجز بکینج و حب
منتن و دوا المشک دمنند و پاره پشم بر و غن بلسان
ترکتند و بغالیله بیا لایند و برگیرند و غذا
نخوداب و قلیه خشک با توایل بکار دارند
آنچه از گرمی و خشکی مزاج بود **علاج** کشکاب
بار و غن با دام شیرین دمنند و آب تخم خرفه
و آب انار و لعاب بزر قطونا و شکر میدمنند
غذا قلیه خیار و اسفناخ و مانند آن خوردند سود دارد

دشواری زادن چون وقت حمل نزدیک آید
هر روز در کر مایه دهند و پشت و شکم بر روغن بادام
و روغن بنفشه می مالند و شور با مای چرب خوردند
در حال زادن خست را و حلیه بخوشانند و صدم
آب آن بار و روغن بادام شیرین بتغاریق بدو
میدهند و یکشال غالیه با شراب ریگانی بدهند
و عطسه آرند بکندش و پیل و بینی بکسند تا
عطسه باز گردد و قوت فرو سوی کند **و اگر شبیه تا**
یا بچه بمیرد بکسند و بیزد و کو کرد و جا و شیر
مساوی و بزمره کا و برشند و در زیر اندود کنند
چنانکه رسمت بچه مرده و همیشه جدا گردد **اما پس**
و ریش رحم علاج این همچون علاج قرحه باشد یا
کم شدن شیر اگر چه شیر و منی و خون هر سه مختل
بصورت و تولد هر یک در عضوی دیگر است

اما اسباب بیش و کمی هر سه یکسانست هرگاه
که غذا اندر کمیت و کیفیت معتدل بود و مزاج جگر
معتدل باشد خون تمام و نیک تولد کند از هر
انکه شیر و منی از خون متولد باشد پس هرگاه
که شیر اندک باشد از غذا بصلاح باید آورد و
تدبیر باز آوردن مزاج جگر باید کرد و غذاها
موافق نسودن **اما اگر شیر زرد باشد** و رقیق
باشد بکنجین ساده و آب انار ترش و شیرین
و آب تخم خرفه باید داد و طعام از گوشت بزغال
و کوساله و مرغ مخصوص و زیره با و مانند آن دهند
و اگر شیر غلیظ باشد بکنجین بزوری دهند و مایه
شور و طعام نخود آب و آب گامه و ترب و مانند آن
و اگر شیر اندک باشد کشکاب دهند بار و روغن بادام
و برنج بشیر و شور با بشلم و کرز و اسفناخ و مانند آن

و کجند آپس کرده در شراب ریجانی ببالند و بیالانند
و آن شراب بدست و پستان کوفتند و بز خوردن
شیر بنفشه آید اما **پس پستان** علامت کرمی و پیری
چندین جا کشته شده است اما **پس کرم** اول رک
بپسلیق زنند و سر که بآب کرم بیا میزنند و تکمید
کنند و کجینجی و روغن کل و آرد با قلابا بمشند
و ضماد کنند اما **پس سر** د با بونج کوفته و پنجه اندر
آب بادیان و آب کرفس برشند و ضماد کنند
نافع باشد **باب** مجدد سم اندر اوجاع **مفصل**
اوجاع مفاصل و تقریس کرم را سبب ضعیفی
عضو درد مند باشد و پیاری ماده و تنگی منفذ
علامت اگر ماده کرم باشد و موضع وجع سرخ
بود رک باید زد لیکن در اوجاع مفاصل رک
اکل زنند از مرد و دست و اندر تقریس و

و در اندامهای سرد و سوی رک با پسلیق
زنند از اینجا نب که درد باشد و شربت های خنک
و منند و بمسمل دفع توان کردن کاسی که اندر
قاروره نضج بدید آید و موضع درد مند اندر آب
کرم یا فاتر یا ساتر میزنند تا دردی آید و
داروی مسهل با سور بنجان و پسنای مکی و قطور
و مند مرسه با آنچه مشاده واجب کنند اما **خارج**
سور بنجان آنست که خلط پسر در ابا سها از منفذ
دفع کنند و منفذ را را در کهارا قوت دهد تا
دیگر خلط در آن منفذ ناکذر شوند و بمنافصل
باز شوند ریخت و بیشتر دارو ها اگر چه خلط را دفع
کنند اما منفذ را کثاده بگذارند تا دیگر خلط بجای
باز شوند لیکن سور بنجان بر خلاف آن دارد
باشد لیکن معده را زیان دارد و آنرا باد دارد

که معده را قوت دهد بکار باید داشت چون
زیره و زنجبیل پل و صبر و با ستمو نیا باید
تا اسهال بقوت باشد و بسیار خوردن سوراخ
عضله را سخت کند بدین سبب هرگاه که خورد
شود و مفاصل را نرم باید داشتن بموم روغن
و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن و از بس سهل
با درار بول مشغول باید شدن تا مادت از
رگها پاک شود **صفت سهل نافع** سورنجان سفید
یک درم تربد سفید بوف یک درم و نیم زنجبیل و
زیره و ستمو نیا از هر یکی و آنکی پمقل و آنکی حب
کستد چنانکه رسمت این جلد یک شربت باشد
اندر دو و وقیه جلاب بدین **صفت حب دیگر**
سهل سورنجان سفید زرد و تربد از هر یکی چهار
دانگ شحم حنظل ستمو نیا مصطکی اینسون از

مریکی و آنکی و نیم کثیر باید نیم دانگ حب کنند
و بدینند و اگر درد سخت کند و بی آرام باشد
بکیسند زعفران و اینون مساوی الا جزا
و بشیر بسایند و یا موم روغن بسیرشند و بر
جای درد طل کنند و اگر لوبیا در آب بپزند
و بکشند و ضماد کنند تحلیل کند و درویشاند و اما
بنشانند **اد جاع مفاصل سرد و نفوس سرد علا**
عنود در دمندهم رنگ تن باشد و کرانی کنند
علاج اول سیه باید کرد و ماء الاصول دهند
بار و روغن بادام تلخ یا بار و روغن بیدانجه و کلکین
و اسپتفرغ کنند بچسب سورنجان بزرگ و حب
شیطرح و حب منتن و غذا نخورند آب خورند و
این ضماد بر نهند **صفت ضماد** بکیسند حنظل
بشراب صرف و روغن بسایند و طلا کنند

و اگر حاجت باشد اشتق با حنض بایر کتد و کین
کا و نافع است بضماد و مقل و جا و شیر و پیه کدآ
ضمادی محلل است **عرق النساء** علامت آن در
باشد که از پسرین فرآید تا زانوگاه و تقدیم
نمود و در میان خنصر و نصیر **علاج** همچون **علاج**
نقر پس و مفاصل باشد قی کردن و طعام کم خوردن
و از پس طعام حرکت ناکردن و سر بامداد
ریاضت کردن سود دارد و خداوند این را علت
و اوجاع مفاصل و نقر پس انشا ید خوردن سیرا
و سرگاه که شفا یا بند تا چهار فصل سال بروی
نگذرد بسلامت بشراب معاودت نشاید کرد
دوالی این علت رکهارسی غلیظ باشد که بر ساق
بزیاید **سبب** امتلا و سوراخی رکها باشد و طعامها
غلیظ خوردن و از پس طعام زود حرکت کردن

این علت اکثر حالا نرا و پیکا نرا افتد و مانند
این طایفه **علاج** قی نمائید بدار و مایه
که سودا و بلغم را بر آرد و ورک با سلیق بزنند
و استغراغ کنند با آب جبن و بمطبوخ افیتون
و مانند آن کنند و مسدود غنّه ایا رح فیهرا و غار
و افیتون و حجرار منی ترکیب کنند و بدهند
و از پس طعام مسج حرکت نکند **دال النیل**
این علّیت که قدم و ساق پای غلیظ گردد و
همچون ساق پیل لیکن ماده این علت برخلاف
ماده دوالی بود اگر چه سبب هر دو یکی باشد
اما ماده دوالی عفون نباشد بدان سبب متفرج
نشود و ماده این علت از عفونت خالی نباشد
متفرج شود **علاج** همچون **علاج** دوالی باشد
پس از آنکه استغراغها کرده باشند خاکستر چو

کرم و چوب کز و آرد حلیه و سرکین بز و تخم تر
و تخم جیر کوفته و بر وغن زیت سرشته طلا
شفا یابد **مقاله** پیوم اندر انواع تبها
باید دانست که تب حرارت غریبت که در
دل برانسر و زرد و با سوازی که در تجویف است
که طبیبان آن را روح گویند بیا میزد و باغ
در رکها بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود
و همه تن را گرم کند و روح را در شر یا نهام غلظت
و گرم کند تا بدان سبب بدشواری گذر تواند
کرد بدین سبب دل که موضع حرارت غریبت
مبدل حرارت غریب گردد و انواع تبها که از
عقوننت اخلاط باشد چهارست دموی و صفراوی
و بلغمی و پسوداوی لیکن عقوننت اخلاط باندون
رکها باشد یا در بیرون رکها و انواع تبها

مشت گردد و چهار داخل عروق و چهار خارج
عروق عنین گردد و با این همه تبها یک دیگر
ترکیب افتد و انواع آن بسیار شود **حمی** یوم
علامت آن کرانی و تکرر و کسلانی و درد پا چنانکه
در دیگر تبها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی بود
قوی و لازم نباشد **علاج** هرگاه که تب فاطر شود
اندر آخر تب آبزن و گرمایه فوش و آب فاطر
صواب باشد و در فود تدبیر غذا باید کرد و
غذا از فروج و بزغاله و کشک جو و اسفناخ باب
غوره بسیار نذینک بود **تب دق** بسیار باشد
که حمی یوم تب دق باز گردد و نادر باشد که دق
در ابتدا پدید آید **علامت** نبض صلب و دقیق
باشد و ضعیف و متواتر و موضع رک و
حوالی آن گرم تر از جایهای دیگر باشد و بیمار

از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها اندر
گذاشتد و گهنگها بر آید و پینی باریک شود و تازگی
ورنگ زو برود و پوست پیشانی بر آستخوان کشیده
شود و سرگاه که غذا خورده شود حرارت تب
بعد از یک زمان ظاهر شود چون چراغی که در غن
یابد برافروزد و بنض قوی تر شود و این در
ترین نشانه است **علاج** تا قوت بر جای باشد
و آستخوانها بکوبش پوشیده باشد و ذبول
ظاهر نباشد امیدار تر باشد اما موای خانه
و پستر بیمار خنک باید داشت و گرمایه خوش
و آب فاتر و روغن کشایدن و شیر دختران
باشیر خردادن و بر اندامها پوشیدن و تراب
خشمش و کشکاب بار و عن بادام و شکر
دادن و شب لعاب اسفول دادن نافع باشد

و یا از پس او قرص کافور و شراب صندل داند
و کشکابی که در و کدوی تر و سرطان تازه جوشیده
باشد دادن سود دارد و طعاهای پسرد و
تر باید داد چون قلیه کدو و خیار و اسفناخ
و ماسی تازه کوچک و خایه مرغ نیمه شست و فرود
کشک و ماش منقش و پاپیه بکشکاب پنجه و
دوغ تازه و مانند این نافع بود و بنفشه و
برک بیدشته و نیلوفر و کل تازه و شامغم
تازه سرد کرده می بوید و میوه های نرم خوشبو
بویدن و اندوه و خشم از وی دور داشتن
و آب کدو و آب خربزه سدی و آب انار شیرین
بار و عن بادام سر بادامی و مسند نافع بود
تب مطبقة سبب آن عفونت خون باشد یا
کرمی و پیاری خون **علامت** رنگ روی و

چشم سرخ باشد و رکهای برخاسته و طم من
 شیرین و حرارت این تب حرارتی باشد بی
 لذت همچون حرارت کسی که از گرمای برون آید
علاج اول قصد باید کردن و خون بقدر قوت
 بیرون کردن و بعد از چند روز بطبوع سلیده
 استغراغ کردن و پیکین حرارت دادن بکنکین
 ساده **تب حرقه** سبب این تب عفونت صفرای
 سوخته باشد اندر درون رکها و بیرون اندر حوالی
 دل و جگر و نفسم معده یا عفونت بلغم شور که با
 صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبت
 رقیق باشد که با صفرای سوخته بپایند
علامت حرارت این تب لازم باشد و باطن
 سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان
 درشت یا پسیاه یا زرد باشد و روز بخران اندر

آغاز تب فرساکند و اندر آخر عسرق کند **علاج**
 اندر پیکین حرارت مبالغه باید کرد و معوای
 خانه خنک باید داشت و تن بنجامه پوشانیدن
 تا پسیم خنکی بدل میرسد و حرارت تحلیل می
 پذیرد و باندرون باز گردد و پیکین ساده
 و شراب غوره و شراب حاض ترنج و شراب
 صندل و قرص کافور پیکین دادن و بجای
 غذا آب کدو و آب خربزه مندی و آب خیار
 ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر با استفراغ
 حاجت افتد فلوپس خیار جنبه اندر طبع فرمای
 مندی حل کنند و بدست **تب غب خالصه** این
 تب یک روز باشد و یک روز نباشد **علامت**
 درازی مدت تب مفت سبقت باشد و بیشتر
 مدت ده ساعت باشد و کمتر بن چهار ساعت

و سرچ از دوازده ساعت بگذرد از خالصه
دور باشد و اگر تدبیر صواب بود مدت تب
مفت نوبت پیش نباشد و باشد که چهار نوبت
بیش نگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده
یک نوبت پیش ندارد و باقی عسرق و اسهال
بگذرد اما نبض قوی و عظیم و مختلف باشد و قافله
ناری باشد و رقیق بود و حرارت این تب
سوزان تر از دیگر تبها باشد و پیرما که اندر
آغاز تب باشد نیک بلرزاند و زود ساکن
شود و بیاید دانست که سرما در آغاز تب حرارت
باشد که رطوبت بگذارد و بر عضلهها ریزد تا سرما
آن رطوبت محسوس گردد و گریزه بدید آید
علاج سرما داد پکنکین دمنده کرده با شراب
عذره یا شراب ریواج و یا با شراب آلو و

روز نوبت تب در آن حالت که سرما و گریزه
بدید آید پکنکین با آب کرم دمنده باشد که قوی باشد
و ماده صغیر آید و چون تب کاریده شود اندک
کشکاب دمنده و روز دیگر که نوبت تب نباشد
آب انار ترش شیرین دمنده با شحم انار که در میان
پوست باشد بهم کوفته و فشار داده و شکر را فکند
دمنده تا حرارت تسکین کند و سم بقوت شحم و شکر
صغیر را دفع کند یا شراب آلو دمنده یا پکنکین
با آب میوه یا آبنخه یا اندکی خرما می دمنده
یا اندکی فلوپس خیار جنبه یا مقدار پانزده
درم بنفشه پرورده اندر کلاب و پالوده یا
مقدار دو درم بزرقطونا در آب آلو و شکر می دمنده
و نه وره از آب عذره یا از آب آلو سیاه
یا از حسره می دمنده یا از گشته زرد آلو یا از

کشت جو سمه بشیر، مغنیر بادام و اگر بابت
صداعی و تاسه باشد طبع را بجهته نرم باید کرد
پاشیانی از نشسته و شکر و سقونیا سازند و
و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر محرقة باشد
شطر الغیب این تب و تب غب خالص از جمله
تهاست که از ترکیب صفر او بلفم تولد کند
و ازین جمله تب دیگرست که از اغب غیر
خالصه نام نهاده اند **علامت** آنست که ماده
شطر الغیب اگر چه صفر او رطوبت باشد لیکن
به دو بهم آمیخته بنویسد بدین سبب نوبت هر یک
جد باشد از روز که نوبت حرکت صفر باشد
تب کرم تر و آشفته تر آید و روزی که نوبت حرکت
رطوبت باشد تب آسته تر و دراز تر آید و
طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که

تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی و تدبیر ادرار
بول و تدبیر کشتان مسام و عسرق آوردن
و پاک کردن تن از ماده تب نزون از تسکین
حرارت کنند و این تدبیر بحیضهای سبک و لطیف
تر کنند بدان طسری که آسان تر باشد و اسهال
قوی از پس بید آمدن نفع کنند و اندر اعراض
تب نگاه میکنند و بدفع ماده غالب تر میشوند
و اگر حاجت تسکین حرارت بیشتر باشد سککین
ساده دهند و اگر بزوری باید بزور تخم کاسنی
و تخم کشوث و تخم کاسنی کنند و با خر تخم
خیار و خیار با هر یک دهند و اگر براندن رطوبت
حاجت بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر کشکاب
نخود و تخم بادیان و سفته و زوفای خشک
و نفع و پسین و پودنه آنچه در روز باشد و نکند

و پیش از کشکاب سکنجین ساده دهند با سکنجین
بزوری و ترتیب شربت با بر طیب باشد چنانکه میداند
می نهند و می کاهاند و سرگاه که نفع بدید آید
تدبیر استغراق کند بر نق و کلشکر که اخته . ما
سکنجین آمیخته موافق باشد و شراب استنین
موافق باشد و صواب و نیم درم تربد و نیم درم
غار یقون و نیم دانگ سقونیاندر شراب کلشکر
یا کلشکر سرشته سهل لطیف باشد و اگر با سقونیان
قوی تر حاجت آید همچون خیار جنبه دهند و از پس
استغراق قرص کل دهند **صفت قرص کل**
بگیرند کل سرخ ده درم سبیل سه درم اصل سوس
نخ درم تخم خیار مقشر تخم کاشنی از هر یکی چهار
درم شربت یک مثقال با کلشکر نافع باشد
بتهای بلغمی سرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت

طبیعی اثر کند عفونت اندر وی بدید آید تب
بلغمی تولد کند **علامت آن** پسر ما و لرزه قوی تر
باشد و پاینده تر باشد از پسرهای دیگر تنها و
بیمار چنان پندارند که در میان نخ است و این
نوع پسر ما از بلغم زجاجی تولد کند و طعم هین
ناخوش و فم معده ضعیف و شتوت طعام بطل
باشد و تاسه و غشیان بسیار افتد و نبض ضعیف
و صغیر و متفاوت باشد و قاروره پدید آید
باشد و باخ سرخ نیز شود **علاج** مدت یک
هفته سکنجین عسل دهند و کشکاب که در وی
تخم بادیان و نخود پخته باشند بماء العسل که در وی
رؤفا باشد و از پس یک هفته قی فرمایند
خاصه اندر آغاز تب و قی بسکنجین عسل و آب
کرم کنند و از پس قی کلشکر دهند یا مصیطکی و

و اینون و طبع را نرم کند بکلیشکر سهلی دود درم
 کلیشکر با سی درم سبکبکین بایزند و به سمند و ترب
 و مصطکی و زنجیل کوفته و اگر شکر جند وزن هر سه
 بود شربت از یک شقال تا دو شقال سودمند
 و طبع را نرم کند و تبهای بلغمی بعضی باشد که بی
 لرزه بود و کپ ریدن آن نیک ظاهر نباشد
 و مانند تب دق بود اندر علاج این بشر تبها پز
 و لطیف کنند چندان دلیبری نشاید کردن
 که اندر تب بلغمی ثابت کنند از بهر آنکه پیم باشد که
 ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام تولد
 کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف
 باشد و صواب آن باشد که کلیشکر با کل الکین
 ساده نکذارند یا سبکبکین که در وی نخ با دیان
 اندر وی پخته باشند و این تصرف بحکم مشاهد

توان کرد و **بقراط** چنین گفته است که الحی
 فی المشایخ لینه و لا یغیر فیهم بزیا دة الحی و لینهما
 و لا تقدم علی التسخن الا بعد الاحتیاط و التثبت
 و اگر دماغ قوی باشد استسراغ بشم حنظل باید کرد
 و ما و الاصول و سپس استسراغ قرص کل دادن
تب ریح روز نوبت از طعام و شراب باز
 ایستد خاصه از آب سرد و اگر در ابتدا قوی توان
 کرد صواب باشد و غذا شور یا دهند و گوشت
 کوسفند پخته با نخود و شبت و روز دیگر که بعد از
 نوبت خواهد بود نخود آب دهند یا زیره با برو
 کا و یا بروغن بادام یا بخورده مرغ خانگی و اندر
 دو روز که نوبت نباشد یا مدادان کلیشکر با
 سبکبکین می دهند و بعد از آن پخته ساعت
 کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نفع برید نیاید

استغراق قوی نکند و تدبیرهای دیگر همچون
تب یلغی و بتهای خمیس و سدیس و سبع و غیر
آن هم برین قیاس باشد **آبله** و **حصیه** باید
دانست که آبله و حصیه هر دو از یک جنس باشند
و هر دو از جوشیدن خون باشند لیکن
ماده آبله خونی باشد کرم و بسیار و میل تیزی
دارد و ماده حصیه خونی باشد صغراوی و اندک
میل بکرمی و خشکی دارد و بدین سبب باشد که
بثرهای حصیه کوچک باشد و از پوست پر
داشته نیست از هر آنکه حصیه از خونی تباها
باشد کشنده تر است و جوشیدن خون اندر
تن مردم آنچه طبیعی باشد خون کودکان باشد
از هر آنکه خون کودکان خاست همچون شیر
انگور و خون جوانان همچون شیر پنجه در

رسیده است و خون پیران همچون شیر
که قوتش رفته باشد و پسر که خواهد گشت پس
همچنانکه شیر خام بطمع خود بخورد و گف از
وی جدا شود خون کودک بخورد و قوام دیگر
کسیرد و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندان
شیر بکنند و دندان قوی تر بر آید و اجبت که
خون اندر تن کودک بخورد و فصله غذای اول
که از خون حیض یافته باشد از خون ایشان
جدا شود و بدین سبب کودک نباشد که بر تن او
آبله بر نیاید از هر آنکه مزاجها و ترتیبها و مواعدا
یکسان نیست بدین سبب بعضی را دیرتر و کمتر
آید و بعضی را زودتر و بیشتر و بعضی را بسلا
و بعضی را خطرناک تر و برین قیاس طبیعت را
واجب میکنند که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی

که بکودکی بر نیارده باشد و اگر بر آورده بود
انذک بر آورده باشد یا مزاج کرم و تر بود یا
غذای کرم و تربس یا خورد تا خون او بر ط
آمیخته شود و در بزرگی نیز بر آرد و هر چه ازین
نوع باشد جوشیدن خون او عارضی بود و مرم
پیر را آبله بر نیاید مگر وقتی که سوابد باشد و
اکثر آن شهر بر آورند **علامت** تب آبله با تاسه
عظیم باشد و باد و پشت و درد سر و کرانی مه
تن و پستی و ماندگی و ترسیدن در خواب و
سرخ چشم و دمه و خارش بینی و بعضی را
سرفه و درد کلو و تکی نفس و کز فکی آواز بید
آید و آبله سرخ یا سپید یازد و انذک بر آوردن
و پر اکنده امیدارند باشد خاصه آنچه بزودی
و تمامی بیرون آید و زود پخته شود و آنچه در هم پخته

باشد یا چهل و یا سیاه بود و بر پینه و شکم
بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود
خطرناک باشد و اگر سخت آبله بیرون آید
پس تب آید سخت بد باشد و اگر تب کساره
نشود پس از آنکه آبله بر آید سم بد باشد
علاج چون در شهری آبله بسیار آید کسانی را
که آبله بر نیامده باشد غصه کنند یا حجامت
از گوشت و از شیرینی و از چیزهای کرم پر
باید کرد و آب میوه با طبع فرو آوردن و
چون آبله بید آید سوای خانه معتدل دارند
و تن را بجامه پوشید و دارند و جرعه جرعه
آب میدهند و صندل و کافور می بویانند و
سرکه و کلاب به بینی بر می کشند و آب کشیده
و نیتع ساق با عصاره شم انار ترش یا مازو

و کلاب سوده با سرمه اندر چشم چکانند و غذا
پست جو یا پست غدیر یا میخته اندر آب انار
ترش یا آب غوره یا اندکی شکر و کشکاب
و حدیس نقشه دهند و غذاوند **صبر** را شربت
ایسغول و لعاب دانه آبی و کشکاب رقیق
و آب کدو و آب خربزه مندی و آب تخم خرفه
یا آب غوره و آب ریوج و آب انار ترش
موافق باشد و الله اعلم **مقاله چهارم**
اندر آما سها و ریشها اما پس کرم علامت
لون پسرخ باشد و با ضربان و سوزش بود
علاج قصد و حجامت و استفرغ بطبیوخ ملیده
زرد یا باد الفواکه یا با قسراص نفیسه و **طلی**
در اول صندل سرخ و سپید و فوفل و آب عنب
الشلب و در میان شیا فامیشا و خضخض و زعفران

دم اندر آب کشیز تر و با خرد و جو یا آب کشیز تر
و اگر تر پسند که صلب شود کشیز تر بگویند و بارغن
کل بسایند و ندم همه و **طلی** کنند و اگر سبب آماس
زخمی یا سقطه باشد صندل سرخ و زعفران
برابر یا آب کشیز تر سوده و طلا کنند و چشم پاره برغن
تر کنند و برنهند در و بنشانند **اما پس** سرد علامت
کرم نباشد و مع شک اندام باشد و کوانی کند
علاج شب یعنی اندر پسند که حل کنند و با پیچ بپزند
و بر و غن و نمک بالند و پنبه یا آب خاکستر چوب
یا خاکستر چوب بلوط تر کنند و برنهند و به بندند
و اگر حاجت آید با پستفرغ بلغم کنند **پسرطان**
علاج این علت یخون علاج طلخو لیاست و آنچه
طلی باید کردن بهترین آنست که صبر و اسفنداج
با کشیز تر بسایند و در ماون سرب و طلی کنند

پیوسته تا مدتی بکند از دبی رنج **خنازیر** علاج
 است فراغ بلغم و پرمی کند از طلعهای غلیظ
 و بسیار و مرهم داخلیون بر می نهند **طاعون**
 آماسی باشد پسند یا سپیاه یا نفش یا سرخ
 یا سوزش صعب و جفکان و غشی و منش کشش
علاج اول دل را بشراب صندل و قرص کافور
 و شراب حاض ترنج قوت دهند چنانکه در
 علاج دل کرم یا و کرمه آمدست و آن موضع را
 بیازند و اندکی خون بچکه بکشند و بیج طلای سرد
 بکار ندارند **دخس** این ملهاسی باشد که در
 بن ناخن برید آید **علاج** تحت مضد باید کرد
 و بزرالنج و افیون و بزر قطن و ناسه که سوده طلای
 کنند و غرقه بآب تر کنند و بر پیر آن نهند و
 مر ساحت تر میکند و بازمی پوشند و اگر همه روز

آن انگشت در آب سرد می نهند صواب باشد
 و اگر ساکن نشود انگشت در روغن کرم کرده نهند
دل علاج حجامت و مضد کنند و استغراق بطبخ
 عسلید زرد و نخست چیزی که بر نهند بزر قطن و ناسه
 بسر که تر کرده و از پس سه روز نان خشک را
 دوغ بپزند و بر نهند و خردل با انجیر بکوبند و با
 روغن تخم کتان بر نهند و تخم کتان سوده با خیر
 و تخم مرو و پسد کین کبوتر برشند و بر نهند
 پنجه گرداند **شیری** این علت از بیماری خون
 صفراوی باشد یا از بلغم شود **علامت آن**
 آنچه از خون باشد حرکت آن بروز باشد و
 سرخ باشد و آنچه بلغمی بود حرکت آن بیشتری
 شب باشد و هم رنگ تن بود **علاج** آنچه سرخ
 باشد بآب غوره طلی کنند و آب غوره خورند

چون ساکن کرد در کاکل زند و طبع را
بآب میوه نازم کنند و فرمای سندی و دودغ
و آب انار ترش و قرص کافور سود دارد و
اگر مدت آن دراز گردد و درم مبلبله زرد
و درم ایارج فیقر ایکبکین برشند و بند
و بلغمی را نخت رک زنت پس کلشکر مهمل و بند
و ایارج فسیق ابا ترید و غاریقون و نمک سندی
و افیمون و سم منطل ترکیب کنند و بدمنند و
کرمانه سود دارد **جمره و نخله و آتش پارسی**
و کاور سه این همه از جلد بشرات و آماس
کرم باشد **اما نخله** بثرهای خورد باشد در سم
پوسته میگرد و پهن بازی شود و با سوز
و غارش باشد **سمون** سوزش کزیدن
مورد بعضی باشد که یک بثره باشد و بعضی با

بشرات باشد چون **لول و حمزه** بثراتی بود
کرم و سوزان زرد و پیسپاه شود و تری کتر دارد
و آتش فارسی بثراتی باشد پر آب رقیق و با
غارش و سوزش صعب و کاور سه بثراتی
باشد خورد و میل بصلابت دارد زیرا که ماده
غلظه باشد بلغمی **علاج همه** با یکدیگر نزدیکیست اول
تیکین صفر کنند بآب غوره و آب انار و مانند
آن پس فصد کنند و بعد از آن بمطبوخ مبلبله
زرد یا با و الرمانین استفرغ کنند و صندل و
فوسل و شیاف مامیثا و اسفیداج از زیر کل
ارمنی بآب کشنیز تر و آب کاپنی و آب عنب
الشلب طلی میکشد و با کلاب و اندکی سرکه
طلی کنند و جمره را پس از استفرغ فصد کنند
و انار ترش در سرکه بپزند و بیایند و طلی کنند

و اندر شبان روزی سه نوبت تازه کنند و
کا و رسه را بهین ترتیب علاج باید کرد لیکن
استفراغ بمطبوخ ملبله و ترید و اقیتمون باید کرد
کر و خارشش گرم خشک باشد و هم تر **علاج**
کر مابنه پی در پی و باب چند رشتن و آرد نخود
و استفراغ بامه اجین و بکیرند تخم ریواج و مغز
رز دالوی تلخ از سه کی ده درم و نمک و سیاه
کشته از هر یکی یک درم کوفته و بنجته با سرکه بپزند
یا بکنجد آیس کرده بپزند و اندر کر مابنه طلا کنند
سه روز **کر تر** اول ضد کنند و بطبخ شامه **استفراغ**
کنند و بکیر کنندش و زراوند طویل دو درم
خشت الفغه شازده درم زرده چوبه سه درم
سیاه کشته یک درم بکوبند و سرکه تر کنند و برو
کل بپزند در کر مابنه یا در آفتاب طلی کنند

۱۵۹
سفن و شیرینه اگر سغه خشک باشد رک
پس کوشش زنند و آن خون در وی مالند پس
مرهم پسرخ طلا کنند و رک قیال زنند و بکیر
حجامت کنند و بکیرند کثیر خشک سوخته
و سفال تنور کهن و حنانه بهم بکوبند با سرکه
و روغن کل طلی کنند و اگر تر باشد ضد کنند
یا حجامت و استفراغ کنند بمطبوخ ملبله و حب
قویا و بکیرند روی سوخته و قنبیل و مر
از سه یک بکیرم بکوبند و بپزند و روغن کل
طلا کنند **قویا** اگر سخت قوی باشد استفراغ کنند
بمطبوخ اقیتمون یا بامه اجین و بکیرند مازوی
ناشعه اندر پسرکه و بول کا و بپزند تا مازو نرم
شود و بسایند و طلا کنند **سوختن آتش** در حال
سپید و خایه مرغ بار و روغن کل طلا کنند پس مرهم

اسفیداج ارزیر و مرداسنک زرد از سر یکی سه دم
صبر یک درم زراوند طویل دو درم باموم روغن
کل بر شند و طلی کنند **ریش بلخی** علاج فصد و
استغراغ صفرا و شراب عذره و شراب زرسنگ
و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور
تسکین حرارت کنند و به رسم اسفیداج طلی میکنند
ریشهای پلید علاج دردی روغن زیت و شب
یمنی و ابکین از سر یک جزوی مرسم سازند و طلی
میکند و یکسند مس سوخته و نمک اندرانی و
ریباج اجزای مساوی و از روغن مورد و موم روغن
سازند و بهم بر شند و طلا کنند **علاج جراحت**
مرجاحتی که تازه باشد و راست افتاده باشد
اولیتر آنست که مردوب او فرا هم گیرند
و نکذارند که چیزی در میان جراحت افتد و خشک

ببندند و اگر جراحت ناموار باشد دراز
بشکافند و راست کنند پس علاج کنند و از دارو
تر دور دارند و در زور بکار دارند **صفت در زور**
اسفیداج ارزیر و مرداسنک از سر یکی جزوی
و مرو مار و از سر یکی نیم جزو بسایند و بکار
دارند و اگر جراحت بر پیر افتاده باشد زراوند
مدح اندر شراب پنجه و خشک کرده و کوفته
و پنجه سود دارد و خمیر خشک کوفته و پنجه
می پر اکند نافع باشد **صفت در وری که خون**
باز دارد صبر یک جزو ز قشور الکندر یک جزو
کنند و یک جزو دم الاخرین و غنر روت از
سر یک نیم جزو بکوبند و به بسیند و بکار دارند
مرکن فرو آب سوخته و ناسوخته خون باز
دارد و بیرون آوردن خار و پیکان که در عضوی **ماند**

زراوند مدح سرج کوفته و با انبکین سرشته
و بنج کی کوفته و با انبکین سرشته خار و پیکان
بیرون آرد **مقاله پنجم اندر شکستگی**
استخوان و بیرون آمدن بند ما هرگاه
که ازین نوع آفتی رسد در حال قصد کنند
اگر مایمی نباشد و اگر مانعی باشد مجبه
بر ابر آن موضع نهند و خون را بدیگر جا
کشند و طبع را بختنه نرم کنند یا با آب میو
و مشرد و دیطو پس دهند با ریوند جینی اندر
جلا ب حل کرده و غذا کشکاب و اسفانا
با روغن با دام خورند اما اگر آلم معده رسد
سکنکین ساده دهند با گلاب و پسند از نه یکی
نیم درم و یکسره ندیب پاک کرده و بکلاب
پخته پنجاه درم و اقا قیا و برک مورد و پسند

هر یکی پنج درم جوز پسرو و زعفران از
هر یک یک درم با آب لسان الحمل برشند
و بر معده نهند و اگر آلم بکسر رسیده باشد
ریوند چینی ده درم رو ناپس ده درم لک
معتول طباشیر از هر یکی پنج درم آرد جو سه
درم زعفران نیم درم کا فور نیم درم با کلاب
و روغن کل برشند و بر جگر نهند و اگر جرا
کمه باشد یکسره ند کل سرخ پنج درم مصطکی و
پسند و دارچینی از هر یک دو درم لاؤن
دو درم لاؤن بر روغن خیری حل کنند یا روغن
یا پسین و دارو ما بدان برشند و بکار دارند
شکستگی و جای بیرون آمدن بند ما علاج کشیدن
چند آنکه بجای باز شود و راست کردن و
بستن بر فوق باید چنانکه دردی عظیم تولد نکند

و آزرده شدن عصبی را بروغن کل چرب
کنند و برک مورد کوفته و پنجه بر روی پراکنند
و به بندند تا سه روز نگشایند و اگر آسیب بر
عصب آمده باشد صمادی بروغن زکریا پس
یا بروغن سوسن برشند اول شراب ترکند
پس بروغن برشند و برنهند و روغن شبت
گرم کرده بروغن بابونه و روغن سداب
گرم کرده پیوسته می چکانند تا شفا یابد و دارد
شکستگی ازین نوع سازند بکشد منافث
و ماش منقش از سر یکی ده درم صبر و مهر و خطی سپید
و اقا قیا از سر یکی پنج درم کل ارمنی بیست درم
همه کوفته و پنجه بسپید و خایه مرغ برشند و
بکار دارند و اگر بجیزی گرم حاجت آید مرزنگوش
و اکلیل ملک و رایسن و برک سر و زیادت

کنند و اگر از پستن دردی فرااید بکشایند و آسایش
دهند و باز بر فوق به بندند **مقتل ششم اندر**
زینت تن و علاج داء الثعلب و برص و بهق و
غیره علاج داء الثعلب یا راج فیقر یا با شحم حنظل
و غاریقون چند کت به بندند و یا بطبع افیتون
استقراغ کنند و یا راج فیقر و بمجون بکار دارند
و خداوند مزاج گرم را اطر فیل کوچک و طبع
ملیده زرد موافق باشد و پنج کبر پیزند و تربید
و یا راج فیقر در وی حل کنند و بدان غرغره
کنند و عاقر قرحا و فرسیون بزمره کاوشند
و طلی کنند و پیاز زکریا لبیدن سود دارد
بمسوسه علاج خطی سوخته و آرد نخود و سرکه تر کنند
و بر موی طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند
و اگر زمره کاوشم حنظل یا این یا رکنده بهتر باشد

علاج در از کردن موی با آب چغندر و آرد نخود
می شویند و صبر اندر برک مورد تر بسایند و طلی
کنند و یک زمان صبر کنند و بشویند و پیوسته موی را
با آمله و ملیده سیاه می شویند و روغن مورد
و روغن آمله بکار دارند **علاج کلف** بمطبوخ
ملیده زرد و افیمون استغراغ کنند و ابراج
فیقر ابرار دارند و زرنج زرد و آب کشنیر ترسایند
و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام و آرد باقلی
و مغز تخم خربزه همه کوفته و پنجه و با آب
معصر سرشته طلی کنند بعد از آنکه رک
قیغال کش ده باشند و از حمام که بیرون آمده
باشند **خضاب** مازو یک رطل در روغن زیت
بریان کنند روی سوخته شب کثیرا از سر یکی باره
درم نمک اندرانی صفت درم همه را

بگویند و همچون کنند با آب کرم خضاب
کنند در شب و بامداد با آب خطمی و چغندر
بشویند **علاج بهق** بمطبوخ ملیده زرد و
افیمون استغراغ کنند و اطریفل کوچک
و همچون بنجاح بکار دارند و بکسیرند تخم ترب
و روغن ناپس و کندش و شیطرح و شحم خنظل
مازیون و حنبرق پیید و خردل و ستمو تیا
مساوی با پسر که طلا کنند اندر کر مایه یا درافا
یا نزد یک آتش **علاج برص** قی کردن و استغراغ
با یایرج لو غا ذیا یا یا یایرج فیقر ایا بمطبوخ
افیمون استغراغ کنند و اطریفل ما مان بکار
دارند و طلی بدار و مای قوی کنند **صفت طلی**
بکسیرند مازیون و حنبرق سیاه و پیل و
بوره مساوی بسر که بپزند و نظرون و ذرایج

و سونش آسن دکن دریا کو فته و بجهت در
وی اکنشد و بسایند تا چون غایبه شود و
در آفتاب طلی کنند و چند آنکه توانند صبر
کنند پس بشویند و اگر آبله کرد و آن را
بکفانند و آب بیرون کنند و صبر کنند
تا خشک شود و باز معاودت میکند
صفت طلی و بکیر شیطج و نیل و فوه و شب
یانی و معز ساق کاو و دروی خسته خشک
گشته بود و ممره را بگویند و به بیزنند و
با آب فوه حل کنند و طلی کنند **علاج**
رنک روی روشن کردن بکبیدند آرد
باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاپسته و تخم
ترب و کثیرای کو فته و اندر شیر تازه
بهرشند یا اندر کشکاب و اول شب طلی

کنند و با مداد آب کرم بشویند و اندرین
آب بسو پس و بنفشه کچنه باشند و پالوده
و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و معنرا سحرانها
و انار شیرین و زرده خایه مرغ نیمه شت
و انجیر خشک و ترب و کندنا و اندکی انگرشده
و اندکی شیر و زعفران و زعفران خوردن
رنک روی را صافی کنند و تازه و برافروخته ^{دارد}
بوی اندامها خوش کردن و بوی عسرق
ملیون و خرفه و زردالو و نفع آن و شراب
ریحانی بوی عسرق و بوی ممه اندامها
خوش کند و همچون انوشش دارد و بوی مان
و بوی ممه اندامها خوش کند و رنک روی
را صافی کنند و معده را قوت دهد و طعام
را بکوارد و آنرا پیش طعام و بعد از طعام ^{دارند} بکار

علاج ترکیدن پاشنه پای را از پسر ما
نگاه باید داشت و از خاک راه و کبیرند
صمغ عربی و مارزوکوفته و بخت بر و عن
پسند رو پس بر شست یا با پیچ بکوبند و در پاشنه
کنند و کاغذ بر روی نهند تا دار و خشک شود
و این دارو بعد از آنکه از حمام بیرون آمده
باشند و پای را پاک شسته باشند بکار دارند
مقاله ستم اندر علاج زمره اول
کسانی که دشمن دارند و تهمت آن باشد که
ایشان را چیزی زیان کار دهند طریق
احتیاط سه است یکی آنکه در جایگاه تهمت
طعامی و شرابی نخورد که طعم او سخت قوی
باشد مثلا چیزی که سخت شیرین باشد و
یا سخت ترش باشد و یا سخت تلخ باشد و یا

تیز باشد از هر آنکه طعم و بوی چیزهای
زیان کار اندر جنین طعامها و شرابها شود
توان داشتن طریق دوام آنست که آنجا
که ایمن نباشد طعام و شراب نافروده نروند
و حاضر نشوند از هر دو کار یکی آنکه اگر شوت
طعام باشد و چیزی زیان کار دهند طعم و
بوی آن بسبب در بایت طعام و رغبت بران
پوشیده گردد و دوام آنکه چیزهای زیان
کار در حال کرسپنکی و تشنگی روزه نگذارند
و در رکها و در راه گذرمانجا نهند و روزه بگذرد
و قوت آن بدل رسد و اگر طعام و شراب
خوردن باشد قوت آن چیز نخت بر طعام آید
و قوت آن ضعیف شود و از هر آنکه رکها متلی
باشد روزه در رکها نگیرد و بدل نرسد و باشد

که اندر آن طعام که او خورده باشد چیزی بوی
باشد که قوت آن با قوت زمر بازگوشد و
دفع کند و طریق **پسیوم** **انکه** بر سپیل احتیاط
ضد کند و در خانه خود چیزی خورد که مضرت
زمرها دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد
صفت داروی که جنس غذاست و مضرت
بیشتر زمرها را باز دارد و در وی مضرتی نیست
بکیسه نذ مغز جوز پاک کرده شش درم برک
سداب خشک و نمک درشت از مرکی یک درم
انجیر خشک هم سنگ همه بکوبند و بهم میرهند
شرابی چند یک جوز و گوشت را سوی قدید
که آنرا بتازی ابن عریس کوبند بخا صیبت
بیشترین مضرت بیشتر زمرها را دفع کند و تریا
اربعه و مثرد و بطویس و تریاق ثمانیه و تریا

فادوق و تریاق الطین همه پیش از آن
و بعد از آن مضرت زمرها دفع کند لیکن باشد
که مزاج سر شخصی بد و قتی این معجونها را احوال
نمک و مضرتی بر خویش نقد نشاید نهاد و
اگر کسی از این معجونها خورد یا کودکی نارسیده
اتفاق افتد و سرد ارقی غالب شود آب یخ
و روغن کل باید سرمودن و قتی کردن
اما قانون علاج همه زمرها آنست که در حال
قی کنند با آب نیم گرم و روغن شیر بخت
و طبع شیت و بوره و روغن بسیار میدهند
تا قتی تمام بر آید بیشتر از آنکه قوت آن زمر
در تن پراکنده شود و اگر شیر خورند و
قی کنند سخت خوب باشد و اگر شیر حاضر نباشد
روغن کا و وپکه که داخته بجای شیر باشد

و در آن سیه کردن نافع باشد و شرب
شیرین نیز سود دارد و لعاب تخم کتان
و پیس بط کد اخته سخت نافع باشد
و اگر در خواب شود بد باشد نباید
کذاستن که در خواب رود و هر نوع
که ممکن شود تدبیر بیداری باید کردن
و اگر آرزوی طعام شود بسیار باید خورد
تا بران جیسه غلبه کند و نیز چون معده
پر باشد قی آسان افتد اما دارد نایبی که از
هر جانوران زیان کار دهنده سر لایحه است
که آنرا تریاق موسی کوبید مضرت کزیدن
افعی را باز دارد و شرابی که از کوزه گدافی
در وی افتاده باشد و مرده باشد مضرت کرد
معه جانور از دفع کند و دود هم تخم ترنج ضد

۱۵۷
معه زهر است و دارد نایبی که طلا کنند نفط
پسیدست و سیر خام و پنجه باروغن کاوشته
و عصاره سداب و عصاره کندنا و عصاره
پودینه جو بیاری و زهره کاو و بز و نمک و
سرکین بز بهم سرشته ضما د کنند باز زهر جانوران
تمت خف علای من الطب بعون الله و حسن
قد فرغ من تحریر هذا الكتاب في يوم
الثلاث من شهر ذي الحجة سنة اثنى وثمانين
و ثمانم الهجرى في دار السلطنة
قطرطنة العبد الفقير الحقير
المشترع نيات المجلد الاصلها
اصح الله شأنه
ابدا
م